با همهٔ کوششهائی که در سالهای اخیر برای تحقیق و تتبع در آثار گرانبهای ادبیات هزار سالهٔ فارسی انجام گرفته و صدها کتاب و رسالهٔ پرارزش از دانشمندان و نویسندگان و شاعران این سرزمین انتشار یافته است هنوز کار ناکرده بسیار است. دربارهٔ نکات و دقایق زبان فارسی هزاران نکته هست که باید با روش علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و هزاران کتاب خطی در کتابخانه های داخل و خارج کشور موجود است که هنوز منتشر نشده و در دسترس دانش پژوهان قرار نگرفته است. بسیاری از متون ذیقیمت ادبیات ایران نیز اگرچه مکرر صورت طبع یافته، باید با دقت بیشتری تصحیح و تنقیح شود.

یکی از وظایف بنیاد فرهنگ ایران که به فرمان مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر برای خدمت به زبان و ادبیات فارسی تأسیس یافته تحقیق و تتبع و کوشش در این زمینه است.

در سلسلهٔ «زبان و ادبیات فارسی» تا آنجا که میسر باشد متون ادبی منتشر نشدهٔ کهن با دقتی که درخور است طبع می شود و حاصل مطالعه و تحقیق دربارهٔ نکات و مسائل مربوط به زبان و ادبیات ایران به صورت کتابها و رسائل انتشار می یابد و از متنهای منتشر شده نیز در مواردی که ضرورت داشته باشد متون انتقادی دقیق فراهم می شود تا بتوان در انواع تحقیقات ادبی و زبان شناسی از آنها به عنوان مآخذ و اسناد مورد اعتماد استفاده کرد.

دبیر کل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز خانلری

زبان و ادبیات فارسی «۲۷»

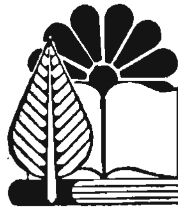
گلستان هنر

تألیف

قاضی میر احمد منشی قمی

بتصحیح و اهتمام

احمد سهیلی خوانساری



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۱۴۹»

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در تابستان ۱۳۵۲ در چاپخانهٔ زر
چاپ شد

فهرست مطالب

مقدمه

فصل اول

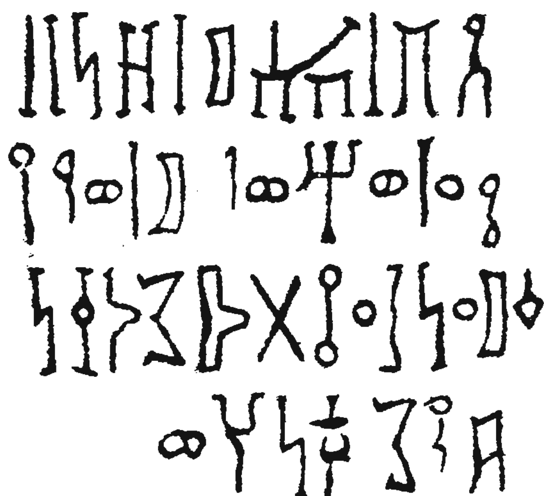
تاریخ و پیدایش خط عربی و فارسی

با ظهور اسلام و پایان دورهٔ ساسانیان خط عربی کوفی جای‌گزین خط پهلوی شد. بنابراین تاریخ تحول خط فارسی همانا تاریخ تحول خط عربی است.

مورخین نوشته‌اند سه‌تن از مردم شهر انبار واضع خط عربی بوده‌اند. مرامر بن مره، اسلم بن سدره و عامر بن جدره ونیز هجای عربی را براساس هجای سریانی نهاده‌اند.

مرامر شکل حروف اسلم فصل و وصل وعامر نقطه و حرکات یعنی زبر و زیر را وضع کردند ونام آنرا خط جزم گذاشتند یعنی قطع چه این خط را ازخط حمیری گرفته و ساخته بودند این قبیل اقوال را نمی توان قبول کرد زیرا خط عربی از خط مسند حمیری اخذ نشده ورابطه یی میان این دو خط نیست و ظاهراً هردو ازیك خط سامی ریشه گرفته اند زیرا مقایسهٔ خط عربی با مسند حمیری اختلاف

این دو خط را روشن میسازد.



خط مسند[1]

هرچند خط مسند قدیمترین خطیست‌که در شبه جزیرهٔ عربستان رایج‌بوده لکن چنانکه می‌بینیم میان خط‌کوفی و مسند اختلاف وتفاوت زیاد است .

چنانکه نوشته‌اند مردم انبار خط را از مردم حیره آموخته‌اند امـا بعضی خلاف این عقیده را یادآور شده‌اند .

بنا بقول ابن‌خلکان نخستین‌کس‌که خط نوشت مرامربن مـره از اهـالی انبار بود وازآنجا میان مردم اطراف رایج‌گشت .

اصمعی‌گفته است از قریش پرسیدند خط نوشتن را ازکجاآموختیدگفتند از مردم حیره‌وازمردم حیره‌پرسیدند خط را ازکه فراگرفتیدگفتند از مردم انبار .

مقریزی‌نوشته است‌قلم مسند نخستین قلم از اقلام حمیر وملوك عاد میباشد ابن‌خلدون‌گوید خط عربی در دولت تبابعه[2] به‌کمال و زیبایی رسید وهنگامی‌که تمدن و ثروت وشکوه بحداعلی بود آنراخط حمیری می‌نـامیدنـد و از دولت

۱ــ نقل از خط‌العربی تالیف سهیلة یاسین.

۲ــ ملوك یمن در زمانیکه حضرموت : سباء ، حمیر در تصرف آنان بود

نموداری از پیدایش خط کوفی

سطرنجیلی	نبطی	کوفی حیری	عربی
			ا
			ب ﺑ
			ج ﺟ
			د
			ه ﻪ ﻫ
			و
			ز
			ح ﺣ
			ط
			ي ﻳ
			ك ﻛ
			ل ﻟ
			م ﻣ
			ن ﻧ
			س ﺳ
			ع ﻋ
			ف ﻓ
			ص ﺻ
			ق ﻗ
			ر
			ـ ش ﺷ
			ت ة ﺗ

تبابعه به‌حیره انتقال‌یافت ومردم قریش وطایف آن خط را ازمردم حیره فراگرفتند چنانکه نوشته شده است نخستین کس که خط را از مردم حیره آموخت سفیان‌بن امیه بود وبرخی حرب‌بن امیه را نام برده‌اند وگویند وی خط را در حیره نزد اسلم‌بن سدره آموخته است .

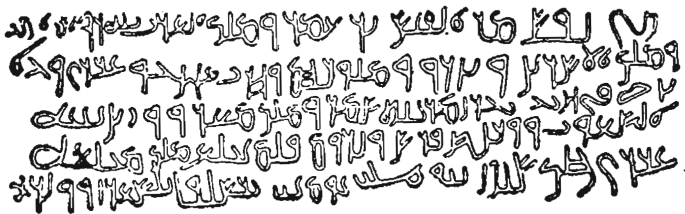
بعضی نقل کرده‌اند که مردم حیره خط را از قوم تبابعه وحمیر فراگرفته و خط عربی از یمن برخاسته است .

برخی گویند خط عربی از مردم حیره ومردم حیره از انبار و انبار از یمن آموخته و بهرصورت ریشهٔ آن بیمن می‌رسد .

صاحب کتاب بلوغ‌الارب گوید خط عربی نخست خط جزم نامیده می‌شد زیرا خط کوفی را وقتیکه شهر کوفه بنا نشده بود بنام خط جزم می‌خواندند و آنرا ازاین روی جزم می‌گفتند که از خط مسند حمیری جدا شده بود وآنکه این خط را از مسند حمیری جدا ساخته و وضع نموده مرامر بود .

باری اعراب بدینگونه درمقام تحقیق برآمده واظهار عقیده نموده‌اند لکن بنظر نگارنده قومی که فرهنگ وهنر نداشته و بیشتر در بادیه زندگانی کرده‌اند و و مدارکی برای اثبات داشتن خط و سواد وفرهنگ قبل از ظهور اسلام ندارند اقوال آنانرا باید افسانه پنداشت آنچه مسلم است و آثار بدست آمده اثبات مینماید اعراب قسمت شمال وجنوب حجاز بخط مسند کتابت می کردند و دیگر نبطی‌های[1] شمال هستند که خطشان نبطی بوده است .

مردم حجاز نیز اکثر از خطوط وکتاب عراق و شام استفاده می کرده‌اند وعربی را باحروف نبطی یا سریانی وعبرانی می‌نوشتند .



خط نبطی سنگ نبشته قبر امرءالقیس متعلق به‌پنجاه سال قبل از هجرهٔ رسول اکرم

1ـ نبط قومی بودند که درکنار رودخانه‌های عراقین به‌بطائح فرودآمدند.

خط سریانی و نبطی بعد ازفتوحات اسلام میان اعراب باقی ماند وتدریجاً خط نسخ از نبطی پدیدآمد و خط کوفی از سریانی .

در آغاز ابداع خط کوفی این خط را حیری می‌گفتند و بعدکه مسلمانان کوفه را نزدیك حیره ساختند این خط کوفی خوانده شد .

سریانی‌های عراق خط خود را با چند قلم می‌نوشتند که از آنجمله خط مشهور به سطرنجیلی بوده که اختصاص بکتابت توراة وانجیل داشته وآنان این خط را یك قرن قبل ازظهور اسلام از سریانی اخذ واقتباس کرده ویکی ازوسائل نهضت آنان همین خط بوده است .

بعضی از مورخین نوشته‌اند خط سریانی از شهر انبار به حجاز آمـده و نخست بشربن عبدالملك کندی برادر اکیدربن عبدالملك فرمانروای دومةالجندل آن خط را در شهرانبار آموخت وازآنجا به مکه آمده صهباء دختر حرب‌بن امیه خواهرابوسفیان را تزویج کرد و جمعی از مردم قریش خط سریانی را ازبشربن عبدالملك آموختند وچون اسلام پدیدگشت بسیاری از مردم قریش ساکـن مکه خواندن ونوشتن می‌دانستند .

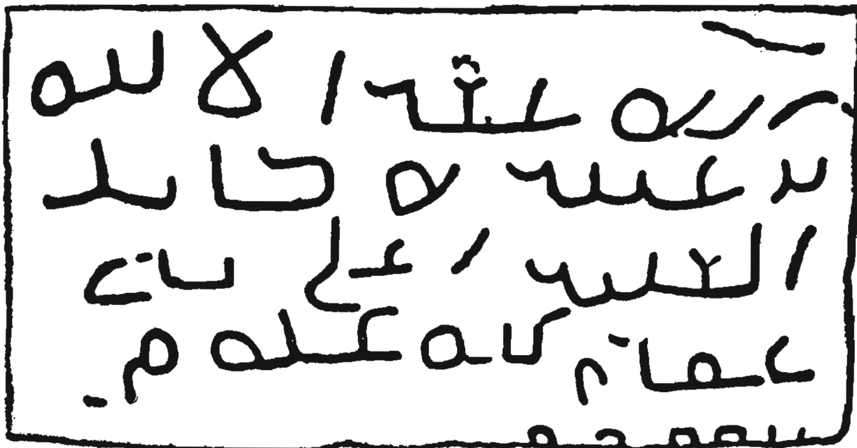
اعراب در سفرهای بازرگانی که بشام می‌کردند خط نبطی را از حوران‌و خط کوفـی را از عراق بسرزمینهای خـود بردند و همانطور که تـوراة بخط سطرنجیلی تحریر می‌یافت آنها قرآن را بخط کوفی می‌نوشتند در خط کوفی و سطرنجیلی رسم بود که اگرالف ممدودمیان کلمه‌واقع‌می‌شد درکتابت‌حذف‌میگردید

سنگ نبسته بلغت نبطی و خط تدمری و نبطی ۲۵۰ میلاد مسیح که درام‌الجمال کشف شده و بعربی شبیه است

چنانکه در تحریر قرآن این قاعده‌کاملاً رعایت شده وبجای کتاب. کتب وبجای ظالمین . ظلمین . قیامه . قیمه ورحمان . رحمن نوشته‌اند.

بعد ازاسلام عـربهای حجازکمابیش بانوشتن آشنا بودند و معدودی از آنان خط و سواد داشته که بعداً از بزرگان وکتاب وحـی وصحابه شدند چون حضرت علی بن‌ابیطالب علیه‌السلام، عمر، طلحة‌بن عبیدالله وعثمان .

باری آنانکه نوشته‌اند خط کوفی از خط سریانی اخذ شده دلائلی دارند یکی اینست که حروف خط کوفی به‌سریانی مشابهت‌داردوخط کوفی مانندسریانی



الله‌غفر الالیه‌بن عبیدة کاتب‌الخلیداعلی بن عمری کتبه عنه مـن یقرؤة
ایـن سنگ نبشته درام‌الجمال بـدست آمده و متعلق بقرن ششم میلادیست که بخط عـربی مشابهت دارد

بهم‌متصل‌نوشته می‌شود. وبهمین دلیل هریك ازحروف این‌دوخط کوفی وسریانی دارای سه شکل میباشد اول . وسط. آخر و دیگر آنکه حروفـی که مابعدآن جدا می‌باشد در خط کوفی وسریانی جـداست مانند (اء) و (او) و الف .

خط سریانی

در خط سریانی هرگاه الف ممدود در وسط کلمه بیاید باید حذف شود و در خط عربی‌هم چنانکه نوشتیم این قاعده مرسوم بوده و از سریانی پیروی شده است .

ابن خلدون نوشته است خط کوفی هنگام دولت تبابعه در زیبایی بمنتها درجه رسیده بود زیرا تبابعه بقدرت وکمال شکوه و جلال رسیده بودند و درآن زمان خط کوفی بنام حمیری خوانده می‌شد و این خط را سپس مردم حیره اخذکردند لکن چنانکه تبابعه در خط مهارت داشتند آنها نداشتند زیرا میان این دو دولت تفاوت زیاد بود و دولت خاندان منذر[1] در هنر بپایهٔ مردم حمیر نرسیده بودند ومردم‌طایف وقبیله قریش چنانکه‌نوشته‌اند خط را از اهالی حیره‌فراگرفتند وگویند نخستین کس که خط را از مردم حیره آموخت سفیان‌بن امیه بوده است و وی خط را از اسلم‌بن سدره فراگرفته است و برخی نوشته‌اند مردم حجاز

۱ -- منذربن جبله از ملوك شام در عهد پرویز ساسانی وباج‌گذار او بود سیزده سال برشام فرمانروایی داشت.

خط را از مردم حیره فراگرفتند ومردم حیره آنرا از تبابعه وحمیر آموخته‌اند .

وهم ابن‌خلدون گویدمردم حمیر نوعی خط داشتند که آن رامسند می‌نامیدند همه حروف آن منفصل بود وآموختن آن را بدون اجازه منع کرده بودند ،

خط عربی درعهد رسول‌اکرم وخلفای راشدین مراکز مهمی داشت از جمله مکه ، مدینه ، بصره ، کوفه و خط هریك از این شهرها را بنام آن شهر خوانده ومی‌گفتند خط مکی ، خط مدنی ، خط بصری ، خط کوفی لیکن خط بصری وکوفی ازحیث شکل وزیبایی برخط مکی ومدنی ترجیح داشت وبهمین جهت خط‌کوفی وبصری مورد قبول و شهرت‌یافت وچون این دو خط خیلی بهم شبیه‌بودند وکوفی ازبصری زیبایی بیشترداشت به‌خط‌کوفی مشهورگشت.

درآغاز اسلام‌گویند میان قریش هفده‌تن خوشنویس بودند عمربن‌خطاب علی بن‌ابیطالب‌علیه‌السلام عثمان‌بن عفان، ابوعبیدةبن جراح، طلحه ، یزیدبن ابی‌سفیان، ابوحذیفةبن عتبةبن ربیعه، خاطب‌بن عمرو، اخوسهیل‌بن عمرالعامری، عبدالله‌سعدبن ابی‌سرخ‌العامری،حویطب‌بن‌عبدالعزی‌العامری، ابوسفیان‌بن حرب‌بن امیه ، معاویةبن ابی‌سفیان ، جهم بن‌العلت‌بن مخرمة‌بن‌المطلب‌بن‌عبدمناف ، العلاءبن‌الخضرمی .

ومیان زنان شفاء دختر عبدالعدویه از خاندان عمر وحفصه دختر عمر را نام برده‌اند وگویند این دوخط را از شفاءالعدویه فراگرفتند .

هنگامی که اسلام مدینه را تصرف‌کرد میان مسلمانان چندتن خط مینوشتند مانند سعیدبن زراره ، منذربن‌عمرو، ابی‌بن‌کعب

درزمان‌خلافت‌بنی‌امیه‌نخستین کسیکه‌به‌خوشنویسی‌اشتهارداشت‌قطبه‌میباشد قطبه ازخوشنویسان‌بنام‌زمان خویش بوداوچهارقلم‌درخط‌کوفی‌پدیدساخت که‌قلم‌جلیل وطومار ازآنهاست‌پس ازوی‌ضحاك‌بن‌عجلان کاتب‌است که خطاورا برقطبه‌ازحیث زیبایی‌ترجیح‌میدادند ابن‌ندیم نوشته‌است محمدبن‌اسحق‌گوید اول کسیکه‌درصدر اسلام‌قرآن نوشت وبرحسن‌خط شهرت داشت خالدبن‌ابوهیاج‌بود وسعد اورانزد ولیدبن‌عبدالملك « ۸۶ ـ ۹۶ ه »آورد وبتحریرقرآن ودواوین و اخبارگماشت.

وگویند برای‌عمربن عبدالعزیز « ۹۹ ـ ۱۰۱ ه » قرآنی به زر نوشت که درآن بسیار هنرنمایی فرموده بود لکن چون دستمزد زیاد می‌خواست عمر قرآن را بوی مسترد داشت .

علی‌ای‌حال خط عربی همانست که امروز بکوفی مشهور می باشد ونخست بدون نقطه و اعراب بود و آنگاه ابوالاسود دؤلی (۶۹ ﻫ) از شاگردان حضرت علی‌علیه‌السلام براین خط اعراب نهاد وگویند نقطه را نصربن عاصم و یحیی‌بن یعمر در اواخر عهد بنی‌امیه وضع کـردهاند قلقشندی بنقل از کتاب اعانةالمنشی نوشته است نخستین‌بار که خط کوفی بصورت زیبا نظیر اقلام موجودکنونی نقل شده در اواخر خلافت بنی‌امیه واوایل دولت بنی‌عباس « ۱۲۰ ــ ۱۴۰ ﻫ » بود وبنا بقول ابوجعفرالنحاس‌خوشنویسی درآغازقرن دوم‌بدوتن ازمردم شام‌اختصاص داشت یکی ضحاك و دیگری اسحق‌بن حماد بود ضحاك در عهد سفاح « ۱۳۲- ۱۳۶ ﻫ » و اسحق درعهد منصور « ۱۳۶ ــ ۱۵۸ ﻫ » و مهدی « ۱۵۸-۱۶۹» می‌زیستند وازشاگردان مشهور اسحق‌ابراهیم سکزی را نام برده‌اند وخوشنویسان دیگر چــون احــول . یوسف‌کاتب ، شقیر خــادم ، عبدالجباررومــی، شعرانی. ابرش ، سلیم‌خادم ، عمروبن‌مسعده ، احمدبن ابوخالد ، احمدکلبی کاتب مأمون « ۱۹۳ ــ ۲۱۸ ﻫ » وعبدالله‌بن‌شداد ، عثمان‌بن‌زیاد ، محمدبــن عبداللهمــدنی . صالح‌بن عبدالملك بوده‌اندکه چون قاضی میراحمد بنای‌این‌کتاب را براختصار گذاشته نام‌آنها را مرقوم نداشته است .

اقلامی که در اوایل خلافت بنی‌عباس درمیان کتاب مرسوم بود .

۱ ـ قلم جلیل .
۲ ــ قلم سجلات .
۳ ــ قلم دیباج ،
۴ ــ قلم طومار .
۵ ــ قلم ثلثین .
۶ ــ قلم زنبور .
۷ ــ قلم مفتح .
۸ ــ قلم حرم .
۹ ــ قلم مؤامرات .
۱۰ ــ قلم عهود .
۱۱ ـ قلم قصص
۱۲ ــ قلم خرفاج .

ونیز خشنام بصری ومهدی‌کوفی راکه از خوشنویسان زمان هارون‌الرشید «۱۷۰ ــ ۱۹۳ هـ» و ابوحدی‌کوفی را که درعهد معتصم «۲۱۸ - ۲۲۷ هـ» بوده ذکر کرده‌اند و پس ازآنهــا ابن‌ام‌شیبان . مسحور . ابوخمیره . ابن‌حمیرهو ابوالفرجی‌که اواسط قرن چهارم میزیسته نام برده‌اند .

بنابقول‌ابن‌ندیم تاآغاز خلافت بنی‌عباس مردم بشیوهٔ قدیم خط مینوشتند و چون خاندان هاشمی قدرتی یافتند نوشتن قرآن بآن خطوط معمول‌گشت لکن خطی پیداگردیدکه بآن خط‌عراقی می‌گفتند و این خط همان بود که بآن وراقی نیزگفته می‌شد و رواج یافت و زیبایی آن روز بروز افزون می‌گشت وچون دور خلافت بمأمون رسیدکتاب ونویسندگان به‌خوبی وزیبایی خط سعی بلیغ داشتند واصحاب خط ازهم پیشی می‌گرفتند تا آنکه مردی بنام احول محرر پیدا شدکه از برکشیدگان و ترتیب یافتگان برمکیان بود و در خط دانش فراوان داشت واو بود که قواعد خط را روشن ساخت و درجه بندی و تقسیم نمود احول محرر از خوشنویسان بنام بود و در تقسیم بندی خطوط قلمهای سنگین را در مــرتبهٔ اول قرار داد ،

چون اسلام براکثر شهرهاغلبه‌کرد و دیوان‌حکومت آنان بنوشتن و خــط نیازمند بود در فراگرفتن‌آن سخت می‌کوشیدند و پس از اندك زمــانی خط در کوفه وبصره و سایر بلاد مقام بلندی یافت و اسلام بعد از آنکه قدرت فــراوان کسب‌کرد و بغداد مرکز خلافت شد هنر خط درآنجا مورد توجه قرارگرفت و ترقی‌کرد و بدرجهٔ‌کمال رسید ویکی از مظاهر هنر اسلامــی بشمار آمــد زیرا خوشنویسان و استادان خط همیشه در زیبایی خط‌کوفی می‌کــوشیدند و تفنن و ابتکارات زیاد درتحریر آن بخرج می‌دادند واین تفنن‌ها به‌سی‌وهفت شکل‌مختلف رسید وبیشتر اختلاط برحسب اسلوب درشتی و ریزی خط و اختصاص‌آن برای کارهای دیوانی بود والا در اصل باهم چندان فرقی نداشتند .

زمانی‌که ذوالریاستین فضل‌بن‌سهل (۲۰۲ هـ) بوزارت رسید قلمی ابداع کردکه بهتر ازسایر اقلام بود وبقلم ریاسی معروف شد ومتفرعاتی پیدا نمود.

در قرن دوم و سوم قرآنها بخط مکی ، مدینین ، التئم ، مثلث ، مــدور ، کوفی ، بصری ، مشتق ، تجاوید ، سلواطی ، مصنوع ، مایل ، راصف، اصفهانی سجلی ، پیرآموزنوشته می‌شد پیرآموز را ایرانیان استخراج نموده وبدان‌کتابت

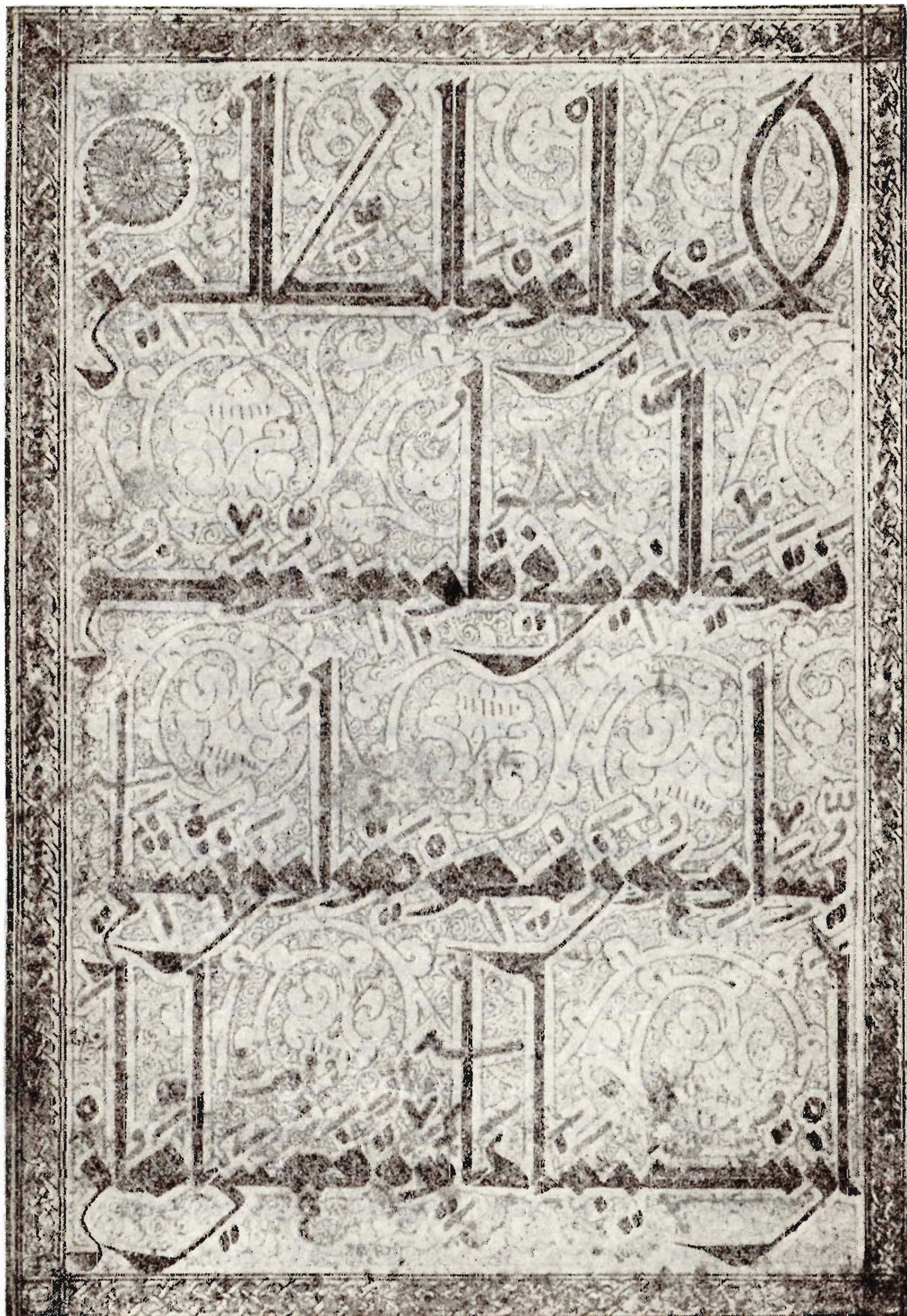
می کردند .

ابوالحسین‌اسحق‌بن ابراهیم که از شاگردان ابن‌معدان کاتب بود و خلیفه مقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰ ﻫ) وفرزندانش را خط می‌آموخت درعهد مقتدر بحسن خط اشتهار داشت وبرادر وی ابوالحسن ابراهیم نیز خوشنویس بنام و فرزند او ابوالقاسم‌اسمعیل‌بن‌ابراهیم وپسر ابوالقاسم ابومحمد قاسم‌بن‌اسمعیل‌بن اسحق از مشاهیر خوشنویسان زمان خود بودند و اسحق رساله‌یی در خط وکتابت بنام تحفةالوامق تألیف کرده است .

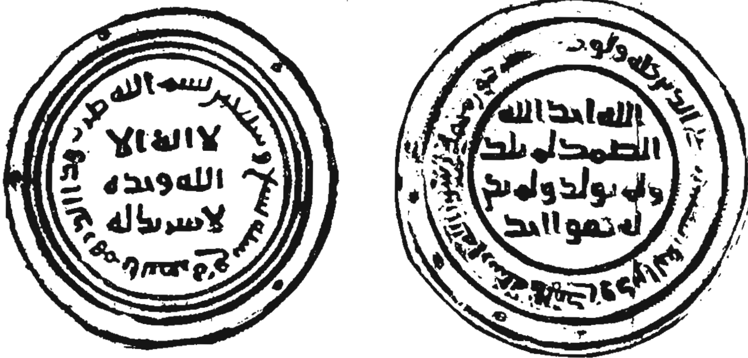
تا قرن‌سوم خط کوفی راه‌تکامل می‌پیمود ودرهرشهری‌بصورتی وشیوه‌یی خاص آن سرزمین درآمد تاآنکه‌ابن‌مقله ابوعلی محمد «۲۷۲-۳۱۸ ﻫ » خط نسخ را در سال ۲۱۰ وضع نمود و جای‌گزین خط‌کوفی ساخت ابن مقله قلم محقق، ریحان، ثلث، رقاع ونسخ را ابداع کرد چنانکه میرمنشی در متن‌کتاب بدان اشارت کرده است و برادر ابن‌مقله ابوعبدالله‌حسن « ۲۷۸ - ۳۳۸ ﻫ »که بحسن‌خط شهرتی بسزا دارد چون برادر مشهور است .

با اینکه ظهور خط نسخ تحریر را آسان می‌نمود معذلك خط کوفی از میان نرفت و بآسانی کتاب ترك خط‌کوفی نگفتند لکن بتدریج مقام‌آن‌کم شد و بجایی رسیدکه بیشتر برای تزئین درکتابها و محرابهای مساجد و قرآنها بکار می‌رفت وهنوز هم مقام تزیینی‌آن محفوظست .

آنچه مسلم می‌باشد خط کوفی در صدر اسلام چندان سخت ودشوار و دارای انواع‌مختلف‌نبودکم کم صورگوناگون وپیچیده ومشکل‌پیداکرد وچنان‌شد که تا اواخر قرن پنجم چهل ودو نوع خط‌کوفی تحریری وتزیینی بکارمی‌رفت و بیشتر انواع آن در خراسان رواج داشت .



نوعی خطی کوفی ایرانی



از مسکوکات بنی‌امیه ضرب سال ۷۹ هجری نمودار خط کوفی در صدر اسلام

مقارن ابداع خط نسخ در بغداد ورواج آن در تمام بلاد حسن بن حسین بن علی فارسی کاتب از خط نسخ و رقاع و ثلث خط تعلیق را پدید ساخت.

وی درعهد عمادالدوله « ۳۲۰ – ۳۳۸ ه » وعضدالدوله دیلمی « ۳۳۸ – ۳۷۲ ه » می‌زیست و بیشتر مراسلات را بدان خط می‌نگاشت کتاب و منشیان آن زمان از او پیروی کرده آنرا بکار بردند ومیان اهل انشاء نوشتن مراسلات بدین خط معمول گشت وبعد آنرا خط ترسل نامیدند.

کلمات در تحریر خط تعلیق بستگی بیکدیگر داشت و تغییر و تبدیل آن امکان نداشت وباآنکه برای مراسلات و احکام و فرامین بکار می‌رفت معذلك چون خطی ایرانی بود درتزیین ظروف لعابی به‌کار برده و درون و بیرون اکثر ظروف لعابی را بدان می‌آراستند.



خط تعلیق که در تزیین ظروف لعالی بکار رفته است متعلق به‌اواخر قرن ششم

پس از ابن‌مقله ابوالحسن علاءالدین علی‌بن‌هلال مشهور با بن بواب پایهٔ خط نسخ را بجایی نهادکه هیچکس را یارای آن نبود که با وی دم از برابری زند ابن‌بواب خط نسخ را بسرحدکمال رسانید وقواعدی‌که او برای خط نسخ وضع کرد هنوز معمول می‌باشد او برای خط نسخ سطح و دور و تناسب معمول داشت که قبل از آن رسم نبود .

بنا بقول ابن‌خلکان استادابن بواب ابوعبدالله محمدبن‌اسد بزاربغدادی بود لکن نزد خوشنویسان معروف زمان مانند ابوبکر احمدبن سلیمان نجار ، علی‌بن‌زبیر کوفی ، جعفر خالدی و عبدالملک‌بن حسن سقطی نیز تلمذ کرده بلند آوازه شد . واز معاصران اوکه بحسن خط موصوف بوده‌اند ابوعبدالله‌بن جعفر

بغدادی ، ابراهیم‌بن هلال صابی را نام برده‌اند که کاتب خاص عزالدوله دیلمی « ۳۵۶ ــ ۳۶۷ » وعضدالدولهٔ دیلمی « ۳۶۷ ــ ۳۷۲ » بوده و درسال ۳۸۴ وفات یافته است ونیز صاحب‌بن عباد « ۳۸۵ » وشمس‌المعالی قابوس «۴۰۳» را بحسن‌خط بسیار ستوده‌اند و ابوالفضل‌خازن دینوری که ازمشاهیر خوشنویسان آنعهدست شاگرد ابراهیم‌بن هلال بوده است و ابوالفرج ابن‌حوزی بغدادی و اسمعیل‌بن حماد جوهری وابوالمعالی‌النحاس اصفهانی که در این کتاب از آنان یاد نشده از خوشنویسان بنام بوده‌اند .

در قرن پنجم و ششم که از درخشنده‌ترین دوران هنری ایرانست در کلیه شهرهای ایران خط نیز بموازات سایر هنرها ترقی بسیارکرد سلاطین غزنوی و سلجوقی ارباب خط را بسیار محترم می‌شمردند سلطان ابراهیم‌بن مسعود غزنوی « ۴۵۱ ــ۴۹۲ ه » که خود بحسن خط مشهور بود هرسال قرآنی می‌نوشت و به خانهٔ خدا می‌فرستاد لکن تاکنون قرآنی بخط وی دیده نشده است دراین دو قرن استادان خط زیاد بوده‌اند که ابوالبرکات رازی ، ابونصرمحمدبن علی‌بزاز محمدبن یحیی‌بن‌محمدنیشابوری، ابوالقاسم سعیدبن‌ابراهیم، عثمان‌بن‌حسین‌وراق عبدالرحمن‌بن‌محمددامغانی‌وابوبکرغزنوی‌ازآنجمله‌بوده‌اندظهوریاقوت‌مستعصمی درقرن هفتم خط نسخ وثلث را بمقامی والارسانید ودراین‌قرن خوشنویسان دیگر می‌زیستندکه خط نسخ وثلث را خوش می‌نوشتند مانند احمدبن ابی‌نصرعتیق سعدبن‌محمد سهلویه یزدی ، لکن هیچیك شهرت یاقوت را نیافتندمحمدبن‌مسعود ابهری. سلیمان‌بن‌احمد سلمی‌ونجم‌تارابی شاگردان یاقوت که قاضی‌میراحمد در متن این‌کتاب ازآنان یادکرده است مکتب یاقوت را در قرن هشتم همچنان دائر داشته و شاگردان بسیارتربیت‌کرده‌اند ازخوشنویسان مشهور این‌زمان‌شمس‌الدین بن‌فخرالدین حافظ فقیه، علی‌بن‌محمدبن‌زید علوی، احمدبن‌المحسنی ، عبدالله‌بن محمدبن محمود همدانی و عبدالقیوم‌بن کرمشاه تبریزی را می‌توان نام برد و چنانکه نوشته‌اند سلطان احمد جلایر «۸۷۴ ــ ۸۰۸ ه » هفت خط را خوش می‌نوشته است

خط تعلیق که چند قرن از عمرآن می‌گذشت و محدود بود وکمتر برای تحریرکتاب بکار می‌رفت . تا عهد امیرتیمورگورکانی سبکی ابتدائی و خاص داشت وچنانکه‌نوشته‌اند در این عهد و زمان‌خواجه تاج سلمانی آنرا زیباساخت

و بصورتی خوش آن را جلوه‌گر فرمود و شیوهٔ خواجه تاج هنوز متداول و مرسومست .

از خط نسخ و تعلیق در سده هشتم خطی پدید گشت که نسخ تعلیق خوانده شد هرچند نوشته‌اند که واضع آن میرعلی بن‌حسن تبریزی می باشد و او را سلطان علی‌مشهدی در صراط‌السطور که در متن کتاب نقل شده واضع‌الاصل خوانده و دراکثر مآخذ کهنسال این قول تأیید شده لکن مدارکی وجود دارد که این عقیده را رد می کند .

۱ ـ تاریخ وفات میرعلی‌تبریزی واضع خط نستعلیق را سال ۸۵۰ ضبط کرده‌اند اگرعمر وی را درحدود هفتاد سال فرض‌کنیم قاعدة باید ولادت او در حدود سال ۷۸۰ باشد چنانچه این فرض و تصور صحیح باشد باید سن واضع خط نستعلیق در زمان ابداع این خط بیست و یا بیست وپنجسال‌کمترنباشد یعنی حدود سال ۸۰۵ در صورتی‌که آثار موجود نشان می‌دهدکه خط نستعلیق قبل از پایان قرن هشتم در ایران رواج داشته وبدان‌کتابها نوشته شده است .

۲ ـ کتابهایی‌که در نیمهٔ دوم قرن هشتم تحریر یافته نشان می‌دهد که این خط در سی‌سال آخر قرن هشتم رایج بوده است.

۳ ـ زمانی‌که خط نستعلیق در بغداد رونق‌یافته دومیرعلی‌تبریزی در بغداد می‌زیسته‌اند یکی‌میرعلی بن‌حسن‌تبریزی ودیگری میرعلی بن‌الیاس باورچی‌تبریزی از میرعلی بن‌الیاس‌تبریزی مثنویات خواجوی‌کرمانی مورخ بسال ۷۹۶ بخط نستعلیق دربریتیش‌موزیم می‌باشد لکن از میرعلی‌بن‌حسن‌تبریزی اثری پیش از سال ۸۰۰ درجائی سراغ نداریم ،

۴ ـ قطعاتی‌که بخط میرعلی تبریزی دیده شده معلوم نیست خط‌کدام‌یك از این دومیرعلیست چه در رقم آنها نام پدر مرقوم نیست .

با ذکراین مطالب‌میتوان‌گفت خط نستعلیق بصورتی نازیبا بمرور بوجود آمده میرعلی بدان صورتی خوش داده وبرای‌آن مانند ابن‌مقله درخط نسخ وتاج سلمانی در خط تعلیق قواعدی وضع کرده است .

شاگردان میرعلی چون عبیدالله پسرش و اظهر ومیرزا جعفر و دوستداران خط نستعلیق در نیمهٔ اول قرن نهم در رواج این خط سخت می‌کوشیدند و در اندك مدتی خط نستعلیق مقبول خاص وعام‌گردید وچنان شدکه‌کتابها را اکثر با

بالترجيح بحسب الخارج ولم يتعرض له لانه يعلم مما ذكر والصنف الثاني الاسناد لا الى وعلم
يتعرض لهما ابتنيا لذلك القسم الثالث في ترجيح المنقول والمعقول فالمنقول اما خاص
واما عام والخاص اما دال بمنطوقه او لا بمنطوقه فالخاص الدال بمنطوقه يقدم على المعقول
من قياس او استدلال والخاص الدال لا بمنطوقه له درجات مختلفة في القوة والضعف
والترجيح له او عليه بحسب ما يقع للناظر من قوة الظن واما العام مع القياس فقد تقدم
حكمه في انه هل يجوز التخصيص بالقياس او لا قال اما الحدود اقول اما فرغ من وجوه الترجيح
في الادلة واما الحدود فمنها عقلية كتعريفات الماهيات ومنها سمعية كتعريفات
الاحكام وهذا هو الذي يتعلق به غرضنا فترجح بوجوه الاول ان يكون الحد بالفاظ صريحة
على ما فيه تجوز او استعارة او اشتراك او غرابة او اضطراب الثاني كون المعرف في
احدهما اعرف منه في الآخر الثالث كونه ذاتيا والآخر عرضيا الرابع ان يكون مدلول
احدهما اعم من مدلول الآخر فيرجح الاعم لتناوله الاكثر فيكثر الفائدة وقيل بل يقدم
الاخص للاتفاق على ما تناوله وتناول الحد له بخلاف الباقي فانه مختلف فيه والمتفق
عليه اولى الخامس ان يكون على وفق النقل الشرعي او اللغوي او تقرير الوضعين والآخر بخلافهما
فان الاصل عدم النقل السادس ان يكون اقرب الى المعنى المنقول عنه شرعا
او لغة فان النقل لو كان فللمناسبة فالاقرب اولى السابع ان يكون طريق اكتسابه
ارجح من طريق اكتساب الآخر لانه اغلب على الظن الثامن عمل اهل المدينة او عمل الخلفاء
الاربعة او عمل العلماء ولو عالما واحدا التاسع كونه مقررا لحكم الحظر والآخر لحكم الاباحة
العاشر ان يكون مقررا لحكم النفي والآخر للاثبات الحادي عشر ان يكون مقررا لدرء
الحد دون الآخر قال وقد تتركب من الترجيحات امور اقول اذا اعتبرت الترجيحات في الدلائل
من جهة ما يقع في المركبات من نفس الدلائل ومقدماتها وفي الحدود ومن جهة ما يقع في نفس
الحدود وفي مفرداتها ثم ركبت بعضها مع بعض ثنائيا وثلاث فما فوقها حصلت امور
لا تكاد تنحصر وفي القدر الذي ذكرنا ارشاد لذلك ارشدنا الله واياكم لما ينفعنا
في الدنيا والآخرة ويكون مقربا لنا برضاه ومقربا الى عفوه ورحمته واصلح شأننا
واعمالنا وتقبلها منا وزادنا من فضله انه المستعان وعليه التكلان

تم الكتاب قراءة وكتابة يوم الاحد لاثنتين خلتا من جمادى الاولى
سنة خمس وثمانين وسبعمائة هجرية بمدينة
الازج والحمد لله رب العالمين والصلوة على
محمد وآله الطاهرين

صفحهٔ آخر شرح مختصر قاضی عضد بخط نجم الدین کرخینی درسال ۷۸۵

خط میرعلی بن الیاس تبریزی درسال ۷۹۸

تحب أن تؤتى إليك والحمد لله وحده

اللهم صل على سيد الأنبياء

مشقه العبد المذنب الراجي الى الله محمد [illegible]

عفا الله عنه في سنة خمس وعشرين وتسعمائة

تحريرا

ومن كلامه أفضل [illegible]

این خط می‌نوشتند و در ترویج آن شاهزادگان شاهرخی با اینکه خود استادخط نسخ و ثلث نویس بودند سهمی بزرگ دارند ابـراهیم میرزا در عراق وفارس و بایسنغرمیرزا در خراسان استادان خط نستعلیق را بسیار تشویق می‌فرمودند وبا اینکه خط نستعلیق مراحل ابتدایی را می‌پیمود معذلك استادان بنامی در این قرن پیدا شدندکه نام برخی ازآنان دراین کتاب ذکرشده وجمعی‌چون خواجه عبدالله مروارید،محمدامین بن‌دانشمند،محمودسلطانی، عزیزبن‌محمد،محیی‌الدین‌هروی که در خط نسخ و ثلث استاد بوده‌اند ثبت نگردیده ودر خط نستعلیق نیز محمدبن مطهر نیشابوری،محمدبن‌محمد مشهور به‌بقـال، یوسفشاه هروی، پیرحسین‌کاتب، عبدالرحمن‌کاتب . شیخ‌عبدالله هروی ، عبدالله زیارتگاهی وبسیاری دیگر در این کتاب نـامشان بقلم نیامده است

در قرن دهم خط نستعلیق بسیار مورد توجه قرار داشت واستادان نامداری در این قرن ظاهر شدند که جمعی ازآنان چون میرمحمدباقربن میرعلی . سلطان علی‌قاینی ، شاه‌قاسم ، سلطان‌محمود، فتح‌الله‌محلاتی ، محمدتقی ، میرك‌حسینی ، محمدرضاتبریزی ، هدایت الله‌شیرازی‌که در این کتاب نامشان بقلم نیامده و در نسخ و ثلث پیرمحمدثانی ، میرم‌سنجری ، جلال‌الدین سبزواری عبدالعلی بن ــ محمدتریتی استاد بوده‌اند .

درقرن‌یازدهم‌شاگردان میرعماد، باباشاه، علیرضاعباسی، محمدحسین‌تبریزی معزالدین‌محمدکاشی‌مانند ابراهیم‌بن میرعماد محمدیحیی،نورالدین‌محمدلاهیجی علی‌فایضی ، نورالدین‌علی ، عبدالجبار، میرخلیل‌قلندر، بدیع‌الـزمان‌بن‌علیرضا ، محمدعلی‌قمی، محمدصالح، عبدالرشید دیلمی، میرسیدعای جواهر رقم، حسنخان شاملو،میرابوالمعالی، شاه محمداشرفی، میراحمدحسینی‌وبسیاری دیگر نستعلیق را بدرجهٔ عالی‌رسانیدند و سایر خطوط نیز مورد توجه بسیار بود .

ظهور آقامحمد ابراهیم‌قمی، عبدالله‌یزدی، محمدانصاری، محمدرضاامامی، میرزا احمدنیریزی ، آقامحسن ، محمدصالح بن‌غلامحسین ، محمدصادق‌بن‌محمد امین اواخر قرن یازدهم واوایل قرن‌دوازدهم خط نسخ را بشیوه‌یی‌خاص درآورد و این شیوه مقبول استادان خط نسخ واقع شد وهنوز متداول ومعمولست .

درقرن یازدهم همانطورکه اکثرخطوط راکتاب برای آنکه‌تند توان‌نوشت شکستهٔ‌آن را پدیدآورده بودند چنانکه‌قبل ازابداع خط نسخ‌تعلیق شکستهٔ‌نسخ و

شکستهٔ‌تعلیق معمول بود خط نستعلیق که برای تحریر نامه ومکاتبات مشکل می نمود شکستهٔ آن را وضع کردند شکسته نستعلیق در آغاز قرن یازدهم در کتابت و تحریر کم کم پدیدگشت و در نیمهٔ دوم این قرن محمد شفیع حسینی مشهور بشفیعا و مرتضی‌قلی‌سلطان شاملو حاکم هرات بدان قاعده و ترکیب دادند ومیرزاحسن کرمانی وزین‌العابدین درعهد شاه سلطان حسین « ۱۱۰۵ – ۱۱۳۳ » جلوه و رونق آن را افزون ساخته ودرویش عبدالمجید طالقانی«۱۱۸۴» آنرا به‌کمال رسانید وچنانکه آقاهاشم نسخ را بپایه‌یی‌بلند نهاد درویش شکسته راچنان درست نوشت که پس از وی هیچکس را جز سیدگلستانه در اوایل قرن چهاردهم یارای برابری با او نبوده است .

شاگردان درویش و آقا هاشم بازار خط را اوایل قرن سیزدهم چنان گرم ساختندکه تاریخ خط‌کمتر عهد و زمانی جون این‌دوران بیاد دارد فتحعلی شاه و وعباس‌میرزا و محمدمیرزا خط نستعلیق را خوب می نوشتند و اکثر شاهزادگان بخطاطی افتخار می کردند .

در قرن سیزدهم بمناسبت توجه فتحعلی شاه و شاهزادگان قاجاری بخط استادان بی‌شمار پای بعرصه هنر وری نهادند ،

آقازین‌العابدین اشرف‌الکتاب ، آقاغلامعلی اصفهانی ، عبدالله‌عاشور عبدالعلی یزدی، احمدشاملو، آقازین‌العابدین قزوینی، میرزا ابراهیم ومیرزاجعفر قزوینی، میرزا آقاجان پرتو، وصال شیرازی، میرزای نغمه، امسلمه دخترفتحعلی‌شاه ، علی‌عسکرارسنجانی ، محمد شفیع ارسنجانی ، محمد حسین نیریزی ، میرزاعبدالغفار شیرازی ، محمدشفیع‌تبریزی، میرزا محمدعلی‌تبریزی ، آقاسیدحسین‌کاشانی ، میرزا محمدتقی‌مشهدی، میرزا ابوالقاسم مصحح ، آقا زین‌العابدین‌یزدی، میرزا بدیع‌الزمان‌همدانی، فرج‌الله نگارستانی، آقازین‌العابدین محلاتی، میرزامحمدعلی‌خوانساری، میرزا احمدوقار از مشاهیر نسخ‌نویسان این سده هستند .

وزین‌العابدین‌مستوفی،محمدباقرکاشانی،محمدحسین‌کاتب،محمدکاظم‌واله السلطان،میرزااسدالله‌شیرازی،میرعلی‌شیرازی،میرزامحمدمشهوربه‌آقا،فتحعلی‌حجاب میرزا اسمعیل‌قاجار، میرزاعباس‌نوری، محمدخلیل، میرزاعبدالکریم، داوری،حکیم ،فرهنگ ،یزدانی پسرهای وصال،حاج میرزامحمدرضای‌صفا،میرزا عبدالرحیم‌افسر

میرزا علی‌محمدصفا ، سنگلاخ، محمودخان‌ملك‌الشعرا، حاج‌میرزا فضل‌الله‌ساوجی میرزامحمد حسین حکاك، میرزاآقاشیرازی، میرزاحبیب‌الله، مهدی میرداماد، محمد ساوجی، میرحسین ،حاج‌میرزا ابوالفضل‌ساوجی، میرزا محمد رضای کلهر ومیرزا غلامرضاکه درنستعلیق بسیارمشهورندوخط نستعلیق‌به‌این دواستادارجمند ختم‌گشت.

وازشکسته‌نویسان نامدارمحمدقاسم مشهوربه‌میرزاکوچك میرزاجعفرصاقی معتمدالدولۀ نشاط ، میرزامهدی‌ملك‌الکتاب ، میرسید علی‌فسائی میرزاعلی اصغر همدانی، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی، میرزارضی تبریزی طراز یزدی، میرزا عبدالحسین اصفهانی، میرزامحمدجعفر دلودوز، آقاهاشم اصفهانی شکسته‌نویس، میرزاحسن‌مشرف، میرزاصادق، محمدعلی درویش،میرزا عبدالکریم،مبین‌شیرازی، میرمحمداسمعیل انجوی، میرزا ابوالقاسم انجوی، میرزا سیداحمدانجوی، رشیدالدین‌محمدبیکدلی، محمدبهائی، میرزا علی محمد، میرزا محمدتقی،میرزاعبدالجوادعنقاوحسنعلیخان‌امیرنظام‌رامی‌توان‌نام‌برددرعهدقاجاریه استادان خط از حد احصا خارجند و جمعی که نامشان در اینجا ذکر شد معدودی ازآنها هستند وشکسته نویسان در این سده بشیوه‌های مختلف می‌نگاشتند بعضی بشیوۀ معتمدالدولۀ نشاط و میرزا رضی ومیرزا مهدی ملك‌الکتاب و برخی مانند امیرنظام اقتدا بشفیعا و درویش میکردند و گروهی از منشیان وکتاب دیوان مانند میرزاعلیخان امین‌الدوله طرزی خاص داشتند .

اوایل سدۀ چهاردهم در خط فترتی پیدا شد و اگر چند تن ازخوشنویسان چون‌میرزاعمو،مرحوم‌ملك‌الخطاطین،سیدمرتضی برغانی،صدرالافاضل،قوام‌السلطنه ،رضاقلی تفرشی،عمادالکتاب،امیرالکتاب،ضیاءلشکر،آقامرتضی نجم‌آبادی، کاتب خاقان،منظوری، عمادطاهری، سیداسدالله‌خوانساری، آقاسیدکمال، آقاشیخ‌احمدو عده‌یی دیگر نبودند امروزاستادانی چون زرین‌خط،بوذری، عبدالرسولی،فرادی، کاوه ، منظوری ،نظام، مافی، برادران میرخانی، معصومی، کی‌فر، شریفی ، احصائی، یزدانی، عطار چیان ، کاشیان ، اخوین ، سلحشور ، امیرخانی ابریشمکار وفسی، کیمیاقلم، موسوی، غروی،زرین‌قلم،احیاءخطرا کمر نمی‌بستند.

فصل دوم

تاریخ نقاشی و نقاشان مشهور

اعراب در زمان جاهلیت صحرانشین بوده تمدنی نداشتند چون طبیعت صحرانشینی هرگز زمینهٔ مساعدی برای پرورش ذوق و کسب هنر نقاشی فراهم نمی‌سازد از این روآنان از مظاهر هنرهای ظریف محروم بودند .

بعد از غلبهٔ سپاه اسلام بسرزمین ایران و انقراض ساسانیان و برافتادن فرهنگ وهنر وتمدن ساسانی هنر نقاشی مانند سایر هنرهای ایرانی از میان رفت لشکرکشی برای کشورگشایی و بدست آوردن غنایم و راهنمایی و اشاعهٔ دین جهت پرستش خدای یگانه وسعی در استقرار حکومت وفرمانروایی اسلام دیگر نبوغ و استعدادی در مردم ظاهر نمی‌ساخت .

قدیمترین اثری که از نقاشی صدر اسلام پیدا شده در قصر کوچك عمرا می‌باشد که در شمال شرقی بحرالمیت کشف گردیده است .

این‌قصر متعلق به‌یکی از خلفای بنی‌امیه بوده و دارای ایوانی مستطیل و شاه‌نشین‌های متعددیست که برسقف آن تصاویری نقش کرده‌اند برسقف یکی از شاه‌نشین‌ها تصویر شش پادشاه بصورت اسارت نقش شده‌که پیداست آنان از فرمانروایان اطرافند ومغلوب خلیفهٔ اموی‌گردیده‌اند .

برسایرسقف‌ها مجالس دیگر هست برطرفی تصویرنوازندگان و رقاصان برهنه در حال رقص برطرف دیگر مجلس شکارگاه و جای دیگر گروهی بحال

ورزش و برسقف شاه‌نشین بزرگ تصویر پادشاهی که برتخت نشسته نقش گردیده و بعید نیست تصویر خلیفهٔ اموی باشدکه قصر را برای اوساخته‌اند .

در این مجالس بخوبی تـأثیر نقاشی بیزانس و ساسانی دیـده می‌شود ولی‌سبك نقاشی این قصر باقصریکه در سامراء کشف شده و بامر معتصم عباسی « ۲۱۸ – ۲۲۸ » ساخته شده اختلاف بسیار دارد .

در این بنا نقوش برجسته وبصورت اشکال هندسی وگل و بوته نقاشی و گچ‌بری شده است بهرصورت محققین ثابت‌کرده‌اند که هنرنقاشی ساسانی الهام بخش نقاشی عرب می‌باشد و این تأثیر را در آثار باقی مانده از قرن دوم وسوم بخوبی می‌بینیم .

ایرانیان هرچند مغلوب سپاه اسلام‌شدند لکن‌درکلیهٔ شئون فرهنگی وهنری در فاتحین اثرگذاشتند وکاری‌کردندکه شخصیت ملی‌آنان در هنرهـای اسلامی متجلی‌گردید .

درقرن دوم هنرنقاشی بیشتر بتذهیب وتزیین قرآن اختصاص‌داشت‌وهرچند مرکز خلافت شهر بغداد توسعه وشکوه یافته وچنان نبودکه بتوان گفت در آنجا هنرهای ظریفه مورد توجه قرار نداشت لکن اثری‌که این معنی را ثابت‌نماید در دست نیست مذهبین مشهوریکه در این ازمنه می‌زیستند از اینقرارند.

یقطینی ، ابراهیم صغیر ، ابوموسی‌بن عمار، ابن‌سقطی، محمد.

ترجمهٔ کتب پهلوی و سانسکریت ویونانی بعربی ازهمین زمان‌موردعلاقه خلفا وبزرگان قرارگرفت و بااستنساخ این‌ترجمه‌ها زیبا ساختن‌کتابهاکه باتجمل وتفنن‌اشراف آنعهد همراه بودرغبت اهل‌علم ودانش را برمی‌انگیخته است صنعت کاغذ سازی‌را مقارن این زمان‌یعنی اواخرقرن دوم مردم سمرقند از چینیان‌آموخته وبه‌اکثر بلاد برده وازجمله ببغدادآوردند و دیرزمانی نگذشت‌که فن‌کاغذ سازی در سراسر بلاد اسلام رایج گشت و از این پس یعنی اواخر قرن سوم با ازدیاد کتاب در فنون مختلف نقش تصاویردرکتابها معمول شد وهنرنقاشی برای تزیین کتاب‌ها بطور روشن جلوه‌گرگردید .

با ظهور صفاریان (۲۵۴ه » و دیالمه (۳۲۰ ه) و سامانیان (۲۶۱ه) و تسلط وفرمانروایی سرداران وسلاطین ایرانی در اکثر شهرهای ایران صنایع مستظرفه رنگ دیگرگرفت وتوجهات بسیار بنقاشی این هنررا رواج داد ایرانیان برای تزیین ظروف لعابی و پارچه‌ها و کتابها و دیوارهای ابنیه و قصور خـود

سخت علاقه نشان داده و تحت تأثیر هنر نقاشی ساسانی آثار خود را پدید می‌آوردند ظروف لعابی مصور و آثارهنری که از این‌زمان باقی مانده ودرموزه‌ها می‌باشد بهترین معرف ذوق وسلیقهٔ ایرانیان در این عهد وزمانست و باید آنها را ایرانی شناخته ومعرفی نمود چه صانع ومکتب آن ایرانی می‌باشد نهاسلامی که برخی آنرا اشتباهاً بدین نام معرفی می‌نمایند و هنر اسلامی همانا آثاریست که در سرزمین‌های عربی تحت تاثیر هنرهای ایرانی و بیزانس وچین بوجودآمده است متأسفانه در تواریخ و آثار این زمان نام نقاشان کمتر بنظر می‌رسد و آثاریکه تاکنون بدست آمده اکثر بدون رقم نقاش و سازنده می‌باشد در قرن چهارم ابوبکر محمدبن‌حسن نقاش را می‌شناسیم لکن‌اثری از او تاکنون دیده‌نشده‌است

حکیم ناصرخسروعلوی درسفرنامهٔخویش نوشته است ازمکه تا فلیج صد وهشتاد فرسنگ است این فلیج در میانهٔ بادیهٔ است . ومن بدین فلیج چهار ماه بماندم .. هیچ چیز دیناوی بمن نبود الادوسلهٔ کتاب و ایشان مردمی‌گرسنه وبرهنه وجاهل بودند هرکه بنماز می‌آمد البته باسپر وشمشیر بودوکتاب نمی‌خریدند مسجدی‌بودکه ما در آنجا بودیم اندك رنگ شنجرف و لاجورد بامن بود بر دیوار آن مسجد بیتی نوشتم وشاخ وبرگی در میان آن بردم ایشان بدیدند عجب داشتند وهمه اهل حصار جمع شدند و بتفرج آن آمدند ومراگفتند که اگرمحراب این مسجد را نقش کنی‌صد من خرما بتودهیم وصد من خرما نزدیك ایشان ملکی بود چه تا من آنجا بودم ازعرب لشکری به‌آنجا آمد و ازایشان پانصدمن خرما خواست قبول نکردند وجنگ کردند ده‌تن از اهل حصار کشته شد و هزار نخل بریدند و ایشان ده‌من خرما ندادند چون بامن‌شرط‌کردند من آن محراب نقش کردم وآن صدمن خرما فریاد رس ما بود .

حکیم ناصرخسرو در سال ۴۴۲ در فلیج با نقاشی محراب مسجد خرما فراهم ساخت و از این رو احترام بدین هنر را توان مقدار نهاد زمان غزنویان و سلاجقه از درخشنده‌ترین دوران هنری ایران بشمار می‌آید ونقاشان این عهدآثار نیك ازخود بجای‌گذاشته‌اند .

عبدالرحمن بن محمد دامغانی از مذهبان مشهور قرن‌پنجم می‌باشد وعثمان وراق خوشنویس در تذهیب استاد بود در عهد سلطان محمود غزنوی « ۳۸۸ ــ ۴۲۱ هـ » صورتگری مشهور می‌زیست بنام ابونصرنقاش این ابونصر بسیار

چابك دست بود گویند هنگامی که در دربار خوارزمشاه حکما وفضلا و متجمین مجتمع بوده‌ند و شیخ‌الرییس ابوعلی‌سینادرسلك آنان انتظام داشت‌وسلطان محمود بر آنجا استیلا یافت بسعایت حسودان درپی قتل آن‌حکیم افتاد لاجرم ابوالفضل حسن بن‌میکال‌را که ازاعیان دولتش بود فرمود تا بنزدخوارزمشاه رفته پیغام‌گذارد تا افاضلی که درآن دیار نزدخوارزمشاه مجتمع بودند بغزنین پیش‌سلطان‌محمود روانه سازد چون خوارزمشاه از آن داستان آگاهی داشت ومنظور سلطان محمود را می‌دانست ابوریحان وبوعلی ودیگران را بخواند وماجرا بازگفت که اطاعت سلطان را گزیری نیست ازآن‌پیش‌که حسن‌میکال درآید هریك که رفتن غزنین را کراهت دارید سر خودگیرید وبطرفی رهسپار شوید وچون حسن بخوارزم‌درآید شما را نبیند وعذرما موجه‌باشد چون‌ابوعلی‌سینا ازحقیقت امر آگاه بود باابوسهل مسیحی که او از رفتن غزنین اعراض‌کرده بود ازگرگانج طریق مسافـرت پیش گرفتند و ابوریحان وابن‌الخمار برفتن غزنین رضا دادند چنانکه در تواریخ در احوال هریك مسطورست لاجرم حسن‌میکال درپی مطلوب بخوارزم درآمـد اما محروم بازگشت چون سلطان‌محمود در آن بـاب اهتمام تمام داشت بفرمـود تا ابونصر که در علم تصویر خبیر بود صورت ابوعلی را پـرداخته و مصوران از آنروی برنقش جمال شیخ اطلاع یافته تمثالش را ساخته وبهمه‌جا فرستادند اما بدین وسیلت شیخ را نیافتند وشرح مسافرت او به نیشابور و جرجان وراه یافتن وی بدربارقابوس‌درحالات شیخ بتفصیل‌نقل شده غرض اینست که درعهد سلاطین غزنوی نقاشان بسیار و هنرمندان‌بی‌شمار بوده‌اند ولی نامشان از میان رفته است.

که عبدالملك‌نقاش ومهندس دربار سلطان مسعود بنابقول ابوالفضل بیهقی یکی از آنان می‌باشد

در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری که در سال ۳۴۶ برای ابومنصورمحمدبن عبدالرزاق حکمران طوس‌گرد آمده در داستان نظم کلیله‌که رودکی فـرموده است نوشته شده که چینیان تصاویر اندرو افزودند و ایـن خودبوضوح روشن میسازدکه‌نقاشان چینی ازاوایل عهدسامانیان درایران‌بوده وبدینکاراشتغال‌داشته‌اند ودرظروف‌لعابی که‌ازاین عهدباقی‌مانده‌این معنی‌بخوبی‌مشهوداست

در داستان نظم شاهنامه و فردوسی « ۳۶۵ ــ ه » گویند سلطان محمود بفرمودکه در پهلوی قصر سلطانی جایی دلگشا ومنزلی فرح افزا برای فردوسی بیاراستند وبموجب التماس او تمام‌آلات حرب وصورت پهلوانان وجانوران از



جام مفرعی عمل ابی‌نصر نقاش مشهور زمان سلطان محمود
از مجموعهٔ آقای مهندس فروغی

اسب و پیل و شیر و پلنگ وغیرها در چهار طرف دیوار مصوران شیرین قلم ورنگین رقم تصویر نمودند و صورت پادشاهان ایران و توران و دیگر بزرگان با سلاح جنگ تصویر فرمودند اگرچه این قول بافسانه بیشتر ماند ولی دلیلی است برای اثبات رواج نقاشی و تصویر بر در ودیوار درآن عهدحکیم ناصرخسرو

بسال ۴۳۹ در مصر فرود آمده و بـادبیری از دیبران سلطان مصر دوست شد از او خواست که‌مجلس سلطان بیند او با پـرده‌دار بگفت سلخ رمضان سال ۴۴۰ که مجلس آراستند او را بدانجا بردند ناصرخسروگویدایوانها دیدم که اگروصف آن کنم بتطویل انجامد دوازده قصر در هم ساخته همه مربعات که در هـریك که می‌رفتم از یکدیگر نیکوتر بود وهریك بمقدار صد ارش در صد ارش ویکی از این جمله چیزی بود شصت اندر شصت‌و تختی بتمامت عرض خانه نهاده بعلول چهارگز از سه جهت آن تخت‌همه از زر بود شکارگاه ومیدان وغیره بر آن‌تصویر کرده وکتابتی بخط پاکیزه بر آنجا نوشته وهمه فرش وطرح که درین حرم بود همه‌آن بود که دیبای رومی و بوقلمون باندازهٔ هرموضعی بافته بودند .. آرایش خوانرا درختی دیدم چون درخت ترنج و همه شاخ وبرگ وبارآن ازشکرساخته و اندراو هزار صورت و تمثال ساخته همه از شکر .

ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی نوشته است امیر مسعود را بروزگار جوانی در هرات قصری بود پنهان از پدر درآنجا شراب می‌خـورد و خلوتها می‌کرد ومطربان زن ومرد از راههای مخفی به پیش وی می‌بردند این خانه را از سقف تا بپای زمین صورت کرده بودند صورت‌های الفیه ازانواع گردآمدن مردان با زنان همه برهنه چنانکه جملهٔ‌آن کتاب را صورت وحکایت وسخن نقش کردند وبیرون این صورتها نگاشتند فراخور این صورتها وامیر بوقت قیلوله‌آنجا رفتی خواب آنجا کردی ...

وامیرمحمود پوشیده برمسعود مشرفان‌داشت.. که برآنچه واقف گشتندی باز نمودندی‌تا از احوال این‌فرزند هیچ چیز بروی پـوشیده نماندی.. پس‌خبر این خانه‌بصورت‌الفیه سخت پوشیده بامیرمحمود نبشستند ونشان بدادندکه‌چون ازسرای عدنانی بگذشته‌آید باغیست بزرگ بردست راست این باغ را حوضی است بزرگ و ازکران حوض بـرچپ این خانه است و روز برو دوقفل بـاشد زیر وزبر وآن وقت‌گشایندکه امیر مسعود بخواب آنجا رودو کلیدها بدست‌خادمی است که او را بشارت‌گویند .

امیر محمود چون برین حال واقف‌گشت وقت قیلوله بخرگاه آمد و این سخن با نوشتکین خاصه خادم بگفت ومثال دادکه فلان خیلتاش راکه تا زنده‌یی بود از تازندگان که همتا نداشت بگوی تا ساخته‌آیدکه برای مهمی اورا بجایی

فرستاده‌اید تا بزودی برود و حال این خانه بداند و نباید که هیچ کس برین حال واقف گردد نوشتکین گفت فرمان بردارم . و امیر بخفت و وی بوثاق خویش آمد و سواری از دیو سواران خویش نامزد کرد با سه اسپ خیارهٔ خویش و با وی بنهاد که بشش روزوشش شب ونیم بهرات رود نزدیك امیرمسعود سخت پوشیده و بخط خویش ملطفه‌یی نبشت بامیرمسعود و این حالها باز نمود وگفت پس ازین سوار من خیلتاش سلطانی خواهد رسید تا آن خانه را ببیند ، پس از رسیدن این سوار بیك روز ونیم ، چنانکه ازکس باك ندارد ویکسر تا آن خانه می‌رود و قفلها بشکند امیر این کار را سخت زودگیرد چنانکه صواب بیند و آن دیو سوار اندر وقت تازان برفت وپس کس فرستاد وآن خیلتاش راکه فرمان بود بخواند وی ساخته بیامد امیرمحمود میان دو نماز ازخواب برخاست و نماز پیشین بکرد و فارغ شد نوشتکین را بخواند وگفت خیلتاش آمد وگفت آمد بوثاق نشست گفت دویت وکاغذ بیار نوشتکین بیاورد و امیر بخط خویش گشاد نامه‌یی نبشت برین جمله :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم محمودبن سبکتکین را فرمان‌چنان است این‌خیلتاش راکه بهرات بهشت روز رود چون آنجا رسد یکسر تا سرای پسرم مسعود شودو ازکس باك ندارد و شمشیر برکشد وهرکس‌که ویرا از رفتن باز دارد گردن وی بزند وهمچنان بسرای فرود رودو سوی پسرم ننگرد و ازسرای عدنانی‌بباغ فرود رود وبردست راست باغ حوضی است وبرکران آن خانه‌یی‌برچب درون‌آن‌خانه رود و دیوارهای آن را نیکو نگاه‌کند تا برچه جمله است و در آن خانه بیند و در وقت بازگردد چنانکه باکس سخن نگوید و بسوی غزنین باز گردد وسبیل قتلغ‌تگین جاجب بهشتی آنست‌که برین فرمان‌کارکند اگر جانش بکار است و اگر محابایی‌کند جانش برفت و هرباری‌که خیلتاش را باید داد بدهد تابموقع رضا باشد بمشیة‌الله و عونه والسلام .

این نامه چون نبشته آمد خیلتاش را پیش بخواند وآن گشاد نامه را مهر کرد و بوی داد وگفت چنان بایدکه بهشت روز بهرات روی وچنین وچنان‌کنی‌و همه‌حالهای شرح‌کرده معلوم‌کنی ، این حدیث را پوشیده داری ، خیلتاش زمین بوسه داد وگفت فرمان بردارم وبازگشت امیرنوشتکین خاصه را گفت‌اسبی نیك رو ازآخور خیلتاش را باید داد و پنج هزار درم ، نوشتکین بیرون آمد و

در دادن اسپ و سیم و به‌گزین کردن اسپ روزگاری کشید، و روز را می‌بسوخت تا نماز شام را راست‌کرده بودند و بخیلتاش دادند و وی برفت تازان .

و آن دیو سوار نوشتکین ، چنانکه باوی نهاده بود بهرات رسید و امیر مسعود برملطفه واقف‌گشت ومثال داد تا سوار را جایی فرود آوردند ودر ساعت فرمود که تاگچ‌گران را بخواندند و آن خانه سپید کردند ومهره زدند که گویی هرگز بر آن دیوارها نقش نبوده است وجامه افگندند وراست‌کردند قفل برنهادند وکس ندانست که حال چیست .

و براثر این دیوسوار خیلتاش در رسید روز هشتم چاشتگاه فراخ و امیر مسعود در صفهٔ سرای‌عدنانی نشسته بود با ندیمان و حاجب قتلغ تگین بهشتی بردرگاه نشسته با دیگر حجاب وحشم و مرتبه داران و خیلتاش در رسید از اسپ فرود آمد و شمشیر برکشید و دبوس درکش‌گرفت واسپ بگذاشت دروقت قتلغ گشادنامه را بخواند و بامیر مسعود داد وگفت چه‌باید کردامیر گفت هرفرمانی که هست بجای بایدآورد و هزاهز در سرای افتاد و خیلتاش می‌رفت تا بدرآن خانه و دبوس در نهاد وهردو قفل بشکست ودرخانه بازکرد و در رفت خانه‌یی دید سپید پاکیزه مهره زده و جامه افگنده ، بیرون آمد وپیش امیر مسعود زمین بوسه داد وگفت بندگان را از فرمان برداری چاره نیست و این بی ادبی بنده بفرمان سلطان محمود کرد و فرمان چنانست که در ساعت که این خانه بدیده باشم باز گردم اکنون رفتم امیرمسعودگفت تو بوقت‌آمدی و فرمان خداوند سلطان پدر را بجای‌آوردی اکنون بفرمان ما یك روزبباش ، که باشد که بغلط نشان خانه بداده باشند تا همه سرایها وخانه‌ها بتو نمایندگفت فرمان بردارم هرچند بنده را این مثال نداده اند وامیر برنشست وبدوفرسنگی باغیست که بیلاب‌گویند جای‌حصین که وی را و قوم راآنجا جای بودی وفرمود تا مردم سرایها جمله‌آنجا رفتند و خالی‌کردند و حرم و غلامان برفتند و پس خیلتاش را قتلغ تگین‌بهشتی ومشرف صاحب برید گرد همه سرایها برآوردند ویك‌یك جای بدو نمودند تاجمله بدید ومقررگشت که هیچ خانه نیست بران جمله که اینهاکرده بودندپس نامه‌ها نبشتند برصورت این حال وخیلتاش را ده هزار درم دادند و باز گردانیدند و امیرمسعود بشهر باز آمد و چون خیلتاش بغزنین رسید وآنچه رفته بود بتمامی باز گفت و نامه‌ها نیز بخوانده‌آمد امیرمحمودگفت برین فرزند من دروغها بسیار می‌گویند

چنانکه صاحبان تذکره نوشته‌اند طغان شاه سلجوقی را ضعف بـاه پدید گشت اطباء از معالجت وی عاجز آمدند حکیم ازرقی هـروی « حـدود ۴۶۴ ه » کتابی تصنیف فرمود و در آن هفتاد و دو مجلس تصویر نقش کرد بشکل خاص و برای هر نقش داستانی بنوشت باخاصیت آنها وگفت سلطان درخلوت‌خواص را فرماید بدان عمل کنند ومشاهده فرماید وی چنین کرد و بهبود یافت واین کتاب بنام‌الفیه وشلفیه مشهور گشت و از آن پس تصاویـر مرد وزن در حـال عشقبازی را الفیه و شلفیه گفته‌اند، وبرخی نوشته‌اند این کتاب را ازرقی بنظم فرموده است

چنانکه مورخین نوشته‌اند وقتی که سلطان اتسز در خوارزم عصیان ورزید سلطان سنجربن ملکشاه «۴۸۸–۵۵۲ ه» ادیب صابر ترمدی شاعـر مشهور را بجهت تجسس و تفحص حال او بخوارزم فرستاد تاکشف اسرارباطن او نماید در آنجا میان ادیب صابـر و رشید وطـواط «۵۷۴ ه» مباحثات و مشاعـرات واقع گردید در این اوان اتسز مردی فدایی را برانگیخته بودکه رفته سلطان‌سنجر را بقتل آورد ادیب صابر براین حال وقوف یافت صورت اورا کشیده بحضرت سنجر معروض داشت سلطان سنجر پس ازآگاهی برآن حـال بفرمود سعی بلیغ نموده‌آن شخص را بدست آورده بزخم تیغش هلاك ساختند جاسوسان اتسز این معانی دریافته بسلطان خبردادند اتسز ادیب صابر را مورد عتاب وخطاب درآورد و بفرمود او را بسته بجیحون انداختند بسال ۵۴۲ .

ابن‌اسفندیاردرتاریخ‌طبرستان‌دروصف‌عمارتی که‌حسام‌الدوله‌اردشیربن‌حسن « ۵۶۷ – ۶۰۲ » ساخته بود نوشته است (وبرو صفت‌کین افراسیاب از اول تا بآخر بطلا نقش‌کرده‌اند) ودر همین‌کتاب جای دیگر ملاحظه شدکه در آمل « قراکلاده » قصری برلب جوی هرمز ساخته بودکه برجـدار آن تصویـرات دیده‌اند .

توجه بـاین هنر را می‌توان از اینگونه داستانها بخوبـی دریـافت و چنانکه نقش ظروب لعابی و اشیاء دیگر این دوران نشان می‌دهد سبك نقاشی در قرن پنجم و ششم سبك خاص ایرانی و اندکی مشابه طـرز نقاشی ساسانی بوده است.

راوندی در راحة الصدورمینویسد سبب تـألیف این‌کتاب‌آن بودکـه در شهور سنهٔ ثمانین و خمسمائه خداوند عـالم رکن‌الدنیا والدین طغرل‌بن ارسلان



بهترین نمودار نقاشی اواخر قرن ششم و آغـاز قرن هفتم

راهوای مجموعه‌یی بود ازاشعار خال دعاگوی زین‌الدین مینوشت وجمال‌الدین نقاش اصفهانی آنرا صورت میکرد، صورت هرشاعری میکردند و درعقبش شعر میاوردند ومضاحکی چند مینوشتند وآن حکایت را صورت رقم‌میزدند وخداوند عالم مجلس بدان میآراست وبلطف طبع مضاحکی چند ساختی.

از اینگونه‌کتابها سلاطین و بزرگان بسیار میساختند که امروز ما را بآنها دسترس‌نیست جمال‌الدین‌نقاش اصفهانی همانا جمال‌الدین عبدالرزاق‌اصفهانی «۵۸۸ ه» پدرکمال اسمعیل شاعر معروف میباشد.

و نیز محمدبن عون‌که درآغاز قرن ششم میزیست و احمدبن ابی‌نصر عتیق‌که اوایل قرن هفتم حیات داشت و محمد بن مسعود ابهری خطاط مشهور در تذهیب بسیار استاد بوده‌اند و ازآنان آثار درخور تحسین باقی مانده است اسلوب نقاشی تا قرن هفتم در ایران بسبك خاص ایرانیان‌که بشیوهٔ ساسانی و اندکی چینی متمایل میگشت بوده و در عراق بسبك خاص بغدادکه ایرانیان‌آنرا درعهد خلفای عباسی تحت تأثیر نقاشی ساسانی و بیزانس و چین بوجودآورده بودندکار میکردند درقرن هفتم باتسلط مغول برایران هنرهای مغولی و چینی با هنرهای ایرانی‌آمیخت مخصوصاً نقاشی‌تحت‌تأثیرنقاشی چینی ومغولی دگرگون گشت چنانکه تصاویرکتابها وظروف لعابی‌آنعهد این معنی را روشن میسازد.

فخرالدین حسین‌بن بدیع نقاش، شیخ بدرالدین نقاش‌که از معاصرین خواجه نصیرالدین طوسی و مولوی بوده‌اند در نقاشی دست داشته‌اند و این حسین‌بن بدیع در سال ۶۷۲ مقارن درگذشت خواجه نصیر وفات یافته است.

و محمدبن ایبك وحمزةبن محمد علوی‌که اوایل قرن هشتم میزیسته‌اند از مذهبان معروف این زمان هستند.

و محمودبن محمد علی طوسی کاتب را که درحدود سال ۷۳۴ ه حیات داشته است بنقاشی ستوده‌اند و از استادان مشهورآنزمان استاد احمد موسی که نزد پدر نقاشی را فرا گرفته بود و شاگرد او امیر دولتیارکه از غلامان سلطان ابوسعید بوده‌نام‌برده‌اند ومولانا ولی‌الله ازنقاشان مشهورآنعهد است.

درعهد سلطان محمد اولجایتو «۷۰۳-۷۱۶ه» وابوسعیدنقاشی وتذهیب مورد توجه بزرگان‌بوده لکن حوادث بعد ازمرگ ابوسعید «۷۳۶ه» که‌بزوال‌این



نمونهٔ نقاشی آنعهد در ظروف لعابی

سلسله منتهی گشت قسمتی از ایران را مانند آذربایجان دچار فترت ساخت وشهرهای دیگر چون فارس و کرمان تابع حکومت خاص بودند.

در فارس که ابو اسحق اینجو سلطنت میکـرد هنرمندان در امن و آسایش بودند ونقاشی وتذهیب قدری داشت، ولی بالعکس کرمان که با حکومت جابرانهٔ امیرمبارزالدین وسعتی یافته بود عرض هنری نداشت خاصه آنکه دوران ابواسحق زود سپری گشت و هجوم سپاه امیرتیمور «۷۷۱-۸۰۷ه» فـارس و کـرمان را

منسوب به جنید بغدادی صفحه سی‌وپنج

دگرگون ساخت.

هنر نقاشی درخراسان باحکومت سربداران انقلابی بهیچ بود و اگرملوك کرت در هرات اندکی توجه بدان میکردند چیزی نبودکه اثری از خود باقی بگذارد ظهور سلاطین آل جلایر «۷۳۶–۸۱۱ﻫ» دربغداد وآذربایجان که همه هنردوست و دانش‌پرور وصنعت‌آفرین بودند با اینکه مردم کمتر آسایش وراحت داشتند و عراق وآذربایجان غالباً گرفتارگیرو دار لشکرکشی مهاجمان و مدافعان بود معذلك هنرمندان گرامی بودند و خوشنویسان و نقاشان وموسیقی‌دانان مورد توجه بوده مقامی والاداشتند چه سلطان احمدبن اویس جلایر «۸۷۴–۸۰۸ﻫ» خود در انواع هنر چون نقاشی و تذهیب و خاتم بندی و غیرذلك استاد بود شعر خوش میسرود و شش قلم خط را نیکو مینوشت و موسیقی و ادوار نیزمی دانست و در نقاشی شاگرد استاد عبدالحی بود.

در این زمان در بغداد نقاشان بسیار بوده‌اند که از مشاهیر آنان استاد شمس‌الدین و شاگردان مشهور او عبدالحی وجنید بغدادی رامی‌شناسیم که مکتب دوم بغداد را بوجودآوردند و مکتب تبریز شعبه‌یی ازآنست و بابا حیدر نقاش نیز بدان مکتب منسوب میباشد.

سلطان احمد جلایر با اینهمه هنر پادشاهی ظالم بود و بمردم ستم بسیار میکرد وآنان از وی روگردان شده امیرتیمورگورکان را بدادخواهی خواندند و و او درسال ۷۹۵ لشکر بدانجاکشید و سلطان احمد چون تاب مقاومت نداشت بجانب شام گریخت و عراق و بیشتر بلاد عرب بتصرف سپاهیان تیمور درآمد و پس از استیلا برآن نواحی چنانکه ابن عربشاه درعجایب‌المقدور نوشته است امیرتیمور نخبهٔ اصناف را درعراق از هرطبقه جمع کرده بسمرقند برد و او نام مشاهیرآنانرا بقلم‌آورده است من‌جمله گوید از نقاشان بسیارند و برتر از همه عبدالحی بغدادی که ازهمه تواناتربود.

از نقاشانی که برشیشه ومس وجزآنها نقش میکردند بسیارندکه هر یك استاد زمان و نادرهٔ دوران خود بودند ومن اگرپیکرالفاظ خود را بگوهراوصاف این اعیان و افراد بارز بیارایم هرآینه صفحات گیتی ازگوهر یکتا و زر پربها انباشته‌گردد.... حاصل امرآنکه تیمور بهر تیره و طایفه‌یی که بگذشت خلاصهٔ آنان را بسمرقند گردآورد و درآن شهرازاهل هرهنری شگرف ودانای هرصنعتی

عجیب آنراکه بردیگران برتر واستادتر بود فراهم آورد امیرتیمور استاد عبدالحی وجمعی ازنقاشان معروف را بسمرقند برد وبالنتیجه مکتب نقاشی بغداد بسمرقند رفت و سپس بهرات انتقال یافت و از آنجا بواسطهٔ سلطان ابـراهیم میرزا پسر هنرمند شاهرخ بشیراز رهسپار گشت و ایـن مکتب درفارس توسعه یـافت لکن تذهیب که خـود مکتبی خـاص داشت در هرات بوجودآمد و بفارس و عراق رفت و تاآغاز عهد سلطان حسین میرزا باقی بود و ازآن پس شیوه‌ئـی نو پیدا کرد.

درآذربایجان مکتبی که درعهد سلطان احمد جلایر تحت تأثیرمکتب بغداد بوجودآمده بود همچنان باقی بود ودرعهد سلطان خلیل وسلطان یعقوب آق‌قوینلو موردتوجه قرارگرفت وخطاطان ونقاشان دربار این دوپادشاه درعرض هنرسخت میکوشیدند وهنر خودرا زیبا وخوش جلوه‌گرمیساختند ومکتب ترکمان انشعابی ازمکتب تبریز این عهد وزمانست.

خلاصه استاد عبدالحی درسمرقند وفات یافت واستاد پیراحمد باغ‌شمالی شاگرد نامدار اوشیوهٔ استاد را رواج داد لکن او زمانش چندان نپائید و درپنجاه سالگی ازاینجان درگذشت.

پس از امیرتیمور شاهرخ وفرزندانش که اکثر هنرمند و هنرپـرور بودند درخراسان وسایر بلاد نقاشان و مذهبان را مورد تشویق و اکرام قـرار میدادند چنانکه مورخین نوشته‌اند درسنه ۸۲۲ هنگامیکه شاهرخ شادی خواجه و جمعی از امراء وشاهزادگان را بسمت ایلچـی بدربار دایمینک‌خان روانهٔ مملکت ختای کرد خواجه غیاث‌الدین نقاش را اعـزام داشت تا ازآنـروزیکه از دارالسلطنهٔ هرات برعزیمت سفر ختای بیرون میروند تا روزیکه مراجعت می‌کنند بهرموضع که میرسندآنچه می‌بینند ازچگونگی راه و اوضاع ولایات و عمارات و قواعد شهرها وعظمت پادشاهان و طریقهٔ ضبط و سیاست وعجایبی چندکه درآن دیـار مشاهده‌کرده مجموع برچند جزو روزبروزبطریق روزنامه ثبت‌کنند این هیأت‌که میرزا بایسنغر نیزهمراه‌آنـان بود درسال ۸۲۵ از ختای بهرات بازمیگردنـد و حکایات غریب از اوضاع و رسوم‌آن مملکت تقریرمی‌کنند وخواجه غیاث‌الدین نقاش مضمون‌آن حکایات را بی‌غرض وتعصب نوشته ونقش‌کرده‌بودکه خلاصهٔ آن درمطلع‌السعدین عبدالرزاق سمرقندی‌نقل شده است.

دولتشاه سمرقندی در تذکرةالشعرای خود در شرح احوال شاهرخ می نویسد «اما چهارهنرمند درپایتخت شاهرخی بوده‌اندکه درربع مسکون بروزگار خود نظیر نداشته‌اند خواجه عبدالقادرمراغی در علم ادوار وموسیقی، یوسف اندکانی درخوانندگی ومطربی و استاد قوام‌الدین درمهندسی وطراحی ومعماری ومولانا خلیل مصورکه ثانی مانی‌بوده» مولانا خلیل درنقاشی استادی چیره‌دست بود وازوی درمقدمهٔ مرقع بهرام میرزا یاد شده واورا درعهد خود یگانهٔ روزگار خوانده ونام اورا امیرخلیل بقلم‌آووده است.

گویند شبی مولانا خلیل درصحبت بایسنغرمیرزابطریق ندما مزاح میکرد امر تقلید بجایی رسیدکه بی‌اختیار پاشنهٔ کفش اوبر پیشانی بایسنغر آمد وبشکست وخون برخسارش ریخت و چون خدمتگاران این واقعه را مشاهده‌کردند گرد پادشاه جمع گردیدند و دراین میان مولانا امیرخلیل از بیم و هراس فرار اختیار کرده خود را بیکی از حجره‌های چهل ستون‌که مولانا فخرالدین جعفر درآن کتابت میکرد رسانیده در را بروی خود مستحکم بست.

بایسنغر میرزا چون واقعه چنین دید برای‌آنکه خبر بسمع شاهرخ نرسد بفرمودکه ابواب‌آمد و شد باغ را مسدود سازند و مولانا خلیل را حاضر نمایند تا خاطر او ازاین ممرآزرده وخجل وشرمنده نباشد مشعل‌ها افروخته و دراطراف باغ به‌جستجوی او پرداختند و ویرا در حجرهٔ مذکور یافتندکه در را از درون بسته بود چون ملازمان شاهزاده‌کمال التفات اورا نسبت بمولانا میدانستند در را نشکستند وکیفیت رابعرض رسانیدندبایسنغرمیرزا خودبقدوم عنایت بدرآن‌حجره آمده امیرخلیل راآواز داده و او در را گشاده بپای‌آنحضرت افتاده و شاهزاده روی اورا بوسه داده همراه خویش‌آورد و انواع حرمت درحق او بجای‌آورد و از وی دلجویی نمود و اشیاء حاضرمجلس‌را از نقره و چینی و امثال‌آن با خلعتهای فاخربدو بخشید.

علاقهٔ بایسنغر بهنرچنان بودکه از همه‌جا هنرمندان را بهرات خوانده و تربیت میفرمود مانند استاد سیدی احمد نقاش و خواجه علی مصورکه از تبریز بهرات‌آورده درکتابخانهٔ خویش جای داده بود چنانکه مورخین نوشته‌اند بسیار کاتب و نقاش و مذهب همواره در کتابخانهٔ وی مشغول کار بودند و همانا شاگردان این گروه بودندکه درعهد سلطان حسین میرزا بایقرا مکتب هنرخطاطی

ونقاشی هرات را تکمیل فرمودند.

بعد از مرگ بایسنغر «۸۳۷ه» علاءالدوله میرزا پسرش میخواست چون پدر صاحبان هنررا درحمایت خویش بپرورد ازاینروی تربیت شدگان بایسنغر را بکتابخانه خود برده نوازش میکرد وکس‌گسیل فرموده خواجه غیاث‌الدین پیر احمد زرکوب مصور را از تبریز بهرات برد و او در هرات معزز و محترم میزیست تاآنکه الغ‌بیگ‌بن شاهرخ درسال۸۵۲ ازسمرقند لشکر بخراسان‌کشید ورایت دولت علاءالدوله را سرنگون ساخت.

باری شاهرخ و بایسنغرمیرزا نسبت بهنرمندان توجه خاص داشتند و همین علاقه وتوجه مخصوص بودکه استادان نبوغ خود را نیز ظاهر میساختند.

ابداع معرق درهنر جلد سازی

توجهی‌که نسبت بخطاطان ونقاشان مبذول میگشت بهمان نسبت بصحافی و جلدسازی در امرکتاب و هنر زیبا ساختن‌کتاب می‌شد و با آنکه در هرات صحافان و جلد سازان استاد بهم‌میرسید معذلك بآنان اکتفا نکرده درهرجا خطاط ونقاش وصحافی نشان میدادند ویرا بهرات می‌طلبیدند در تبریز استاد قوام‌الدین مجلد تبریزی درصحافی و هنرهای جلدسازی بغایت اشتهار داشت وصیت شهرت او بهرات رسیده بود بایسنغرمیرزا اورا از تبریز بهرات‌آورده درکتابخانه‌گماشت و مورد توجه ساخت وی در صحافی انواع هنرنمایی میفرمود از جمله معرق را که تاآنعهد نبود ابداع‌کرد معرق سازی نخست باصطلاح آنروز منبت در جلد خوانده میشد وآنگاه درآنکار استادان هنرها ظاهر ساخته تاآنکه در زمان شاه طهماسب بکمال رسید و روی جلد را ضربی طلاپوش کرده و پشت‌آنرا معرق میساختند مولانا میرك اصفهانی درآن‌کار تجددی ظاهر ساخت و روی جلد را بجای ضربی یا ضربی طلاپوش‌که دارای انواع نقوش اسلیمی و ختایی و یا تشعیر برجسته بودبوم مشکی کرده تشعیر می‌ساخت تشعیر روغنی روی جلدهای کار میرك شامل گل وبوته و درخت وباغ وصحرا و جانورسازی چون سیمرغ و اژدها درحال گرفت وگیر وآهو درحال گریز وپرندگان زیبا درهوا بود واین طرزکاررا شیوهٔ آقامیرکی می‌گفتند و بسیار مستحسن و زیبا جلوه مینمود متأسفانه

اواخرعهد صفویه شیوهٔ آقامیرکی متروك گردید.

میرزا الغ‌بیگ پس از استیلا بر خراسان بیشتر هنرمندان دربار بایسنغرکه نزد علاءالدوله میرزا بودند با خود بسمرقند برده مصاحب خویش ساخت.

در زمان بایسنغرمیرزا بغیر ازآنانکه مرقوم داشتیم نقاشان بسیار بودندکه استاد ولی‌الله، سیمی نیشابوری، سیف‌الدین نقاش واحمدبن محمودکمال مذهب ازآنجمله میباشند.

اختلاف میان شاهزادگان تیموری بعد از مرگ شاهرخ «۸۵۰ه» سالی چند دوام یافت که پادشاهی خراسان بسلطان حسین میرزا بن منصوربن بایقرا بن تیمورگورکان استقرار یافت «۷۸۶-۹۱۱ه» و عنایت و نوازش او در سی و پنجسال سلطنت باهل فضل و هنرخراسان خاصه هرات را چون شهر غزنین در ایام پادشاهی سلطان محمودغزنوی ساخت واهل هنردرعهد او و وزیردانشمندش امیرعلیشیر عزت فراوان داشتندکه تاریخ‌کمتر نظیرآنرا نشان داده است نقاشان مشهور این دوران پرورش یافتگان و تربیت شدگان استادان عهد شاهرخی بودند یعنی امیرخلیل مصور و سیدی احمد و خواجه علی وعبدالحی‌ها و تشویقات و توجهات این پادشاه و وزیر هنرپرورش بود که ستارگان درخشانی چون میرك هروی، بهزاد، حاجی محمد، محمدی‌هروی، قاسمعلی چهره‌گشا، سلطان محمد مصور، محمود مذهب، یاری مذهب، جلال‌الدین یوسف نقاش؛ میرعضد مذهب، درآسمان هنر ایران طالع شدندکه نام بعضی ازآنان را قاضی میراحمد درمتن این‌کتاب ثبت فرموده است.

مقارن ایام سلطنت سلطان حسین میرزا درخراسان آذربایجان نیز درسایهٔ توجهات سلطان خلیل و سلطان یعقوب مهد علم و هنر شده بود و نقاشان چون سایر هنرمندان قدر و منزلتی داشتند و مانند دیوانهٔ نقاش در دربار آنان بسیار بودند.

بعد از مرگ سلطان حسین میرزا درسال ۹۱۱ میان بدیع‌الزمان میرزا و مظفرحسین میرزا اختلاف پیدا گردید باهم نساختند بالاخره در سال ۹۱۳ شیبك خان‌اوزبك بخراسان تاخته‌آنجاراگرفت وبعدازبرانداختن اولادسلطان‌حسین میرزا مدتی نگذشت‌که شاه اسمعیل لشکر بخراسان‌کشید و با شیبك‌خان جنگ‌کرده او را شکست داده‌کشت وخراسان را در سنه ۹۱۶ تصرف نمود و پس از بازگشت

ازهرات بآذربایجان نقاشان بنام هرات را همراه استادکمال‌الدین بهزاد ومیرك و سلطان محمد به‌تبریز برد و باوجودآنان تبریزمرکزهنر ایران‌گردید.

استاد بهزاد پس‌آنکه به‌تبریز آمد مکتب بغداد و تبریز راکه تا این زمان متداول بود منسوخ ساخت و سبکی نو در نقاشی پدیدآورد و در ایـن مکتب و تجدد اکثر مصوران استقبـال کردند این نهضت هنری چنان بود کـه تـا پیش ازآن نقاشان چشم و ابرو و سایـر مشخصات را متمـایل بطرز چینی میساختند و در مجالس رموز نقاشی هـرچند ایرانی بود لکن بشیوهٔ نقاشان چین آرایش می‌یافت.

بهزاد اسلوب نقاشی را بطبیعت وزندگانی مردم زمان نزدیك ساخت ودر نقاشی شبیه‌سازی راکه تاآن زمان بدان طرزمعمول نبود مرسوم ساخت وتصاویر اشخاص را چنان نقش میکردکه‌گویی زنده وجانداراست.

اکثر نقاشان مشهورآنعهد با او هـم‌آهنگ بوده و این شیوه را پسندیده پیروی میکردنـد و این مکتب مطبوع تا هشتاد سال دوام داشت و مورد توجـه بود. ودر مکتب این استادان بودکه استاد مظفرعلی، جلال‌الدین میرك اصفهانی. میرزا علی، مانی‌شیرازی، خواجه عبدالصمد زرین قلـم ، میرمصور، میرسید علی مصور، صادقی بیگ، علی‌هجرانی، میرزین‌العابدین، خلیفه محمد حیوة، درویش محمد، استاد یوسف، خواجه عبدالعزیز، خواجه عبدالوهاب، خواجه عبدالرزاق، استاد شاه مظفر خراسانی، استاد شاهقلی، محمد قدیمی، کمال‌الدین حسین ، میر عبدالصمدکاشانی، حدیثی اصفهانی، کمال‌الدین عبدالغفار، میرابراهیم همدانی، میرعبدالصمدعطایی‌کاشی،استاد حسینعلی،ذهنی‌یزدی، محمدحسین‌صبوری‌تبریزی، ملك‌قاسم‌نقاش، محمدی هروی، پیری‌نقاش اصفهانی،نقدی‌بیگ‌کوسه، عبدالجبار استرآبادی ومذهبان‌نامداری‌چون‌طالب‌میرك، استادحسن بغدادی، محبعلی‌تبریزی، قوام‌الدین‌مسعود، سلیم‌نیشابوری‌مذهب وخطاط،غیاثی‌مذهب، عبدالفتاح شیرازی، ابراهیم تبریزی ، کمال‌الدین‌عبدالوهاب شیرازی و ملاعلی مذهب پرورش یافته و در دارالسلطنه قزوین و سایرشهرها این هنررا رواج داده‌اند.

بعد از مرگ شاه اسمعیل درسال ۹۳۰ وجلوس شاه‌طهماسب‌که خود ذوق وشوق بسیار بنقاشی داشت بازار نقاشی‌گرم شد ونقاشان ومذهبان مذکورشاهکار های‌گرانبها ازخود باقی‌گذاشتند.

شاه طهماسب کـه پیش میر زین‌العابدین نقاشی را آموخته و در اینکار مهارتی تمام داشت بعضی از مبتدیان راکه درکتابخانـه مشغول کار بودند خود تعلیم داده تربیت میفرمود مانند سیاوش بیگ که در نقاشی بمدارج عالـی ترقی کـرد.

در دارالسلطنهٔ قزوین بیشتر نقاشان مشهور و مذهبان معروف کـه نامشان مرقوم گشت درکتابخانهٔ سلطنتی بنقاشی و تـذهیب اشتغال داشتند لکن اواخـر سلطنت شاه طهماسب اکثر آنـان را مرخص کرده هرکدام کارخانهٔ نقاشی دایـر ساخته جهت خویش کار میکردند.

دوران سلطنت پنجاه و چهارسالهٔ شاه طهماسب که اغلب شاهزادگان چون پادشاه بنقاشی عشق ورزیده و بدانستن آن افتخار مینمودند در بسط نقاشی سعی فراوان داشتند مانند بهرام میرزا وپسرش ابراهیم میرزا.

مسافرت همایون پادشاه هندوستان درسال ۹۵۱ بایران نهضت و تجددی در نقاشی هند پدیدآورد چه وی از شاه طهماسب اجازت خواست گروهـی از هنرمندان خاصه نقاشان را همراه خویش بهندوستان برد و شاه طهماسب موافقت کرد و او خواجه عبدالصمد زرین قلم، استاد منصور معروف بمیرمصور، میرسید علی مصور، مولانا فارسی، دوست مصور، درویش محمد، استاد یوسف، قـاسم مذهب، فخر صحاف و استاد یونس زرگر را بهندوستان بـرد و برخی دیگر از هنرمندان که شوق مسافرت هند در دل داشتند بـار سفر بسته بهند رفتند و چون سلاطین هند برای نقاشان وهنرمندان ایرانی احترامی خاص قایل بودند از این‌رو نقاشان نادره‌کار جلای وطن کرده بهندوستان رفته‌اند.

پس از همایون جلال‌الدین اکبر «۹۶۲–۱۰۱۴» نیز با این طبقه الفتی خاص داشت و خود نـزدآنان نقاشی‌آموخته و اکثر درکتابخانـه با آنان‌کار میکرد.

ابداع کاغذ ابری

کاغذ ابری‌که از اختراعات ایرانیان ساکن هند میباشد و انواع‌آنرا کـه دارای صور و نقوش زیباست درحواشی‌کتابهای خطی بسیار دیده‌ایم و گاه‌گاه

کم‌رنگ آنرا درمتن کتابها وقطعه‌های خطوط استادان می‌نگریم مواد اصلی آن از آب شنبلیلهٔ جوشانده و رنگهای کوبیدهٔ الوان و صمغ حاصل میگردد و تهیهٔ آن نسخه‌یی خاص دارد.

میرمحمد طاهر که در عهد شاه طهماسب از ایران بهندوستان رفته و در آنجا اعتباری فراهم ساخت مردی صاحب ذوق وهنر بود کاغذ ابری ازاختراعات اوست و پس از اختراع و تکثیر بایران فرستاد بزرگان و اشراف از ملاحظهٔ آن محظوظ گشته برای حاشیهٔ کتابهای نفیس پسندیده بفرمودند صحافان بکار برند لکن چون مقداریکه تجار ایرانی ازهندوستان میآوردند طالبان راکافی نبود اهل صنعت بر آن شدند که خود نظیر آنرا بسازند مولانا یحیی قزوینی در ایران نخستین کسیست که در پی فراهم ساختن ابری بروش میرمحمد طاهر بوده است وی بعد از تتبع بسیار بالاخره موفق شده ساخت لکن درآغاز بخوبی میرمحمد طاهر نتوانست عمل آورد پس از مدتی با بدست آوردن نسخهٔ استاد ازآب در آورد و استادان اینکار بعد شیوه‌ها بکار برده و انواع خوش‌نقش آنرا ساختند که مولاناتذهیبی یکی از آنانست.

ازان‌پس صنعتگران عثمانی واروپا ازاین هنر تقلید کردند وامروز بیشتر ابری فرنگی درکارهای صحافی جدیدمصرف میشود وابری ایرانی که‌تا قرن‌پیش ساخته میشد اکنون کم‌یافت میگردد.

قطاعی

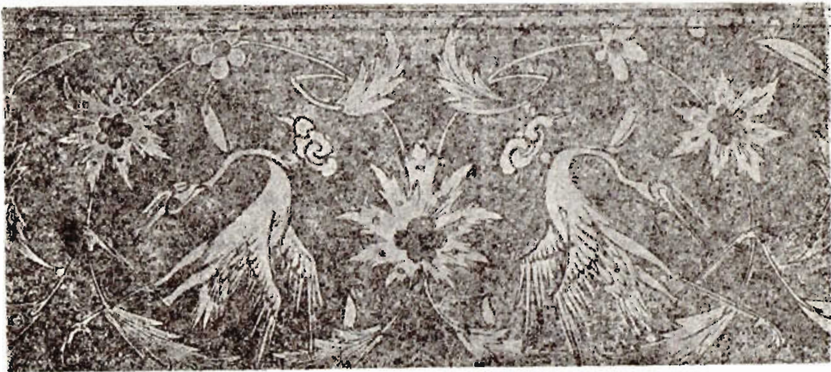
هنرقطاعی چنانست که خطاط هرشعری که خواهد برروی کاغذ هررنگی که باشد طرحی بیفکند و قطاع خط را ازمیان کاغذ برآورد و چنان خط را از کاغذ جدا سازد که کرسی خط بهم نخورد وعلائم محو نگردد .

استادان قطاعی گاهی خط را ازمیان کاغذ که طرح خط بر آن نقش شده‌بود چنان برآورده‌اند که باقی مانده خود قطعه‌یی دیگر شده است.

قطاعی از اواخر عهد سلطان حسین میرزا یعنی درآغاز قرن دهم معمول گردید و استادان قطاع مشهور آن زمان بسیار بوده‌اند که دوستمحمد قطاع وشیخ عبدالله را میتوان نام برد.

صنعت عکس

صنعت عکس را در عهد شاه طهماسب مولانا کپك هروی نقاش ابداع کرده و مصور هر تصویری که میخواست از پرنده وگل وگیاه و پرندگان برروی کاغذی بقطع و اندازهٔ حاشیهٔ کتاب طرح افکنده و با نوعی شفره که مانند ابزار برندهٔ صحافان معرق کار بوده آن نقش را از آن بریده و درآورده و آنگاه کاغذ نقش درآورده را برروی حاشیه نهاده هررنگی که مناسب ودرخور مینمود افشان میکرد سپس ورق کاغذ را از روی حاشیه برداشته میگذاشت تا خشك گردد و آنگاه مذهب یا مصور با طلا دور نقوش که عکس آن برحاشیه افتاده بود تحریر کرده قلم‌گیری مینمود و اینگونه حواشی خاص کتب نفیس وگرانبها بوده است که برای سلاطین و بزرگان میساختند متأسفانه این هنر بعد از صفویه ازمیان رفت ومنسوخ گردید و امروز اگر کتابی با این امتیاز یافت گردد بسیارگرانقدر میباشد و این هنر اصحاب کتاب را از افشان بی‌نیاز میساخت.



تذهیب معرق

تذهیب معرق آنست که مذهبان نقوش اسلیمی و ختایی و برگ فرنگی یا هر نقش دیگر را منظم برحاشیهٔ کتاب طرح کرده صحاف آنرا با ابزار مخصوص بریده بیرون‌آورده و همان طرح را بهمان اندازه بی کم وکاست برروی کاغذ

دیگر از رنگی تیره‌تر مثلا لاجوردی افگنده سپس آنرا با شفرهٔ مخصوص آنکار بریده در جای نقش حاشیهٔ کتاب چسبانــده و بعد از خشك شدن مذهب دور آنرا با طلا تحریر کرده و مهره زده ومیان آنرا برای زیبا ساختن با نقوش خاص طلا اندازی مینمود وباید دانست که تذهیب معرق را درحواشی کتابهایی که کاغذ آن ختائی ضخیم وقابل دوپوست کردن بود میکردند واین نوع تذهیب نیزدرعهد شاه‌طهماسب متداول ومعمول گردیدبعداز صفویه ازمیان رفت وامروز متروکست.

زرافشان

آنچه برکاغذ از طلا ونقرهٔ حل کرده بیفشانند زرافشان گویند افشان نقره کمتر و طلا بیشتر در قــدیم مورد توجــه بود افشان طلا از اواخر عهد سلطان حسین میرزا بایقرا برروی اوراق کتاب وکاغذ و حواشی کتابهای نفیس در ایران مرسوم گشت و انواع مختلف دارد وچنانکه قاضی میراحمد نگاشته واضع افشان مولانا غیاث‌الدین محمد مذهب مشهدی بودکه درسال ۹۴۲ درمشهد وفات یافته است.

انواع افشان را بدین نام خوانده‌اند:

افشان میانه

افشان غبار

افشان لینه

افشان چشم موری

افشان سرموری

افشان بیخته کــه بنا بقول سام میــرزا محمد مومن پسر خواجــه عبدالله مرواریدکه درخط نسخ و ثلث استاد بوده اختراع کرده است.

و افشان پرپشه‌یی

وآنکه این هنررا انجام دهد افشانگرخوانند.

در قدیم‌گاه تمام ورق وگاهی فقط حواشی کتاب را برای زیبا ساختن آن زرافشان میکردند و این هنر اکنون کمابیش متداولست ولی نه‌بزیبایی قدیم.

*

درسال هزار که پایتخت از قزوین باصفهان انتقال یافت هنرمندان ازآنجا و سایر شهرها باصفهان روی نهادند و این شهر مرکز فعالیت‌های هنری گشت وکارخانه‌های نقاشی درآنجادایرساختندودرهارون ولایت مدرسهٔ نقاشی تأسیس شد وسبک نقاشی که تاآنزمان بسبک استادبهزادبودترک گردید وباسلوبی خاص درآمد و بهترین نمونهٔ آن را درعمارت چهل ستون وعالی‌قاپو و سردر بازار قیصریه در اصفهان می‌بینیم.

واین مکتب را رضای عباسی، خواجه نصیر پسر عبدالجبار استرآبادی، فرخ بیگ برادرسیاوش بیگ،میرزا محمدشاگردخواجه عبدالعزیز،محمدقاسم مشهور بسراجای نقاش که در زرافشانی نیز شیوه‌های مطبوع بکار میبرد، شفیع عباسی که در دربار شاه عباس ثانی مقرب ومعزز بود، محمد یوسف مصورکه باسلوب آقارضاکار میکرد، مولانا محمد علی، معین مصورکه تا سال ۱۱۲۰ حیات داشته است، محمد هادی معروف بشیخ رمزی، محمد طاهر کاشی که او نیز بشیوه آقا رضا سیاهی قلم میساخت، محمد قاسم مصور، مصور کاشی داماد آقا رضا که تا اواسط قرن یازدهم در قید حیات بود، مولانا حبیب‌الله، حیدر ذهنی، مولانا افضل حسینی، شمسای قمی، زمانای نقاش، محمودای نقاش و پسرش مسعود، میرزا عماد نقاش که در عهده شاه سلیمان میزیست وکلانتر نقاشان بوده پیروی کرده و تا پایان قرن یازدهم نقاشان بدین اسلوب کار مینمودند.

آقا رضاکه در سیاهی قلم شیوۀیی خاص داشت و مکتبی دارد در زمان جلال‌الدین اکبر پادشاه «۹۶۲-۱۰۱۴ ه» بهندوستان رفت مورد عنایت و لطف او قرارگرفت جهانگیر پادشاه باو توجه خاص داشت و پس از درگذشت اکبر و جلوس جهانگیر آقا رضا و پسرش ابوالحسن در دربار او مقامی والا یافتند آقا رضا مصدر مشاغل هنری گشت و ابوالحسن نقاش و ملقب به نادر الزمان شد.

آقا رضا، دولت،میرزاغلام،هاشم،منصور، احمدنقاش،گل‌محمدومحمدمقیم مصور و مولانا قاطعی مجلد ومذهب که از ایران بهندوستان رفته بودند شاگردان بسیار تربیت کردند و تحت تأثیر سبک آنان مکتبی میان شیوهٔ هند و ایران که مبدع آن میرمصور و میر سید علی وعبدالصمد و دیگران بودندکارمیکردند.

و مقارن این زمان که آقا رضا درهند بازارش گرم بود رضا عباسی که از

هنرمندان نامدار است در ایران شهرتی یافته بود و شیوه‌یی مخصوص به‌خود کار میکرد و بالاخص درصورت فرنگی سازی که شیخ محمد سبزواری رواج داده بود او پیروی میکرد و سیاهی قلم را با الوان میآمیخت.





سیاه قلم گل و بوته نقل از کار بهزاد برقم رضاعباسی در سال ۱۰۳۷ نقل از
مجموعهٔ آقای غلامعلی سیف‌ناصری

و در شاخ و برگ وگل وبوته سازی بسبك چینی استاد بود.

که معاصرینش بدین سبك کمتر نقاشی مینمودنـد و تمام هنرش در چهره پردازی و تك صورت سازی بود و با اینکه منسوب بپادشاه زمـان شاه عباس می باشد معذلك درهیچیك ازکتب وتواریخ که نام معاصرین او راکمابیش میخوانیم نام ویرا نمی‌بینیم.

رقم وتاریخ آثار این نقاش معروف از سال ۱۰۱۵ تا ۱۰۴۰ دیده شده است.

در زمان شاه عباس «۹۹۵–۱۰۳۸» نقاشان و مذهبان بسیار بوده‌اندکـه متأسفانه نام اکثر آنان ازمیان رفته است وآنـانکه ما می‌شناسیم ملا یگانهٔ بلخی، میریحیی تبریزی، کلبعلی نادر تبریزی، موسی رضای نقـاش، شهاب‌الدین احمد نقاش، ملا شاه محمود نقاش مشهدی، ملا ترابـی، حکیم لایق، ملا مفید بلخی، استاد حبیب‌الله مشهدی و از مذهبان ملا هلال مذهب ، غیاث‌الدین مذهب، زیـن‌ـ العابدین مذهب اصفهانی، استاد عبدالله سلطانی، خواجه قوام‌الدین حسین مذهب که بسیار معروف بوده‌اند.

درآغاز قـرن دوازدهم اسلوب نقاشی را طوری دیگـر ملاحظه می‌کنیم چنانکه طرز تذهیب نیز عوض شده و ظرافت و زیبایـی چندان درآثار این عهد مشهود نمیگردد و زوال هنرنقـاشی صفوی بخوبی احساس میشود بـا اینحال نقاشان مشهوری در این زمان هنر نمایی کرده‌اندکه آثارشان هرچند بپایهٔ استادان گذشته‌نیست‌لکن درعالم‌خودنیز جلوهٔ‌خاص‌داردکه محمدزمان،علیقلی بیگ ارناوت نادری‌اصفهانی، حاجی محمد، مهدی‌نقاش، محمد هادی، محمد نقاش، محمدقاسم نقاش، استادعلیقلی ماهردامغانی‌نقاش وحکاك، ابوالقاسم حسینی مذهب ، لطف‌الله مذهب ومحمد ابراهیم قمی مذهب‌نسخ نویس مشهور از معاریف‌آنان هستند.

با تسلط افاغنه بـر ایران و زوال دولت دویست و بیست سالهٔ صفویه و طلوع ستارهٔ قدرت نادری و جنگهای بیست ساله طبیعة فترتی درکار هنر نقاشی پیدا شد با اینحال نقاشانی چون علی اشرف ، محمد علی، ابدال بیگ پدر محمد علی، داودنقاش، محمدرضا هندی‌وهادی‌نقاش ومذهب هنرنقاشی را رواج میدادند.

علی ای حال بیشتر نقاشان اواخر عهد صفویه و دوران افشاریه تا اواسط زندیه درحیات بوده وشاگردانی تربیت‌کرده‌اندکه مکتب زندیه و شیراز حاصل

آنست.

دور نیست علی‌اشرف نقاش مشهور شاگرد محمد علی باشد چه رقم وی که در اکثر کارهای او ملاحظه میگردد. ز بعد محمد علی اشرفست بوده و این مصراع کنایه ازآنست که درنقاشی بعد از محمد علی اشرفست بهرصورت این دو استاد هنرمند شاگردانی چون‌آقا صادق، آقا زمان، آقا نجف، آقا باقر، داشتند که درعهد زندیه مکتب جدیدی بوجود آوردند.

رقم‌آقا صادق مانند علی اشرف چنین بوده است صادق از لطف‌علی اشرف شد و یا صادق‌الوعد، آقا زمان یا صاحب‌الزمان، آقا باقر یا باقرالعلوم و باقر از بعد علی اشرف و آقا نجف یا شاه نجف بوده‌است.

محمد علی و علی اشرف تا نیمهٔ دوم قرن دوازدهم حدود سال ۱۱۷۵ و ۱۱۸۰ حیات داشته‌اند وآقاصادق وآقا نجف وآقا زمان وآقا باقر تاحدود سال ۱۲۱۰ با اختلافات سنوات میزیستند وبا رقم محمد باقر و محمد صادق‌آثاری دیده شده‌که امکان دارد چون تاریخ‌آنها با زمان‌آقا صادق وآقا زمان مقارن است ازاین دو استاد باشد.

مکتب زندیه‌که طلیعهٔ مکتب قاجاریه‌است بسیارفریبنده وشیرین وزیباست وچون نموداری ازحقیقت وطبیعت وزندگانی مردم‌آنزمان میباشد امروز دوستدار فراوان دارد.

بجز این استادان در زمان زندیه نقاشانی چون عبدالمحمد میرزا جانی نقاش، خداداد. محمد باقرمیناساز، حسن‌بن خداداد، سید میرزا، محمدبن خداداد محمد قاسمخان، محمد سلیم تبریزی، ابوالحسن غفاری‌مستوفی‌که بسبك فرنگی آب رنگ میساخت می‌شناسیم که‌آثارآنها اکنون دردست میباشد و مذهبانی مانند میرزا رضای مذهب ومحمد مهدی حسینی امامی.

قرن‌سیزدهم‌باسلطنت‌فتحعلی‌شاه«۱۲۱۱—۱۲۵۰»وازدیادتجمل‌درزندگانی سلاطین و شاهزادگان و تزئین قصور سلطنتی در هر شهرکه حکومت‌آن با یکی از شاهزادگان بوده‌که جلال آنان براساس رقابت فراهم گشته بود نقاش را قدر و منزلتی خارج از حد بیان پیدا شد و نقاشی وصورتگری برروی قاب‌آئینه و قلمدان وجلدکتاب وجعبه و میناسازی بسیار رواج یافت ونام بعضی ازنقاشان و مذهبان مشهورآنعهد را بقلم می‌آوریم‌که انموذجی باشد.

عبدالله خان نقاشباشی، میرزا بابا حسینی نقاشباشی، استاد مهرعلی نقاش، استاد حیدرعلی، آقا مسیح نقاش ، محمد رضا امامی، میرزا علــی مصور، علیقلی مصور، میرزا احمدکه آب رنگ سازبود، استاد محمد تقی نقاش، میرزا حسینعلی مصور، محمدحسن افشارنقاشباشی که تا پایان قرن‌سیزدهم‌میزیست، میرزاآقابزرگ شیرازی، استاد اللهوردی پــدر ابوالحسن افشار، میرزا احمد تبریزی کــه بیشتر بسبك نقاشان اروپاکار میکرد. بهــرام قلی افشارکه بیشتربسبك‌آقا رضا سیاه قلم میساخت، استاد حسن‌که تصاویر قصر محمد تقی میرزا رکن‌الدوله را دربروجرد ساخته‌بود. ابوالحسن اصفهانی میرزاعبدالعلی‌مذهب، محمدعلی فرهنگ اصفهانی مذهب، میرزامحمد علی محرم مذهب، میرزا محمد جعفر اصفهانی مذهب.

ابداع نقاشی ابری برروی جلد و قلمدان

آقا ابوطالب مدرس از علماء که درخط نسخ و تذهیب از استادان نامدار اواخر عهد فتحعلی شاه و محمد شاه و ناصرالدینشاه میباشد نوعی ابــری مذهب برروی جلد و قلمدان وجعبه ابداع کــردکه درجای خود بسیار بدیع و جــالب میباشد این نوع ابری تاآنزمان نبود وازین پس بــرروی قلمدان رواج یافت لکن‌کار هیچیك از مذهبــان بمرتبهٔ آقــا ابوطالب نرسید پسر آقــا ابوطالب استاد محمد علی بهار شاعر و مذهب مشهور است‌که در تذهیب از نوادر زمــان بوده است این‌نوع ابری که‌اطراف‌نقوش‌آن الوان وباطلا بطرزمخصوص تحریر می‌شده بسیار زیباست.

ابداع خط و نقاشی‌ناخنی

مقارن این ایام رسم خط ونقاشی ناختی ابداع گشت ویــا ناخن بطرزی خاص خط ونقاشی برروی کاغذ رسم میکردندکه از هرجهت قــواعدآن درست بود این خط ونقاشی برجسته در روی‌کاغذ خود را مینمود وچنان است‌که گویی با قالب مخصوص درفشار چنان برجسته‌درآمده است و استادانی‌کــه در این‌کار معروف بودند ازاینقرارند:

میرزا علی اکبر نقاش، محمدکاظم، درویش علی اکبر، محمد حسن، فخر جهان خانم از زنان حرم معروفیت داشتند.

این هنر هرچند درخور توجه است لکن چون نمایش و جلوه‌یی ندارد در آغازقرن چهاردهم ازمیان رفت.

درزمان محمدشاه «۱۲۵۰–۱۲۶۴» وناصرالدین‌شاه «۱۲۶۴–۱۳۱۳» نقاشان بدوطبقه تقسیم شده‌اندگروهی بسبك قدیم یعنی شیوهٔ قاجاروجمعی پیروی از مکتب اروپا میکردند.

نقاشان مشهور این زمان‌که از حد احصا بیرونند ازخود شاهکارهای جاویدان باقی گذاشته‌اندکه نخست میرزا ابوالحسن‌خان صنیع‌الملك غفاری را باید نام برد.

این نقاش هنرمندکه در سلك نوابغ هنر انتظام دارد درتاریخ نقاشی نظیر او چند تن بیش نیستند وی در شبیه‌سازی باآب ورنگ و رنگ و روغن بسیار استاد بوده درپرداز شیوه‌ئی مخصوص‌بخود داشت ودر دقایق این هنر بی‌رقیب بوده است.

صنیع‌الملك اواخرعهد محمد شاه بایتالیا رفت ونقاشی را درآنجا تکمیل کرده بایران بازگشت قدر ومنزلتش بسیاربود همه‌چیز برای اوفراهم‌کرده بودند درسال ۱۲۷۷ مدرسهٔ نقاشی‌که درآنوقت بمنزله دانشکده‌یی بود بطرز اروپا تأسیس‌کرد ودرآن مدرسه شاگردان بسیارتربیت نموده‌که‌از همه معروف‌تر میرزا عباس شیرازی است.

در خاندان غفاری‌کاشانی دراین قرن بجز او میرزا بزرگ غفاری پدر کمال‌الملك و میرزا ابوتراب غفاری برادرکمال‌الملك که متأسفانه درجوانی بسال ۱۳۰۷ خودکشی‌کرد و میرزا مسعود غفاری نیز از نقاشان نامدار این قرن هستند.

صنیع‌الملك بسال ۱۲۸۲ در پنجاه و یك سالگی درگذشت و شاهکارهای وی همیشه اورا زنده نگاه خواهد داشت.

نقاشان دیگر که در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم مشهور بودند از اینقرارند:

آقامحمدحسین شیرازی، محمد حسین اصفهانی، آقا محمدکاظم، آقامحمد

اسمعیل اصفهانی، آقا نجفقلی «آقا نجف ثانی» و محمدعلی پسرش، لطفعلی‌خان شیرازی که‌در گل و بو ته‌سازی در این قرن کم نظیر بود، استاد محمد، فتح‌الله شیرازی، میرزا علی، آقا مصطفی شیرازی، لطف‌الله حمزوی، اسمعیل خان جلایر که درخط و نقاشی سیاهی قلم نبوغ خاصی داشت، جعفر بن نجفقلی، حبیب‌الله، میرزا احمد مذهب‌باشی، میرزا عبدالوهاب مذهباشی. میرزا یوسف مذهباشی، آقا سید احمد، میرزا عبدالوهاب امامی، میرزا نصرالله امامی، محمدولی نقاش، محمد جعفرشریف قاینی نقاش، سید محمد نقاشباشی، آقا بالا ، داوری بن وصال، یزدانی بن وصال، بهرام قلی افشار، احمد بن میرزاحسن که بیشترنقاشی برروی قلمدان میکرد. اوکتای قاآن میرزا فرزند حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه ، فرصت شیرازی، سید ابوالقاسم مذهباشی، میرزا احمد پسرمیرزا محمد حسین مذهب، استاد آقا کوچك شیرازی، میرزا آقای شیرازی استاد فرصت شیرازی، آقا محمد حسین شیرازی، میرزا احمد نقاشباشی، آقا محمد ابراهیم، آقا حسین مذهب، میر ابراهیم، حیدرقلی پسر آقا محمد اسمعیل نقاشباشی، میرزا محمود مذهب بن میرزا یوسف نقاشباشی ، محمد تقی مذهباشی شیرازی، میرزا باقرشیرازی حسرت تخلص که نقاش ومجسمه‌ساز بود، میرزا عبدالحسین ثابت شیرازی، محمد حسن شیرازی مذهب، آقا بهرام کرمانشاهی ، استاد رحیم، علی اکبر شیرازی نقاش و مذهب، استاد باقرمعمار که بر اکثر صنایع مثل نقاشی و تذهیب تسلط داشت. و استاد علی‌اکبر که درحجاری و مجسمه‌سازی بی‌نظیر بود.

میرزا اسدالله‌مذهب مشهدی، حیدرعلی قلمدانساز، استاد رجبعلی، سمیرمی که‌تا اواخرعهد مظفرالدینشاه میزیست، آیاقاخان میرزا که صورت‌سازماهری بود.

میرزارضای مذهباشی، عبدالحسین صنیع‌همایون که تاپایان دوران قاجاریه حیات داشت. میرزا عبدالعلی که نقاشی وتذهیب با هم میکرد، علی محمد شریف قاینی میرزا غلامحسین مذهب که در دارالطباعه ناصری مذهب بود ، قهرمان میرزا هشتمین فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه ، میرزاکاظم خان نقاش کاشانی. میرزا لطف‌الله سهیل شیرازی نقاش، میرزا لطف‌الله مستوفی شیرازی میرزا آقا امامی که تا پایان دوران قاجاریه حیات داشت ، مبارك میرزا ، سید محمدبن میرزا کاظم حسینی شیرازی که در صورت سازی استاد بود. میرزا مصطفی شیرازی که چون آقا فتح‌الله بیشتر سیاهی قلم میساخت،

محمد حسین زند که بیشتر مناظر را بـرجسته میساخت و چون طبیعت جلوه می‌داد و در اینکار از پر مرغ و چوب درخت وآنچه از طبیعت برمیآید استفاده میکرد .

عبدالمطلب که با میرزا حسینخان بفـرنگ رفت، میرزا علـی‌اکبر مزین‌الدوله که استاد دارالفنون بود و در فرانسه تحصیل نقاشی کرده بسبك اروپاکار میکرد که کمال الملك نخست نزد پدرش و مزین الدوله در دارالفنون نقاشی آموخته بود.

محمد امامی که از خاندان امامی های اصفهان بوده که اکثر استادان امامی ازاین خاندانند.

میرزا محمدبن محمد حسین تاجر شیرازی که بیشتر رنگ روغن میساخت و دورنیست که همان استاد محمدآبـرنگ سازباشد.

محمد جعفرخان استاد نقاشی دردارالفنون که درصورت‌سازی بسیار استاد بـود.

میرزا موسی که او نیز صورت‌ساز بود و بعد از مرگ ابوترابخان غفاری تصاویر روزنامهٔ شرف را میساخت.

میرزا مهدی مصورالملك که او نیز صورت‌ساز خوب بود.

آقا محمد جواد گل و بوته‌ساز که بیشتر قلمدان میساخت.

میرزا مهدی او نیزگل وبوته‌ساز بود.

آقا محمد علی نقاش شیرازی پدر آقا محمد حسین شیرازی.

معصومعلی مذهب که تا زمان مظفرالدینشاه حیات داشت.

میرزا محمدکه ابری بسبك‌آقا ابوطالب مدرس میساخت.

آقا محمد حسین‌آغولی که بیشتر بسبك فرنگی کار میکرد.

محمد حسن که بیشترگل وبوته میساخت.

محمود خان ملك‌الشعراکه در انواع نقاشی استادی بی‌نظیر بود.

میرزا هادی که بیشترگل وبوته میساخت.

میرزا رضی طالقانی مذهب که تا اواخرعهد مظفرالدین‌شاه حیات داشت .

سیر تاریخ نقاشی و نقاشان مشهور اجمالا تا پایان قرن سیزدهم بدینجا تمام میشود هرچند در نیمهٔ اول قرن چهاردهم نقاشان و مذهبانی بوده‌اندکـه به

پیروی از سبك قدیم کارکرده و شاگردانی تربیت نموده و مینمایند و نقاشی و تذهیب همچنان رواج دارد ولی نه‌چون قرون گذشته لکن ما سخن را کوتاه می کنیم و از نقاشان سبك‌های مختلف و جدید فرنگی مانند مرحوم کمال‌الملك و شاگردان وی که معروف میباشند سخنی نمیگوییم.

فصل سوم

قاضی میراحمد منشی و تألیفات او

در سال ۱۳۱۷ یعنی سی وچهارسال پیش خـانم زهـرا داعی درشمارهٔ ششم ارمغان سال هفدهم راجع به‌کتاب بی‌آغازگلستان هنر خودکه‌آنروز نام‌آن معلوم نبود شرحی نگاشته وآنـرا معرفی‌کرده وبـرای شناسایـی این‌کتاب و مصنف‌آن از فضلا و دانشمندان یاری خواسته بود.

نگارنده مقارن آن زمان‌کتابـی بدون‌آغـاز و انجام برای‌کتابخانهٔ ملك خریده بودم کـه نـام و مصنف‌آن مجهول بود و پس از مـاهی مطالعه دریافتم مجلدی از خلاصة‌التواریخ قاضی میراحمد منشی میباشد و بعد از تتبع و تحقیق در شمارهٔ بعدآن مجله پاسخ نامهٔ خانم زهرای داعی و شرح‌حال قاضی میراحمد را نگاشتم و هنگام چاپ ذیل عالم‌آراء عباسی اسکندربیك کـه آن نیز در سال ۱۳۱۸ واقـع شد در مقدمهٔ‌آن نوشتم‌کـه چون سبك انشای قاضی میراحمد و اسکندربیك بسیار بهم مشابهت دورنیست که اسکندربیك شاگـرد قـاضی میر احمد باشد و درمقدمهٔ ذیل عالم‌آراء بهمین مناسبت مختصری از احوال قاضی‌را بقلم‌آوردم.

بعد ازآنکه نسخهٔ گلستان هنررا یافته و شرح‌حـال اسکندربیك را در آن خواندم‌که قاضی نوشته بود «فقیررا بمنزلهٔ فرزندست..... و رفته‌رفته بموانست فقیر درفن انشاء وتحریر... سرراست شده طبیعتش بآن عادت نمود» دانستم ظن

و جدس نگارنده درآنوقت صایب بوده لکن اسکندربیك در مقام شاگردی حق استاد را ادا ننموده و در عالم‌آرا ازو یاد نکرده‌است ده سال قبل نسخهٔ مغلوطی ازگلستان هنر را نزد مرحوم دکتر مهدی بیانی بخط وی یافتم و چون دانستم از روی نسخهٔ‌آقای حاج حسین‌آقا نخجوانی استنساخ‌کرده نامه‌یی نوشته و نسخهٔ ایشانرا خواستم این فاضل‌کریم بی‌مضایقت نسخه را برایم فرستاد و سالی ازآن استفاده‌کرده و برای خود بدقت از روی‌آن نسخه‌یی برداشته وکتاب را مسترد نمودم. و چون میدانستم بهترین نسخهٔ این‌کتاب درمسکو میباشد بوسیلهٔ وزارت فرهنگ و وزارت امورخارجه عکس‌آنرا خواستم سالی انتظارکشیدم وجوابی نیافتم بوسیلهٔ یونسکو و انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی نامه نوشتم نتیجه‌یی نگرفتم بالاخره پس ازیأس وناامیدی نسخهٔ‌آقای نخجوانی را بزحمت تصحیح‌کرده و برحسب امر استاد ارجمند جناب‌آقای دکتر خانلری برای چاپ آماده ساختم.

قاضی میراحمد

نام جد امی قاضی میراحمدآقاکمال‌الدین حسین مسیبی میباشد و چون از اولاد مسیب‌بن علی خزاعی بوده بدینواسطه به‌مسیبی اشتهاریافته است.

پدر قاضی میراحمد شرف‌الدین حسین حسینی قمی معروف بمیرمنشی از فضلا و دانشمندان وشعرا و منشیان دربار شاه طهماسب صفوی «۹۱۹-۹۸۴» ونزدآن پادشاه مقرب ومعزز بوده است.

نخستین‌بار در زمان حکومت سام میرزا در هرات «۹۲۸-۹۴۳» بسمت منشی او تعیین گردیده و پس از مدتی در زمان وکالت احمدبیك نورکمال انشاء ممالك باو تفویض شد و سه سال عهده‌دار این شغل بود و سپس پانزده سال وزیر و منشی قاضی جهان وکیل گردید وآنگاه ممیز اعراب و اخلاج شد و بعد ازچندی درزمان حکومت اسمعیل میرزا وشاهقلی سلطان استاجلو درولایت شوره‌گل وچخورسعد وزیرکار خاصهٔ شریفه شده است.

درسال ۹۶۴ که شاه طهماسب حکومت خراسان را بشاهزادهٔ کثیرالافضال سلطان ابراهیم میرزا جاهی فرزند بهرام میرزا تفویض فرموده خواست تا وزیری

بمعیت وی روانهٔ خراسان کند که بسلامت نفس و کم طمعی و پرهیزگاری وامانت و راستی موصوف باشد بعد از تأمل و تفکر میرمنشی را انتخاب و وزارت شاهزادهٔ مذکوررا بوی ارزانی داشت چنانکه قاضی میراحمد درخلاصة‌التواریخ مرقوم داشته از روی عنایت بر زبان الهام بیان گذرانیدندکه نیك و بد مهمات ویرا از تو میدانیم و بنواب میرزا فرمودندکه میرمنشی را ریش سفید در خانهٔ تو ساختیم بایدکه از سخن او بدر نروی‌که رضای او موجب رضای ماست و مقضی‌المرام شاهزادهٔ عالیمقام روانهٔ‌آستانه عرش منزلت شدند.

میرمنشی در وزارت خراسان پیوسته به‌حل وعقدکارهای بزرگ مأمور بود چنانکه یکسال بعد سنهٔ ۹۶۵ ازطرف شاهزاده جهت‌آوردن گوهرسلطان خانم که بزرگترین دختران شاه بود ازمشهد روانهٔ درگاه شاه طهماسب شد درآن هنگام شاه در دارالسلطنهٔ تبریز بود و میرمنشی عازم‌آن شهرگردید درآن نواحی بشرف پای‌بوس سرافرازشدوحقیقت حال‌را بشاه طهماسب معروض داشت شاه‌که ابراهیم میرزا را بسیار دوست میداشت و بیش از سایرشاهزادگان باو توجه داشت علماء وفضلای‌آن عصررا حاضرساخته شاهزاده خانم را جهت ابراهیم میرزا خطبه‌نمود سپس بدارالسلطنهٔ قزوین‌آمده میرمنشی را مرخص کردکه شاهزاده را بعد ازآن روانهٔ مشکوی شاهزاده نماید.

وزارت خراسان و ابراهیم میرزا برعهدهٔ میرمنشی بود تاآنکه درسنه۹۶۸ باغوای معصوم‌بیك صفوی ازوزارت معزول‌گشت.

استاد وی درخط ثلث مولانا حیدرقمی و درصرف ونحو مولانا صدقی استرآبادی و هیأت و ریاضی را نزد غیاث‌الدین منصور دشتکی‌آموخته و در شعر و انشاء و هنرهای دیگرچنانکه قاضی میراحمد درصفحه ۳۴ این کتاب بتفصیل نگاشته مرتبه‌یی والا داشته و درشب جمعه هفتم ذیقعدة‌الحرام سال ۹۹۰ در هفتاد وهفت سالگی درحضرت عبدالعظیم ری وفات یافته ودرآن‌آستانه بخاك سپرده شده است.

قاضی میراحمد از یازده سالگی تا سی‌ویك سالگی درسایهٔ توجه ابراهیم میرزا و تربیت پدر عالیقدرش دوران جوانی را طی کرده و درمحضرفضلا وشعرا به‌کسب علم ودانش کوشیده است.

چنانکه در خلاصة‌التواریخ نوشته ولادت او بسال ۹۵۳ در قم اتفاق

اتفاق افتاده و بسبب بستگی بدربار سلطان ابـراهیم میرزا خود را ابـراهیمی خوانده است.

همراه پدر دریازده سالگی در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بمشهد مشرف شده و بیست سال درآنجـا بسر برده توفیق دیـدار استادان مشهوری چون شاه محمود نیشابوری و میرسید احمد مشهدی ومالك دیلمی نصیب وی شده و ضمن شرح حال‌آنان بدین معنی اشارت فرموده و درخط نستعلیق خـود را شاگرد میر سید احمد خوانده است.

درسال ۹۸۴ باشارهٔ شاه اسمعیل ثانی بتألیف خلاصة‌التواریـخ پرداخته و در سال ۹۸۷ صحبت مولانا علی‌بیگ را در تبریز دریافته از این روی میتوان سفر اورا در این سنه در تبریز مسلم دانست.

در سال ۹۸۸ استیفاء شرعیات با وزارت دیوانالصداره شاه سلطان محمد پدر شاه عباس را بوی تفویض فـرموده‌اند و در سال ۱۰۰۷ بسعایت میرصدر-الدین محمد پسر میرزا شرفجهان قزوینی مورد بـی‌مهری شاه واقع شده و بقم رفته است .

پایان‌کار او معلوم نیست در خلاصةالتواریخ آخرین تاریخی کـه میتوان بدست‌آورد سال ۹۹۹ میباشد و درگلستان هنر در ذکر مولانا محمد امین عقیلی که از خوشنویسان اردبیل است گوید (در تاریـخ شهر محرالحرام سنه خمس عشر و الف در دارالسلطنه قزوین ملاقـات افتاد) «صفحهٔ ۱۲۲» و این‌آخرین تاریخی است که درگلستان هنر دیـده میشود و از این پس مـآل‌کارش معلوم نیست.

جد امی والد ما جدا و قاضی شرف‌الدین عبدالمجید قمی بوده و حـافظ قنبرشرفی خطاط را مملوك وی بشمارآورده «صفحهٔ ۳۲».

شرح‌حال پدر خود را درصفحهٔ ۳۴ مرقوم داشته است.

میر وجیه‌الدین خلیل‌الله عم او بوده «صفحهٔ ۱۲۰» و درجق اوگوید بعد از سی سالگی در خدمت سلطان ابـراهیم میرزا بسر میبرد و تعلیم خط از ایـن شاهزادهٔ هنرمند گرفته است و درآخر شاگـرد میرسید احمد مشهدی گـردید و میروجیه‌الدین را سخت ستوده و وفـات او را در سـال ۱۰۰۴ ضبط کـرده است .

اقوام قاضی میر احمد همه اهل فضل و بزرگ و عالیقدر بوده‌اند خال وی آقا فتح‌الله در زمان شاه اسمعیل چندی حکومت قم را عهده دار بود. و نیز یکی دیگر از منسوبان او آقا کمال منشی قمی نیز مدتی وزارت آن شهر را داشته است.

بطور قطع اسکندربیك در ذکر وقایع زمان سلطنت شاه اسمعیل و شاه طهماسب از خلاصة‌التواریخ نیز استفاده کرده ولی هرگز بدان اشارتی ننموده قاضی میر احمد راجع بعزل خود درگلستان هنر چنین نوشته است.

«میرصدرالدین محمد ولد میرزا شرفجهان قزوینی شاگرد مولانا مالك بوده صاف و پاکیزه مینوشت در رنگ‌آمیزی و وصالی قدرت تمام داشتند و درعلم موسیقی وادوار وقوف بسیارداشتند.... تذکرةالشعرائی بطرز و اسلوب خواجه دولتشاه که بعد ازهرشاعری یکی ازسلاطین زمان را ذکرمی‌کند قریب چهل سال درمیان داشتند و دست وپای بیشتری زدند وکاری نساختند و قریب ده‌سال هر ساله مبلغی کلی از نواب کامیاب مالك رقاب اشرف همایون ابوالمظفر شاه عباس بهادرخان خلدالله ملکه ابدا میگرفتند که تذکره را تمام‌کنند بالاخره عاجز آمده موقوف بتذکرهٔ راقم نمودند که این‌را گرفته درآن لباس بپوشانند مکرراً نواب اعلی را برین داشت که تذکره را از بنده طلبیدند چون اتمام نیافته بود بنده معذرت عرض‌کردم تا آنکه دیگر بهانه نیافت و نواب کامیاب تذکرهٔ او را میطلبیدند در برابر تهمت برفقیر نموده عرض‌کرد که چهل و پنجسال قبل از این‌که والد راقم وزیر مشهد مقدس معلی بوده‌ کتابی ازکتابخانهٔ آنحضرت گرفته و نزد او مانده الحال‌آن‌کتاب نزد قاضی احمد است آنرا بستانید و بمن دهید تامن تذکره را تمام‌کنم، هیچ قزوینی هرگزاین حرف نگفته القصه بمؤدای القاص لایحب‌القاص خاطر اشرف را از این غلام منحرف ساخته معزول شده بقم‌آمدم و در ماه صفر که نواب مستطاب معلی القاب سیادت و صدارت پناه خداوندی امیرابوالولی اینجو به‌قم تشریف‌آوردند ودردرون روضهٔ مقدسه منوره معصومه سلام‌الله علیها فقیرمصحف برداشته قسم‌خوردم‌که حکایت‌کتاب کتابخانهٔ حضرت‌راکه میرصدرالدین بعرض اشرف رسانیده‌که نزد بنده است‌کذب محض است و بنده از آن خبری ندارم و غیرواقع و تمام افتراست و درضمن‌آن مباهله کرده مشارالیه را بحضرت امام رضا و همشیره‌اش حواله کردم و چون میرصدر

الدین محمد از دارالسلطنهٔ اصفهـان متوجهٔ کاشان شده از کاشان بجانب خراسان عزیمت فرمودند مشارالیه در حوالی بسطام بانتقام منتقم حقیقی ناگاه از کارخانهٔ دیوان قضا درشهر ربیع‌الاول تنگوزئیل سبع و الف که یکماه ازمباهله میگذشت مستوجب سیاست و حدود الهی شده بآن خود رسید.

بیت

پنداشت ستمگر که ستم برما کـرد
بر گـردن او بماند و از مـا بگذشت

ماجرای او و فقیر مجلدات می‌طلبد و رقعه‌هایی که او بفقیر نوشته شرحها خواهد وبتقریبات درتذکرةالشعرا ایراد یافته و مسودهٔ تذکره که مینوشت واتمام نیافته بود بدست اشرف درآمده ازآنچه او جمع کرده بود هفت بیت انتخاب فرمودند.

تألیفات قاضی میر احمد

۱ـ خلاصةالتواریخ تاریخ عمومی مشتمل به‌پنج مجلدست جلد پنجم آن در احوال و حوادث دوران سلاطین صفویه میباشد کـه خود درگلستان هنر بدان اشارت کرده و جلد ششم را در احوال سلاطین صفویه میخواند این تاریخ را بر حسب امر شاه اسمعیل ثانی نوشته و از چهـار یـا پنج جلد اول اثری نیست و از مجلدآخـر که تا سال ۹۹۹ یا ۱۰۰۰ میباشد نسخ متعدد دیده شده است.

۲ـ گلستان‌هنر کتاب موجود که ظاهراً دوتحریردارد یعنی قاضی میراحمد نسخهٔ اول را قبل از سال هـزار نگاشته و بعد از چند سال درآن تجدید نظـر کرده است.

۳ـ مجمع‌الشعراء و مناقب‌الفضلا که تذکرهٔ جامع و مفصلی است وازآن نسخه‌یی درمسکو میباشد.

۴ـ جمیع‌الخیار تذکرةالشعراء دیگر شامل شش مجلد کوچك در احوال شعرا و نویسندگان آذربایجان و عراق و خوزستان و استوری در فهـرست خود ازآن یادکرده است.

قاضی میراحمد درخلاصة‌التواریخ وگلستان هنر ازخود اشعاری ذکر کرده که دورنیست دیوان اشعاری نیز داشته باشد.

نسخه‌های گلستان هنر

تاکنون ازگلستان هنرنسخه‌هایی که دیده شده نخست باید از نسخهٔ مسکو یادکرده سخن گفت چــه از هرحیث قابل توجه میباشد و آنگاه نسخه‌های لندن آصفیه و سالار جنگ و مرحوم داعی‌الاسلام که بدخترش زهرای داعی انتقــال یافته است.

نسخهٔ آقای نخجوانی که نگارنـده از روی آن این نسخه را فراهم ساخت متعلق بقرن سیزدهم میباشد.

نسخهٔ مسکو که اقدم‌نسخ و دارای هشت مجلس تصویر میباشد ودر اوایل قرن یازدهم تحریر یافته است.

در زمان صفویــه بسبب توجهٔ بسیار سلاطین و شاهزادگان بارباب هنر تذکره‌نویسی بیش از سایر ادوار مرسوم بود و نیز درباب خط و خطاطی اهل ذوق بیشتر رساله تألیف کرده‌اند.

پیش ازآنکه قاضی میراحمد منشی گلستان هنر را تألیف کند نویسندگانی چون شمس‌الدین محمد وصفی در مقدمهٔ مرقع شاه اسمعیل «۹۱۶» دوستمحمد هروی در مقدمهٔ مرقع بهرام میرزا «۹۵۳» و قطب قصه خوان در مقدمهٔ مرقــع شاه طهماسب «۹۶۱» و میر سید احمد مشهدی در مقدمهٔ مـرقع امیر نجیب‌بیگ باختصار راجع بنقاشان و خطاطان این زمان سخن رانده‌انـد این مقدمه‌ها علی التقریب مشابهٔ همست و در نیم قرن بروش هم نگارش یافته و قاضی میراحمد که‌بعد ازهمه‌گلستان هنررا تألیف کرده بیقین آنها را دیده وبا اینکه سعی کرده نسبةً مفصلتر از آنان در این باب بحث کند معذلك آنچنان کـه باید نیست و چنانکه ملاحظه میشود درهر باب باختصار برگذار نموده و پس ازاو هم هیچکس کتابی کامــل در این بــاب ننوشته است هــر چند امتحان الفضلا و خط و خطاطان میرزا حبیب اصفهانی و عبدالمحمد ایرانی و سایرکتابهــا که در بــاب خط و

خطاطی نوشته شده تا حدی ارباب فضل را ازکتابی دیگر بی‌نیاز مینماید لکن راجع بنقاشی ونقاشان مآخذی نداریم واگرگاهی درکتابی بنام نقاشی برخورده‌ایم گویی گنجی یافته‌ایم ازاین روی درفصل دوم این مقدمه سعی شده است راجع بآن بیشترسخن گفته شود.

ترجمه‌های گلستان هنر

در سال ۱۹۴۷ میلادی ، ۱۳۲۶ شمسی خاور شناس مشهور شوروی پرفسور زاخو گلستان هنر را بروسی ترجمه و در مسکوچاپ نموده است.

در سال ۱۹۵۹ میلادی ، ۱۳۳۸ شمسی استاد مینورسکی آنرا بزبان انگلیسی ترجمه کرده و در واشنگتن بطبع رساند و در مقدمهٔ آن از نگارنده بعنوان نخستین کسیکه شرح حال قاضی میر احمد را نگاشته یاد کرده است.

در تیرماه سال ۱۳۲۷ در مجلهٔ پیام نو با استفاده ازمقدمهٔ زاخو بعنوان یك نسخهٔ قدیمی بنام رسالهٔ علمی که در اتحاد جماهیر شوروی چاپ شده درج گردیده است.

از متن فارسی گلستان هنر بسیار بغارت برده و انتحال کرده‌اند که کلام الملوك میرزا یوسف لاهیجی یکی ازآنهاست.

راجع بقاضی‌میراحمد وتألیفاتش دوست شاعر ومحقق ارجمندآقای احمد گلچین درتاریخ تذکره‌ها نیز بتفصیل سخن رانده است.

بهمنماه ۱۳۵۱

احمد سهیلی خوانساری

متن کتاب

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ای‌نام تو دیباچهٔ دیوان بقا　　آرایش هرصفحهٔ اوراق سما
منشی ازل‌صحیفهٔ ملکت‌تو　　از کلك‌ازل‌نوشته برلوح قضا

حمد و سپاس مقرون باخلاص صانعی را زیبد که صفحهٔ فلك[1] بوقلمون را بسواد وبیاض‌تُولِجُ اللَّیلَ فی‌النَّهارِ وتُولِجُ النَّهارَ فی‌اللَّیلِ[2] ملمّع ساخت و شکر و ستایش بیرون از حد قیاس راقم صحیفهٔ ن وَالقَلَم و مَایَسطرُون[3] را شاید که مرقع فلك دوّار را باوراق الوان بهار و خزان ترتیب داده .

مرتب ساز سقف چرخ دایر　　فراز چار دیوار عناصر
زبان درکام‌کام از نام او یافت　　نم ازسرچشمهٔانعام اویافت
تعالی‌الله زهی قیّوم دانا　　ز حکمت‌برهمه‌چیزی‌توانا

و درود بی‌پایان بررسولی که جدول شریعتش احاطهٔ صفحتین احوال انس و جان فرموده و لوحهٔ رسالتش مرقع مرفع وجود را حسن و زینت او افزوده .

عارف حق عالم امی لقب　　خاك درش هم عجم وهم‌عرب

---

۱ ــ روزگار　　۲ــ سورة آل عمران ۳ــ۲۶　　۳ــ سورة القلم۶۸-۱

رشحهٔ جام کرمش سلسبیل مرغ هوای حرمش جبرئیل

و بر آل و اولاد فرخ بال آنحضرت که بی‌شیرازهٔ محبت ایشان اوراق ایمان مربوط نیست و بی‌سرمایهٔ متابعت ایشان معاملهٔ دین‌مضبوط‌نی خصوصاً براقلیم‌گشایی که در قلمرو وجود بی‌رقم قبول او عبادتی مقبول نیست و بی‌اطاعت او طاعتی برصحیفهٔ قبول مرقوم نه[1].

رباعی

شاه عربی سید اشراف سلف داماد نبی جامع اسباب شرف

یعنی که‌امیر نحل وسلطان نجف دُرّی که چو او نبوددرهیچ‌صدف

پس از آن برباقی ایمهٔ معصومین المنصوصین بنص قُل لاآسئَلُکُمْ عَلیه اَجراً الاّالمَودّةَ فی‌القُربی[2] الموصوفین بنعت اِنَّما یُریدُاللهُ لِیُذهِبَ عَنکُم‌الرِجسَ اَهلَ البیتِ وَ یُطَهِرَکُم تَطهیراً[3] صَلَواتُاللهِ و سَلامُهُ عَلَیهِم اَجْمَعین.

مثنوی

سر هرنسخه را رواج فزای نام ایشانست بعد نام خدای

ذکرشان سابقست در افواه بر همه ذکر، بعد ذکر الله

گر بپرسد ز آسمان بالفرض سائلی من‌خیار اهل الارض

بزبان کواکب و انجم هیچ لفظی نیاید الا هم

اما بعد برضمایرارباب بصایرپوشیده نماندکه‌آدمی را هیچ متاعی گرانمایه‌تر از فضل و هنر و هیچ حیثیتی زیباتر ازحسن خط نیست چنانچه فرمود.

نظم

خَطُ حَسَنٌ جَمالُ مَرءٍ اِن کانَ لِعالَمٍ فَاَحسن

۱ـ نیست ۲ـ سورة الشوری ۴۲ـ ۲۲ ۳ـ سورةالاحزاب۳۳-۳۳

الدّمعُ البَنات اجلی   والدّمعَ النَبات آزیَن

و دیگر چنین گفته‌اند .

مثنوی

خط که ازشایبهٔ حسن تهیست   بهرهٔ کاغذ ازو روسیهیست

خط چنان به ز قلم راننده   که بیاساید ازو خواننده

انسان که اشرف مخلوقات و جوهر نفیس است قابلیت و اهلیت آن دارد که درهر وادی که سعی نماید سرآمد عصر ونادرهٔ دهر گردد لهذا برهر فردی از افراد انسان لازم وبلکه واجب ومتحتم است که بذل جهد در کسب فضایل و هنر نموده درآن وادی بسرحد ترقی رساند .

رباعی

سررشتهٔ فضل‌ای برادر بکف‌آر   وین عمر گرامی بخسارت‌مگذار

دایم همه‌جا باهمه‌کس درهمه‌کار   میدار نهفته چشم دل جانب یار

خواجه حافظ شیرازی چنین فرماید .

بیت

هزار سلطنت و دلبری بدان نرسد   که خویش را بهنر دردلی‌بگنجانی

برمرآت حقایق ارتسام و ضمیر خورشید انتظام کافهٔ انام ظاهر باشد که ادای حقوق استادان وذکر ایشان وابقای آثار وحالات آن جمع بیکران برذمهٔ شاگردان و ابنای جنس در هر زمان واجبست وآنانکه سلسله وشجرهٔ خط بهرکدام ازآن طایفه کثیرالفایده میرسانند بمودای من عـلّمنی حرفاً فقد صیّرنی عبداً[1] ازلوازمست چراکه هرکدام از این طایفهٔ جلیله وزمرهٔرفیعه را حالتی و مرتبه‌یی بوده بواسطهٔ مرور وگردش دهور و انقضای شهورنام اکثر آنها درپردهٔخفامانده چون‌فقیرحقیر کثیرالتقصیر قاضی‌احمدبن میرمنشی

۱ ـ منسوب بحضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه سلامست .

ابراهیمی‌الحسینی القمی رفع‌الله قدرهما بالنبی والوصی بخدمت اهل فضل میرسید و از خرمن افضال ایشان خوشه میچید بخاطر فاتر رسید که نسخه‌یی پاکیزه در باب حدوث قلم و پیدا شدن و اِسناد آن بحضرت شاه ولایت پناه امیرمؤمنان صلوات‌الله وسلامه علیه واحوال‌هریك ازاستادان و خوشنویسان و نقاشان و افشانگران و سایر هنروران که باین طبقه منیفه منوطند و از اهل کتب و کتابخانه‌اند و طریق ساختن مرکب و ترتیب سایر لونهای مختلف و تذهیب در سلك تحریر و نمط تسطیر در آورد ، حقا که اگر سحبان زنده شود و ابن‌مُقله حیات یابد هیچکدام از عهدهٔ تقریر و تحریر کماهی کمالات و حالات آن جماعت نامتناهی نتوانند بیرون آیند فکیف این بی‌بضاعت قلیل‌الاستطاعت را حد و یارای آن ، اما بمضمون مالایُدرك کلّه لایُترك کلّه عمل نموده این نسخه را جهت یاران وخلان و جمعی از جوانان و بزرگ زادگان که باین فنون رغبت داشته باشند و بدان خاطر عاطر شکفته دارند و کسب کمال نمایند تدوین و تألیف نمود.

مثنوی

شکفته باد یارب گلشن جان — بدین گلها که آید رشك بستان
خردچون‌چشم‌دل‌سویش‌گشاده — گلستان هنر نامش نهاده
چوگلزار ارم از بهر خوبان — فقیرش داده ترتیبی بدینسان

امید از ناظران آنکه بعین عنایت ملحوظ نظر کیمیا اثر گردانیده اگر چیزی ترك شده باشد داخل فرمایند و اگرچنانچه سهوی یا چیزی زاید و ناپسند باشد بقلم اصلاح سر کشند .

مثنوی

دارم امید که این نسخه تمام — که دروهست اسامی عظام
بنماید بمددگاری غیب — پیش ارباب هنر دور از عیب

و این مجموعه بر مقدمه و چهار فصل و خاتمه مرتب گردید .

مقدمه در باب احداث قلم و پیدا شدن خط و اسناد آن بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام وموضوع علم خط .

فصل اوّل در بیان خط ثلث و مایشابهه .

فصل دوم در ذکر خط تعلیق .

فصل سوم در شرح خط نسخ تعلیق .

فصل چهارم در ذکر احوال نقاشان و مُذهّبان وعکس سازان وقاطعان خط و افشانگران و صحافان .

خاتمه در باب تذهیب و جدول و رنگ الوان و ساختن مرکب بانواع مختلف .

مقدمه

در باب احداث قلم و اسناد آن بحضرت امیر عرب و عجم

بیت

شه سریر ولایت امیر کل اثیر　　که بازگشته بفرمانش آفتاب منیر

بدانکه اصل خط نقطه است هرگاه دوسه حرف بهم پیوستی خط میشود و خط عبارتست از معرفت تصویر الفاظ بحروف تهجی و کیفیت و کمیت و حالاتی که باعتبار آن کتابت طاری شود وصنعت خط بغایت اثری معتبر و فضیلتی جانپرورست و همواره بازیب و فرست و نزد همگنان موقر و در هرمقام سرافراز و باهرگروه مصاحب و دمساز وصاحب رازست و همیشه با قدر و جاه و دست تعدی از دامن کوتاه در هر دیاری ازو یادگاری و برهر دیواری رقمی از دست نگاری ظاهر و هویدا باشدکه حضرت خالق برایا عز وعلا اول چیزی که موجود ساخت قلم معجز رقم بود چنانچه نص الهی دران باب صادر شده که اِقرأ وربُّكَ الاكرم الذّی عَلَّم بالقَلَم[1] و حدیث حضرت نبوی صلی‌الله علیه وآله وسلم موافق آن اول خلق‌الله القلم .

---

۱ ــ سورة الفلق ۹۶ ــ ۳

مثنوی

هستی زقلم رقم پذیرست زو شمع قلم فروغ گیرست
سرویست قلم بباغ ادراك سایه ز رقم فگنده بر خاك

و با وجود فضیلت سبقت امر کتابت وحی ازو متمشی وشغل کفایت امر ونهی ازو متقصی است .

مثنوی

طرفه نگاری قصب آل‌پوش با دو زبان درسخن اما خموش
جلوه کنان سروقدی‌سایه‌سای گیسوی شبرنگ کشان زیر پای
سروقدی‌همچو کمان‌توزپوش با شب تاریك رخ روز پوش
تیرنه اما هدف ره سپر بوده زکاغذ هدفش بیشتر
کارگر و پرهنر خرده بین کرده همه کار بکد یمین
پیشهٔ او معجزهٔ ساحری گاه کلیمست ، گهی سامری
کرده‌گهی موی شکافی شعار گاه فرو مانده بمویی زکار

و بی‌شبهه مفتاح ابواب فیروزی و مصباح پیشگاه دانش افروزی خامهٔ عنبر شمامه است که زادهٔ دودهٔ او موجب گرمی این هنگامه است.

مثنوی

کلید خرد را هنر شد علم کلید هنر چیست نوك قلم
قلم نقشبندست و چهره‌گشای قلم بر دو نوع آفریده خدای
یکی از نبات آمده دلپذیر نی قند گشته ز بهر دبیر
دگرنوع او نوع‌حیوانی‌است کش‌از آب حیوان‌درافشانی‌است
نگارندهٔ نقش مانی فریب ازو روزگار هنر دیده زیب

قلم آنچه از قسم نباتست کام شیرین کن کتابت کرامت آیاتست که نمونه‌یی‌از کرام‌الکاتبین و نشانه‌یی ازراقمان علم‌الیقینست و آنچه‌حیوانیست

قلم موست که سحر سازان مانی فرهنگ و جادو طرازان ختای و فرنگ بدستیاری آن اورنگ نشین کشور هنر و نقشبندان کارخانهٔ قضا وقدر گشته‌اند اما قلم کتابت که نباتیست حسب الاشاره کثیر البشاره منتخب جریدهٔ موجودات و منتجب حضرت واجب بالذات نبی عربی محمد الابطحی علیه و آله افضل الصلوات واکمل التحیات که فرموده مَن کَتَبَ بِحُسنِ الخَطِّ بِسْمِ اللهِ الرّحمن الرّحیم دَخَلَ الجَنَّةَ بغیرِ الحساب وبعبارتی دیگر چنین مرویست که من حَسَّنَ کتابةَ بسم الله الرّحمن الرّحیم دَخَلَ الجَنَّةَ بتعلیم واجب التعظیم ادیب دبستان عذب البیان خطهٔ امامت سرلوح دیباچهٔ وصایت و کتابت ایوان اَنَا مَدینَةُ العِلمِ وعلیٌ بابُها کلیم طور سَلونی قَبلَ اَن تَفقِدونی ولی صاحب سموّ منزلهٔ هارونی .

بیت

شیر خدا شاه ولایت علی صیقلی شرك خفی وجلی

که فرمود عَلیکم بِحُسنِ الخَطّ فاِنّه مِن مفاتیحِ الرزقِ و آنحضرت سلام الله علیه بدین شغل کریم و هنر واجب التکریم جهد موفور بکار زده‌اند .

غرض مرتضی علی از خط نه همین لفظ بود و حرف و نقط
بل اصول صفا و خوبی بود زان اشارت بحسن خط فرمود

و بعضی دیگر از اکابر چنین گفته‌اند :

فزاید ز خط حسن نازك عذاران علیکم بحسن الخط ای دوستداران
شود تازه از خط بهار جوانی بدانگونه کز سبزه عهد بهاران

و هم از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه منقولست که فرموده‌اند .

تَعَلَّم قَوامَ الخطّ یاذاالتأدّب فماالخَطُّ الاّ زینةُ المتأدّبِ

فَإن کُنتَ ذامالٍ فَخَطُّك زینَةٌ وإن کانَ مُحتاجاً فَأفْضَلُ مَکسَبِ

یعنی بیاموزید نیکویی خط را برای ادب داران و اهل عقل و دانش که اگر خطاط نیك غنی باشد خط نیك آرایش جمال اوست و اگر محتاج باشد بهترین کسب‌هاست او را و او را از آن مکسب باشد .

قطعه

خط خوب ای برادر دلپذیرست چو روح اندر تن برنا وپیرست
اگـر منعم بـود آرایش اوست وگـر محتاج بـاشد دستگیرست

و هم آنحضرت سلام‌الله علیه فرموده حُسنُ الخَطِّ لِسانُ الیَدِ وبَهجَةُ الضَّمیر. یعنی: نیکویی خط زبان دستست و روشنی درون ، چرا کـه اگر درون از کدورات پاکست خط خوب میآید چنانچه گفته‌اند: الکلامُ الحَسَنِ مَصایِدُ القلوب والخطّ الحَسَنِ نُزْهَةُ العیون. یعنی: هرکه نیکو خوانـد و گوید صید دلهای مردم‌کند و خط خوب حظ بچشم رسانـد و هـرکه خط خوب بیند خواه خواننده و خواه اُمی بتماشای آن مایل شود .

قالعلیه‌السلام ایضاً اِعلَم انّ الخَطّ مخفیٌ اِلاّ بِتعلیم‌الاستاد وقوامه فی‌کَثرةِ المَشق و تَرکیبِ المرکّبات وبقاءُه علی‌المعلّم فی تَركِ المَنهیّات ومُحافَظَةِ الصلوات و اَصلُه فی‌مَعرفةِ المُفردات. وبعضی دیگراز افـاضل اکابـر فرموده‌اند : الخَطّ اصلٌ فی‌الروحِ و اِن ظَهرَتْ بجوارح‌الجسد. یعنی: اگر روح از کدورات پاك افتاده است آنچه در درونست باعضای جسد و جوارح مثل دست و زبان ظاهر میگردد و ازین باشد که هرکه را درون از کدورات و حسد وکینه وغیر از این از اوصاف ذمیمه پـاکست خط را نیز نیکو و صاف و پاك مینویسد والاّ بد . و جمعی دیـگر گفته‌اند: خطّ الحَسَنِ لِلفَقیرِ مالٌ و لِلغَنی جَمالٌ و لِلحاکِم‌کمالٌ. وافلاطون میگوید: الخطُّهندسةٌ روحانیةٌ ظَهرَتبِالَهُ الجِسمانیّه. و از اینجهت افلاطون خط را مخصوص

دست نکرده و بدست مقید نساخته که اعضا را شاملست .

فقیر شخصی را دیدم که هر دو دست نداشت و بانگشت پای قلم گرفته خوب مینوشت و شاید که بدهان قلم توان گرفت و نوشت و جاری برعادتست و در بعضی ازکتب سیر مسطورست که اول کسیکه کتابت عربی کرد و قلم بدست گرفت حضرت آدم صفی علی نبینا و علیه‌الصلوة والسلام است بعد از آن شیث‌بن‌آدم و در زمان حضرت ابراهیم نبی علی نبینا و علیه‌الصلوة والسلام خط عبری یافتند وبعضی نوشته‌اند که خط مبارك حضرت ادریس نبی علی نبینا وعلیه‌الصلوة والسلام بود اما آنچه مشهورست و مذکور چنینست که از قدیم خط نبود طهمورث دیوبند در این امر شروع کرد و ابتدای آن از زمان اوست .

بدانکه اصل خط نقطه‌است هرگاه دونقطه یا سه نقطه را بهم پیوستی خط شد بعد ازان هرکسی دخلها کرد و در هر عصری خطی وضع شد و باسمی موسوم گشت و آنچه از اسامی خطوط درکتب تواریخ بنظر آمده و یافعی[1] در تاریخ خود بتقریب اسم علی‌بن هلال مشهور بابن‌بوّاب ذکر کرده که جمیع کتابت امم از شرق و غرب دوازده خطست اول عربی دوم حمیری سوم یونانی چهارم فارسی پنجم سریانی ششم عبرانی هفتم رومی هشتم قبطی نهم بربری دهم اندلسی یازدهم هندی دوازدهم صینی اما در دیگر نسخه‌ها هفت دیگر نوشته‌اند اول تمودی دوم حجری سوم رومی مقلوب چهارم کوفی پنجم معقلی ششم جعفری هفتم گرجی و این خطوط میان مردم متداول بوده و بیکدیگر مینوشته‌اند و قبل از آنکه خط فارسی بر روی کار آید وکارگاه عالم چون این زمان بجواهر خطوط ونقوش بدیعه بیارایدخط

۱ــ امام ابی‌محمد عبدالله الیافعی الیمنی المکی وفاتش بسال ۷۶۸ ونام تاریخش مرآت الجنان وعبرة الیقظان فی‌معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان میباشد .

معقلی بودکه آن مجموع سطح است و در وی هیچ دوری نیست و بهترین خط معقلی آنست که سواد و بیاض آن بتوان خواند و بعد از آن خطی که دیدهٔ اولوالابصار را سرمه وار بوحی الهی و اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی صلی‌الله علیه وآله وسلم روشنایی میبخشید خط کوفی بود و ارقام اقلام معجز نظام حضرت شاه ولایت پناه سلام‌الله علیه درمیانست که چشم جان را ضیاء ولوح ضمیر را جلا کرامت میفرماید و خوشتر از آن حضرت صلوات‌الله علیه کس دیگر ننوشته وبهترین خطهای کوفی آنست که آنحضرت سلام‌الله علیه نوشته ودر خط کوفی دانگی دورستو باقی سطح، و آنچه خطمبارك شاه ولایت پناه است سرهای الف دوشاخه است وبیاضی از آن الف درنهایت نزاکتو غایت لطافتو باریکی ظاهر میشود واستادان سند آن خط و سلسلهٔ شجرهٔ آنرا بدانحضرت صلوات‌الله علیه میرسانند .

بیت

سند علم خط بحسن عمل | بس بود مرتضی علی ز اول

حیث قال صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم الخطُ نِصفُ‌العلم یعنی هر که نیکو نوشت چنانست که نیمه‌یی از علوم دانست .

مثنوی

خط که فرموده است نصف‌العلم | سرور انبیا بعلم و بحلم
آن خط مرتضی علی بودست | زان نبی نصف علم فرمودست
مرتضی شاه اولیا حقا | در زمان تغلب خلفا
انزوا را شعار ساخته بود | تا دمی وا رهد زگفت‌وشنود
کردی اکثر کتابت مصحف | خط از آن یافت رسم عزوشرف
آنچنان خط کجاست حد بشر | قلم دیگرست و خط[1] دگر

---

۱ — چیز

اگر نه التیاف و استکشاف دقایق اینمعنی برآنحضرت سلام‌الله علیه واضح ولایح بودی اکثر اوقات شریف صرف کتابت کی نمودی[۱] .

بیت

اگر نه قید کتابت بود کجا باشد　　شکفته معنی رنگین وفکر[۲] جانپرور

وبعد ازآنحضرت امام دوم وبرگزیدهٔ خالق‌افلاك وانجم‌امیرالمؤمنین حسن صلوات‌الله وسلامه علیه‌خوش مینوشت[۳] وکتابت مصحف نمودی[۴] ودر زمان تغلب معاویه[۵] آنحضرت نیز منزوی بود وکتابت مصحف میکـرد و مصحفی بخط آنحضرت سلام‌الله علیه درکتابخانهٔ پادشاه غفران پناه جنت بارگاه آنکه التفات بالقاب وتعریفات ظاهری نمیکرد وخود را بدین فقرات می‌ستود واز مفاخرت سربرعرش میسود خاك آستانهٔ حضرت خیرالبشررواج دهندهٔ مذهب حق حضرات ائمهٔ اثناعشر علیهم صلوات من الله‌الملك الاکبر غلام خالص باخلاص حضرت امیرالمؤمنین حیدر صلوات‌الله وسلامه‌علیه ابوالبقاء شاه‌طهماسب‌الحسینی انارالله برهانه و روّح‌روحه بود وراقم‌زیارت کرده وبدیدن آن مشرف گشته و در میان حضرات ائمه معصومین‌صلوات‌الله علیهم اجمعین بعد ایشان حضرت امام الساجدین و قبلة العابدین رابع ائمة المعصومین علی زین‌العابدین علیه افضل الصلوةالمصلین وحضرت امـام هشتم و قبلهٔ هفتم مفترض الطاعة واجب العصمه :

بیت

شهیدخاك خراسان امام طیب وطاهر　　علی موسی جعفر محمد باقر

خوش نوشته‌اند و در سنابادطوس که الحال مشهد مقدس معلی‌مزکی است درموضعی که‌اکنون‌بمدرسهٔ‌قدمگاه‌اشتهاردارد کتابت مصحف‌نموده‌اند

---

۱ ـ نفرمودی　۲ـ زفکر　۳ـ مینوشته　۴ ـ فرموده　۵ـ معاویةبن ابی‌سفیان در سال ۴۱ خلیفه شد و در سنه ۶۰ هجری درگذشت .

و از وجه هدیهٔ آن اراضی مشهور بغسلگاه که درحوالی روضهٔ مقدسهٔ منوره واقعست خریداری کرده وقف فرموده‌اند که مسلمانان را در آن دفن نمایند و آن اراضی در جنب موضع مبارکیست که آنحضرت را درانجا غسل فرموده‌اند و اکنون مسجدیست که مردم در آنجا زیارت وعبادت میکنند و درشهور سنهٔ ست وستین و تسعمایه شاه جنت مکان علیین آشیان المشارالی بعض اوصافه‌الشریف مبلغ یکصد تومان تبریزی بمشهد مقدس معلی نزد والد راقم میرمنشی که در آن اوان وزیر شاهزاده فردوس آشیان ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا روّح‌الله روحه‌العزیز بود فرستادند که آن اراضی را دیوار کشیده درگاه ودری بسازند که‌مردم‌از آنجا عبور ننمایند والاغان‌بدرون آن قبرستان نبرند و بسیاری از درویشان وعلما وفضلا در آن مقبره مدفونند و شیخ علی طبرسی علیه‌الرحمه والرضوان از آن جمله است [1].

۱ ــ ابوعلی فضل‌بن‌حسن‌بن فضل طبرسی از مشاهیر علما وفقهاست تفسیر مجمع‌البیان ازو معروفست وفاتش درسال ۵۴۸ میباشد.

فصل اول

در ذکر خط ثلث و مایشبه به و پیدا شدن آن

برضمایر ارباب بصایر پوشیده نماندکه ثلث را ام‌الخطوط گفته‌اند و علی‌بن مقله واضع خطوط سته است که بشش قلم‌معروفست و او مدارخط را بر دایره نهاد و در شهور سنه عشر و ثلثمائه استخراج کرد و از طریق کوفی گردانید و مردم را تعلیم داد و آن ثلث و نسخ و محقق وریحان و توقیع ورقاع استاما اصل این‌خطوط اینست که ابن مقله استخراج کرده چنانکه گذشت اصل خط را از نقطه‌گرفته و اخذکرده و قاعده واصول‌آنرا واضع اوست و برشش نوع قسمت کرد و هریك را نامی نهاد مناسب لفظ و معنی .

قسم اوّل را محقق نام‌کرده‌اند دانگی و نیم دورست وچهار دانگ و نیم سطح پس مشابهت بخط کوفی و معقلی بیشتر دارد بواسطه سطحیت بنابراین این قسم را مقدم داشته و محقق نام‌کرده .

قسم دوم ریحان‌که تابع محققست از اینجهت‌که اصول محقق و ریحان یکیست و وجه تسمیهٔ ریحان آنستکه بوی و رنگ ریحان دارد .

قسم سیم ثلث نامیده بدین سبب‌که دو دانگ دورست وچهار دانگ

سطح .

قسم‌چهارم نسخست که تابع ثلثست و نسخ را از اینجهت نسخ گفته‌اند که بیشتر مصاحف و کتب بدان خط کتابت مینمایند و گویا چنانست که خطوط دیگر منسوخ شده و این خط ناسخ دیگر خطوطست .

اما قسم پنجم توقیعست نصفی دور و نصفی سطح و قضاة سجلات بدین خط مینویسند و بتوقیعات میرسد و قسم ششم رقاعست که خفی‌ترست از توقیع و تابع توقیعست و شباهت بیکدیگر دارند و از هم فرق‌نمی‌توان کردو رقعها را بدان خط مینویسند و بعضی دیگر اصل وضع راکه شش است از جهات سته گرفته‌اند فوق و تحت و یمین و یسار و خلف و قدام وهرچه هست ازین شش بیرون نیست و اقسام خط را بدین دلیل هشت هم میتوان گرفت که هرگاه خطی ازاین خطوطبقلم جلی کتابت کنی طومار باشد و اگر باریك نویسی غبار باشد پس طومار وغبار دوقسم دیگر باشد وهشت شود و هفت نباشد و دیگرآنکه اقسام خطرا بر اختلاف قلم وضع‌میکردند اقسام خط را حد وعد نمیتوانست گفت پس معلوم شد که اقسام خط شش است و واضع هر یك را اصول نهاده که از یکدیگر ممتاز باشند. چنانچه سبق ذکر یافت ابن‌مقله وزارت الراضی‌بالله عباسی کرده ولادتش‌عصرروز پنجشنبه ۲۱ شوال سنه اثنی و سبعین و ماتین وفاتش در دارالخلافهٔ بغداد در شهور سنه ثمان و عشرین و ثلثمائه بعد از رحلت ابن مقله[1] دخترش

۱ ــ کنیتش ابوعلیست و نسبش بدین شرحست . محمدبن علی‌بن‌حسین‌بن‌مقله از افاضل فضلای مشهور میباشد در بدایت حال در دستگاه خلافت متصدی برخی از امور گردید خدماتش بمعرض ظهور و بروز رسید وحاکم بربعضی از اعمال فارس‌شد خدمات شایسته نمود . پس از بازگشت ببغداد که زمان خلافت المقتدر بالله عباسی (۲۹۵ ــ ۳۲۰ ه) بود و زمام رتق و فتق مهام امور در عهدهٔ ابوالحسن علی‌بن‌فرات کارش‌روی درترقی‌نهاد زمانی بسعایت دشمنان ابن‌فرات محبوس گشت و ابن‌مقله ←

تعلیم علی‌بن‌هلال داد که شهرت بابن‌بوّاب دارد علی‌بن هلال الشهیر بابن بوّاب بواسطه آنکه شاگرد ابن‌مقلّه است واستاد خط اوست خوش نوشت و نزد سلاطین و خلفا معتبر بود و قرب و منزلت تمام یافت اول کسیکه از استادان خوشنویس شد و قطعه نوشت بعد از وضع و استخراج خط که ابن‌مقله شکرالله سعیه کرد علی‌بن هلال بود وهیچ آفریده چه در زمان او

→

نهانی با دشمنان او یار بود چون از حبس خلاص شد ووزارت یافت و دانست ابن‌مقله کافر نعمتی کرده بفرمود او راگرفته بحبس بردند و یکصد هزار دینارش مصادره کردند سالها در زندان بود تا ابن‌فرات معزول و مقتول گشت آنگاه ابن‌مقله از حبس برهید و متصدی امور دیوان خلافت شد وپس از عزل علی‌بن‌عیسی که بعد از ابن‌فرات وزارت بدو تعلق گرفته بود ابن مقله در سال ۳۱۶ هـ بوزارت رسید و سه سال درکمال اقتدار وزیر بود تا آنکه مزاج خلیفه از وی منحرف گشت و بفرمود تا او را گرفته شکنجه کرده و مال بسیار ازوگرفتند ابن‌مقله از بغداد بفارس رفت و چون المقتدر در سال ۳۲۰ هـ مقتول گشت و القاهر بالله برمسند خلافت نشست او را ببغداد خواست ووزارت بدو داد و پس ازچندی او را متهم کردند وی ناگزیر گریخته در گوشه‌یی پنهان گشت چون قاهر در سال ۳۲۲ هـ از خلافت معزول شد . و الراضی‌بالله خلیفه گشت وزارت با بن‌مقله تفویض فرمود دیری نگذشت که الراضی از او رنجیده معزول و دربندش کرد و وزارت به‌عبدالرحمن بن عیسی‌بن داودبن جراح داد و عبدالرحمن بسابقهٔ دشمنی از آزار و اذیت در حقش چیزی فرونگذاشت و چون ابن‌رائق امیرالامراء بغداد شدبرتیره روزی وی بیفزود و ابن‌رائق ازخلیفه قطع دست راست اورا خواست و الراضی بفرمود دست راست او را قطع کردند و بزندانش افگندند اما او قلم برساعد بسته کتابت‌میکرد وکلام‌الله مجید مینگاشت .

گویند ابوعبدالله حسن‌بن‌مقله برادر ابن‌مقله نیز بحسن خط موصوف بود ودرخط چون برادر ولادت ابوعبدالله در سال ۲۶۰ و وفاتش در سال ۳۳۸ دربغداد اتفاق افتاده است .

و چه بعد ازو بدو نرسید تا زمان مستعصم[1] که یاقوت پیدا شد کتابه نویسی و مثنی برداشتن از مخترعات ابن بوابست و او پیدا کرد .

قبلة الکتّاب جمال الدین یاقوت مستعصمی غلام مستعصم عباسی که آخر خلفای متغلبین است بوده و از حبش است وی تتبع خط ابن بواب کرد و خط را بدورسانید اما در قلم تراشیدن و قط زدن تغییر روش استادان پیش داد و استدلال و استرشاد از کلام معجز نظام حضرت شاه ولایت پناه صلوات‌الله علیه نمود حیث قال طُل حَلقةَ القلمِ وأسمِنها و أحرِفَ القطَّ و أیمِنْها فان سمعت صلیلا کصلیلا المشرقی والا فاعد نقطه : حاصل عبارت آنکه نوك قلم را دراز بتراش و فربه بگذار و قط قلم منحرف بزن که چون قلم برکاغذ نهی آواز کند مثل آواز شمشیر مشرقی و این مشرقی گویند شخصی بوده که شمشیر را در غایت خوبی و لطافت ساختی چنانکه هر که شمشیر اورا آزمودی و برهرچه زدی دو نصف کردی واگر حرکت میدادند بحرکت میآمد و ازغایت نازکی آوازی می‌شنیدندی پس بهتر آنستکه قط قلم منحرف زنند ونوك قلم دراز وگوشت دار باشد چون برصفحه کاغذ نهی درحرکت آید و صدایی از او ظاهر گردد و ابن بواب قلم را قط نمیزد و از آن سبب کتابت او نازك ولطیف نیست اما قبلة‌الکتّاب یاقوت قلم را قط زد و از آن قاعده تغییر کرد و درخط نیز تغییرات فرمود ازبهر آنکه خط تابع قلمست بدینجهت خط اورا ترجیح برخط ابن بواب مینهند بواسطه نزاکت و لطافت نه‌ازجهت اصول وقاعده اما اصل‌خط‌همانست که ابن‌مقله استخراج کرده و جمعی که اقسام خط را هفت‌گرفته‌اند طومار را یك قسم دیگر از خط نام نهاده‌اند چنانکه شاعر گوید .

[1] ـ المستعصم‌بالله ابواحمد عبدالله‌ابن‌المستنصر آخرین خلیفه از خلفای‌بنی‌عباس میباشد که هلاکوخان در سال ۶۵۶ او رابرانداخت .

بیت

طومار ومحقق و رقاع و ریحان　　نسخ است که ثلث او بتوقیع نوشت

و یاقوت مجموع اصل خط را در این یك بیت بر سبیل اجمال ذکر کرده .

اصول و ترکیب کراس و نسبت　　صعود و تشمیر نزول و ارسال

یاقوت چون قبلة‌الکتّاب شد هر روز بلافاصله دو جزء کتابت قرآن می‌کرد و هر ماهی دو مصحف تمام می‌نمود و در آخر آن قید میکرد که این مصحف چندمست و سیصد و شصت و چهارم را دیده‌اند که نوشته بوده و هر روز هفتاد کس را سرخط می‌داد .

محقق بنزدیك هر کس که هست　　که ریحان خطش برد دل زدست

رقاعش پسندیدهٔ روزگار　　بتوقیع او سحر را ختم کار

غبارش بر اطراف سیمین حریر　　چو آثار خط بر رخ دلپذیر

حکایت مشهورست که در وقتی که هلاکوخان بغداد را گرفت[1] و لشکر مغول بشهر ریختند یاقوت بمغازه‌یی گریخت و در آنجا دوات وقلم همراه داشت و کاغذ مشق نداشت رومالی از جنس متقال بعلبکی با خود داشت حرفی چند دران نوشته بود که عقل را از دیدن آن حروف حیرت دست می‌داد و آن پارچه نوشته در کتابخانهٔ نواب غفران پناه ابوالفتح بهرام میرزا بردالله مضجعه بود والد ماجدم میرمنشی روح‌الله روحه و عطر بنسیم الغفران مضجعه نقل می‌فرمود که کافی مسطح بر آنجا نوشته بود که فی‌الواقع حمل بسحر و اعجاز می‌توانست نمود و بعضی دیگر نقل کرده‌اند که بی‌قلم بانگشت سبابه بر آن رومال مشق کرده و این شهرت تمام دارد گویند که در همانروز که یاقوت در مناره جای جسته بود یکی از یاران و شاگردان او

۱ ــ فتح بغداد در سال ۶۵۶ اتفاق افتاده است .

ببالا آمد و گفت که‌چه نشسته‌یی که لشکر مغول بغدادرا قتل وغارت کرد و تمام شهر خراب شد یاقوت گفت غم نیست چراکه کافی نوشته‌ام که بتمام عالم میارزد چه‌جای یك شهر بغداد که اگر خراب شود باکی‌نیست یاقوت معمر بود وعمرش ازصد سال تجاوز نموده و عینك مـی‌نهـاده و کتابت می‌کرده است وفاتش در ابتدای سلطنت سلطان غازان[1] در شهورسنه ست‌و تسعین و ستمایه در دارالاسلام بغداد قبرش در جوار قبر احمدحنبل [2] است و از شاگردان او شش‌کس سرآمد شده مرخص بوده‌اند که اسم یاقوت را در خط خود بنویسند و ایشان را استادان سته می‌گویند :

اول شیخ زاده‌سهروردی که مولدش بغدادبوده و عمارات آنجـا را اکثر او کتابه نوشته و در مسجد جامع بغداد سورةالکهف راسراسرنوشته و استادان بنا آنرا منبت بیرون آورده‌اند اما زینتی ندارد و بدستور آجر است .

دویم ارغون‌کاملی[3] وی‌هم ازمشاهیرست دربغداد دو مدرسۀ عالیست هر دوکاشی‌کاری یکی در مرغابیه و یکی درکنار جسر کتابه‌هـای هر دو بخط اوست .

سیم نصرالله‌طبیب در بغداد کتابۀ بعضی از عمارات عـالـی بخط اوست .

چهارم مبارکشاه‌زرین‌قلم او بغایت نازك و شیرین نوشته ودرکمال

---

۱ ــ غازان‌خان‌بن ارغون‌بن‌ابقای‌بن هلاکوخان در سال ۶۷۰ متولد شده و در ۶۹۴ بسلطنت رسید بنیاد عدل و دادکرد در ترویج دین اسلام‌کوشید درسنۀ ۷۰۳ در نواحی قزوین درگذشت. ۲ ــ ابوعبدالله امام احمدبن محمدبن حنبل‌بن هـلال ولادتش در سال ۱۴۱ ــ ۱۶۴ ﻫ ووفاتش در سنه ۲۳۳ در زندان المتوکل عباسی و نیز بقولی در ۲۴۱. ۳ ــ ارغون‌بن‌عبدالله.

صافی و پاکیزگی سطورست گویند که چون سلطان‌اویس‌جلایر[1] در نجف اشرف عمارات بنیاد کرد شبی حضرت شاه ولایت پناه سلام‌الله‌علیه را در خواب دیدکه به سلطان اویس امرفرمود که کتابهٔ عمارات را به مبارکشاه زرین قلم بگو که بنویسد از اینجهت او را زرین‌قلم گفتند و شهرت تمام وی از خطه طیبه و محروسهٔ فاخره تبریز است.

پنجم یوسف‌مشهدی وی خدمت یاقوت بسیار کرده و درآخر عمراز عراق‌عرب به آذربایجان رفته رحل اقامت در دارالسلطنه تبریز انداخت و بقیه عمر در انجا بکتابت و مشق اوقات صرف نمود عبدالله صیرفی شاگردی او را نموده است.

ششم سیدحیدر کنده نویس بضم‌الکاف یعنی جلی‌نویس بغایت خوشنوشت مجذوب واهل‌حال بوده، هرکس ازو تعلیم‌گرفته هم‌خوشنویس می‌شده و هم بمناصب و مراتب عالی می‌رسیده از آنجمله خواجه‌علیشاه[2] وزیر وخواجه غیاث‌الدین‌محمد رشید[3] هر دوشاگردی وی کرده و هردو خوشنویس گشته باقصی مراتب و مناصب و توفیقات کلیه فایز و موفق گشته‌اند اما همه‌کس را تعلیم نمی‌داده.

۱ ـ سلطان‌اویس بن‌امیرشیخ‌حسن از پادشاهان ایلخانیست در سال ۷۵۷ جانشین پدر شد از بغداد به‌آذربایجان آمده آنجا راگرفت سلطان‌اویس از سلاطین هنر دوست و ادب پروربود در سنه ۷۷۶ وفات یافت. ۲ـ خواجه تاج‌الدین‌علیشاه جیلانی تبریزی وزارت اولجایتو سلطان محمد داشت و در امر وزارت با خواجه رشید شریك بود وفاتش‌بسال ۷۲۳. ۳ ـ خواجه غیاث‌الدین‌محمدبن خواجه رشید ازمشاهیر وزراست وزارت سلطان ابوسعید با وی بود از وزرای فاضل و ادب دوست وکریم و منشیان بلیغ بود مصنفین کتاب بسیار بنام او تألیف‌کرده‌اند در وقتیکه امیرعلی پادشاه دیار بکر بهواداری موسی‌خان به‌اذربائیجان آمده با آرپاخان جنگ کرد و آرپاخان شکست خورد خواجه غیاث‌الدین محمدگرفتار گشت و در سال ۷۳۶ شهیدگردید.

احمد رومی استاد خط و نادر زمان و اعجوبه دوران بوده وثلث و محقق و ریحان و نسخ و رقاع و توقیع را در نزاکت و خوبی بجایی رسانیده که معتقد بعضی آنست که صافتر و نازکتر ازخواجه یاقوت می نوشته اما اعتقاد خودش آن بوده که پسر خود را می گفته جهدی کن که اگر همچو من ننویسی مثل آن غلامك یعنی یاقوت بنویسی اما بعد از استادان سته شاگردان ایشان منهم سلیمان سلمی ذیشابوری وسیدشرف الدین خطاط شیرازیست که در زمان پادشاهی سلطان محمداولجایتو[1] بوده در وقتی که سلطان محمد سلطان ابوسعید پسر خود را بدارایی ممالك خراسان میفرستاد سیدرا بمعلمی او تعیین فرمود شاهزاده در احترام و تعظیم و اعزاز سید که استاد وی بود مبالغه می‌نمود چنانچه پیاده بمنزل او می‌رفت و استاد را از قیام مانع آمده درپیش اوبدو زانوی ادب می‌نشست خط سید شرف الدین کمتر در میانست .

دیگر از شاگردان احمدرومی و پیریحیی‌صوفی که شاگرد او و مبارکشاه‌زرین‌قلم است صوفی مذهب و صاحب مشرب بوده و با مشایخ صوفی بسر می برده اکثرعمارات نجف اشرف علی راقدها الف الف صلواة وسلام وکتابه‌های ان بخط اوست و در خدمت سلاطین جلایر و ایلخانی و امیر چوپان سلدوز[2] بوده که طایفه‌یی از اتراك مغولند چون بعد از فوت سلطان ابوسعید ملك اشرف[3] نبیرهٔ امیرچوپانو بعضی دیگر از آن دودمان چند

---

۱ ــ اولجایتو سلطان محمد بن ارغون خان پس از برادر غازان خان درسال۷۰۳ در تبریز بتخت سلطنت نشست در تقویت اسلام کوشید درسنه ۷۱۶ وفات یافت.

۲ ــ از امرای بزرگ ودرعهد سلطان ابوسعید دوازده سال مدار سلطنت با او بود در سال ۷۲۸ درهرات ملك غیاث الدین کرت بفرمان سلطان ابوسعید ویرا بکشت.

۳ــ ملك اشرف بن تیمورتاش بن امیر چوپان بعد از برادر شیخ حسن کوچك بر ممالك آذربائیجان وعراق عجم واران حکومت می کرد مردی ظالم وستمگار بود جانی بیگ خان حاکم دشت قبچاق او را در سال ۷۵۹ برانداخت .

روزی سلطنت راندند و ایشان را چوپانیان می‌گویند.

عبدالله صیرفی ولد خواجه‌محمود صراف تبریزی است یاقوت عصر خود بوده شاگردی سیدحیدر [۱] نیز نموده، در کتابه نویسی استاد واز کاشی تراشی نیز وقوف تمام داشت عمارات دارالسلطنه تبریز خصوصاً عمارت استاد و شاگرد و کتابه‌های بیرون و درون و کمرهای گنبدها وسردرها تمامی بخط اوست و در نوشتن آنها سحرکار فرموده و اعجاز نموده آن عمارت را امیرسلدوزچوپانی ساخته عبدالله معاصر سلطان محمدپادشاه‌اولجایتو و سلاطین چوپانیان بوده و در مدرسهٔ دمشقیهٔ دارالسلطنه‌تبریز کتابهٔ‌طاقی بخط اوست و در راه بیلیانکوه تبریز مسجدی قریب ببقعه سلیمانیه این بیت از بیرون پنجره درکاشی‌کاری خط اوست و بی‌تکلف خط بآن خوبی مشاهده نشده.

هذالمَنازلُ و الآثارُ والطُلَلُ مُخَبِراتٌ بانّالقومُ قَدرَ حَلوا

و میرزا سلطان ابراهیم‌بن میرزا شاهرخ که از خوشنویسان مقرر ثلث است به تبریز فرستاد این آیهٔ مبارکه‌که بخط او بر سنگی نوشته شده بود سنگ تراشان کنده بشیراز برده در در دکان‌عمارتی که وی در میان صحن مسجد جامع بزرگ شیراز که در زمان سامانیان احداث یافته ومیرزا آن عمارت را در شهور سنه عشرین و ثمانمایه ساخته نصب نموده وآن آیه اینست. اِنَّالمتّقینَ فی‌جنّاتٍ و نَهرٍ فی مَقعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلیكٍ مُقتدرٍ [۲].

دیگر حاجی محمد بند دوز تبریزی که شاگرد صیرفیست و استاد

---

۱ ـ خواجه صیرفی شاگرد سید حیدر، سید حیدر شاگرد خواجه یعقوب و او شاگرد پیر یحیی صوفی و او شاگرد خواجه مبارکشاه زرین قلم و اوشاگرد یاقوتست وفات خواجه‌صیرفی بسال۷۴۲ وقبرش درچرنداب تبریزست.

۲ ـ سورة‌القمر ۵۴ـ۵۴ و ۵۵.

معین‌الدین و مولانا شیخ محمد بندگیر خطاط در شهور سنه ثمان وثمانین وسبعمائه بخدمت امیرتیمور رسیده کتابتی که امیرتیموربملك مصر فرستاد مقررفرمود که مولانا بآب طلا نوشته این کتابت بعرض سه‌گز وبطول هفتاد ذرع بوده که ایلچی مصر برده نیز حاجی محمد فرزند صیرفی است و ازو مرخص بوده در اسم استاد نوشتن، کتابهٔ عمارات چهار منارهٔ دارالسلطنه تبریز بخط معین‌الدین است و وی استاد مولانا شمس‌الدین مشرقی قطابی بوده و بعد از آن پسران او عبدالحق و عبدالرحیم و مولانا جعفر تبریزی که از شاگردان مولانا شمس‌الدین اند تمامی حکام خطهٔ خط بوده‌اند.

دیگر از خوشنویسان مشهور عمر اقطع است که دست راست نداشته وبدست چپ خط برصحایف بنوعی می‌نگاشت که دیدهٔاولوالابصار در آن خیره وعقل اولوالالباب از مشاهدهٔ آن‌طیره می‌گشت جهت سلطان‌صاحبقران امیرتیمورگورکان[1] مصحفی بخط غبارنوشت که درکوچکی وحجم بمثابه‌ یی بودکه در زیر نگین انگشتری می‌توانست گذشت و بهدیه نزد سلطان صاحبقران برد وی بواسطهٔ آنکه کلام حضرت ملك علام را در نهایت حقارت وکوچکی نوشته بود خوش نیامد و اقبالی نکرد و تفقدی باو ننمود و عمراقطع ازین مهم منفعل شده مصحفی دیگر در غایت بزرگی چنانچه هر سطری از آن یکذرع بلکه بیشتر یود نوشت بعد از اتمام و تذهیب و زینت وجلدآنرا برگردونی بسته بجانب دولتخانهٔ صاحبقران روان شد چون این خبربمسامع سلطان صاحبقران رسید با جمعی از علما و صلحا و اکابر و امرا و اعیان دولت پیاده باستقبال شتافته اکرام و احترام بیشتر بمولانا

۱ــ ولادت درشب شنبه بیست وپنجم شعبان ۷۳۶ درکش از بلاد ماوراءالنهر وفات در ۸۰۸ ه.

فرمود و احسان بی‌پایان بـاو نمود و یك ورق از ان مصحف نزد استادی مولانا مالك دیلمی بود.

دیگر از جمله خوشنویسان قدیم مولانا معروف خطاط بغدادیست که سرآمد جهان و نادرهٔ دوران بود. غیر از حیثیت خط در اقسام هنرهـا و اصناف کارها ماهر بوده و اهلیت و استعداد تمام داشته و شعر را نیکو می‌گفته واز سلطان احمد جلایر در بغداد روگردان شده به‌اصفهان پیش میرزا اسکندربن میرزا عمرشیخ‌بن امیرتیمورگورکانی[1] آمد و درکتابخانـهٔ او از اهل تعین و اعتبارگشت گویند یك روز هزار وپـانصد و بیت مقررکرده بودکتابت نماید دو روز هیچ ننوشت و از حکم میـرزا تخلف نمود سبب تغافل ازو استفسارکردند گفت می‌خواهم کـه یکروزکتابت سه روزه کنم میرزا اسکندر فرمودکه سایبانهـا و چتر و اوطاق برافـراختند و یکی قلم می‌تراشید و مولانا می‌نوشت نمـاز دیگر چهار هزار و پانصد بیت درکمال لطافت و نزاکت تمام نمود میرزا اسکندر انعام فراوان بوی التفات فرمود میرزا شاهرخ در وقت فتح ممالك عراق مولانارا بدارالسلطنهٔ هرات‌آورده رقم اختصاص بروکشید و او را کاتب خویش ساخته درکتابخانه جـایش داد وکتابت باو فرمود، مولانـا مرد خوش محاورهٔ شیرین‌کلام بوده نمد عسلی پوشیده وطاقیهٔ بلند هم از ان جنس برسر نهادی و الف نمدی برگرد آن پیچیدی جوانان مستعد دارالسلطنهٔ هرات‌مثل مولانا روح‌الائمهٔ‌خوارزمی وغیره با مولانا معروف مصاحب بودندی بعضی بواسطهٔ مشق خط و جمعی بمصاحبت و مولانا بسیار خوش‌منش و خویشتن‌دار بوده و میرزا بایسنغر

۱ـ میرزا اسکندر از جانب شاهرخ فرمانروای اصفهان بود با وی مخالفت کرده سکه‌بنام خویش زد شاهرخ باوی جنگ‌کرد اسکندرشکست خورد و اسیرگشت اورا ببرادرش میرزا رستم سپرد درسال ۸۱۷ برادر او راکورکرد وسپس بقتل رسید.

میرزا ابن شاهرخ خمسهٔ نظامی بمولانا فرمود که کتابت نماید و کاغذ بجهت مولانا معروف فرستاد مولانا مدت یکسال و نیم آن کاغذ را نگاهداشت آنگاه ان کاغذ را نانوشته بخدمت میرزا فرستاد و میرزا بغایت ازو رنجیده از اتفاقات ایام وسوانح روزگار در همان اوان مولانا را بمصاحبت احمد لر که در مسجد جامع دارالسلطنهٔ هرات میرزا شاهرخ را کارد زده بود متّهم ساختند[1] و او را گرفتند و اکثر جوانان مستعد که پیش مولانا متردد بودند کناره نمودند ارباب طمع از آن جماعت زرها گرفتند و مولانا معروف را چند نوبت بپای دارآورده عاقبت در چاه حصار قلعه اختیارالدین هرات[2] او را حبس کردند[3].

مولانا معروف سرآمد مستعدان جهان و نادرهٔ دوران بود وغیر ازخط انواع فنون و اصناف کمالات داشت و درجواب قصیدهٔ خواجه جمال‌الدین ساوجی قصیده‌یی گفته.

ز ترك چشم تو هر غمزه‌یی که آمد راست

درون سینه‌نشست آنچنان که دل‌میخواست

مولانا عبدالله‌طباخ وی از دارالسلطنهٔ هرات بود درآنجا ترقی کرده کار او بالا گرفت و مشهور آفاق شد و خطوط را خوش نوشت و در افشان و وصالی قدرت داشته واکثرعمارات دارالسلطنهٔ هرات خصوصاً گازرگاه‌خط اوست وعمارت‌موسومه‌بآغاجه که منسوب‌باغاجه‌زوجهٔ سلطان حسین‌میرزا بایقرا است درمشهد مقدس معلی مزکی اکثرکتابه‌های آن بخط اوست.

۱ـ این سانحه در سال ۸۳۰ هـ. اتفاق افتاد. احمدلر از مریدهای فضل‌الله استرابادی نقطوی بود. ۲ـ قلعهٔ اختیارالدین در هرات از قلاع مشهورست از بناهای ملك اختیارالدین تولك می‌باشد امیرتیمورگورکان چون در سال ۷۸۲ هرات را فتح کرد آنجا را ویران ساخت در سال ۸۱۸ بامر شاهرخ دگرباره عمارت شد.

۳ـ معروف پس از اندك زمانی درحبس وفات یافته است.

مولانا نعمت‌الله بواب شاگرد عبدالرحیم خلوتی بوده وی بسیار نیکو می‌نوشته کتابهٔ عمارات بقعه‌رفیعهٔ مظفریهٔ دارالسلطنه تبریز که ازمستحدثات جهانشاه پادشاه است[1] تمامی بخط اوست.

مولانا شمس‌الدین شاگرد نعمت‌الله بواب او نیز خوش می‌نوشته این جماعت ازشجرهٔ خطوط سته‌اندکه مذکور گشت.

مولانا پیر محمد ازدارلملك شیرازست بغایت خوش می‌نوشته وگوی رجحان ازخوشنویسان آنجا ربوده و در آن اوان کسی مثل وی ننوشته اکثر کتابه‌های مزارات و عمارات شیراز بخط اوست.

امیر مجدالدین ابراهیم ازخوشنویسان مقرربوده وبظهیری منسوبست وی نیز از شیرازست.

مولانا محمود سیاوش ومولانا پیر محمد ثانی نیز هردو از دارالملك شیرازند و معاصر یکدیگر بوده‌اند اکثر کتابه‌های مساجد و مدارس شیراز بخط ایشانست درشهور سنه عشرین و تسعمائه بوده‌اند.

مولاناشمس‌الدین محمدظهیر ومولاناروزبهان ومیر عبدالقادر حسینی وحافظ عبدالله‌ازخوشنویسان‌مقررشیرازند اکثر کتابه‌های آنجابخط‌ایشانست وآثارایشان‌بسیارست واکثرخوشنویسان که‌درفارس‌وخراسان وکرمان وعراق نام برآورده‌اند ریزه‌خواران خوان ایشانند.

مولانا شمس‌الدین بایسنغری ازنوادرخوشنویسان‌بوده وخطوط‌سته را بسیارخوب می‌نوشته قلم برقلم و قدم برقدم یاقوت گذاشته بسی نازك و باسلوب و شیرین می‌نوشته خصوصاً چهره‌گشای خط نستعلیق که عروس خطهاست کسی بهتر ازو مشاطگی نکرده فقیر خط او را با خطوط استادان سبعه موازنه کردم و بمیزان نظر سنجیدم خط وی کم از هیچکدام نیست او

۱ــ جهانشاه‌بن قرا یوسف‌بن قرا محمد در ۸۳۹ بحکم شاهرخ فرمانروای آذربایجان شد جهانشاه بر اکثر بلاد عراق مسلط‌گشت سی و دوسال درکمال قدرت سلطنت‌کرد در ۸۷۲ با حسن بیك آق قوینلو جنگ‌کرد وکشته شد.

استاد بایسنغر بوده مشهورست که میرزا بایسنغر دیوان قاضی شمس‌الدین طبسی[1] را بمولانا فرموده بود که کتابت نماید وهمیشه می‌گفت که این نوع شعر و این قسم خط که درباره این دوشمس کرامت شده ازفیوضات الهیست کتابه‌های مسجد جامع مشهد مقدس معلی بیشتر بخط مولانا شمس است.

نواب میرزا بایسنغرولد میرزا شاهرخ او نیز بغایت خوش نوشته استاد عصر بوده وتعلیم خط ازمولانا شمس گرفته و مولانا شمس درخدمت میرزا می‌بوده و بایسنغری بدان مناسبت در اسم می‌نوشته کتابه‌های پیش طاق عمارت مسجد جامع مشهد مقدس که والدهٔ ماجدهٔ او گوهرشادبیگم[2] ساخته بخط اوست و اسم خود نوشته که کتبه بایسنغربن شاهرخ‌بن امیرتیمور گورکان وکتابهٔ بعضی عمارات سبزوار نیز بخط اوست [3].

نواب میرزا سلطان ابراهیم برادر میرزا بایسنغر او نیز بسیار خوب می‌نوشته شاگرد مولانا محمد شیرازیست میرزا بغایت مستعد وفاضل و هنرمند بوده و ارباب فضل و استعداد را دوست می‌داشته وبا ایشان محشور

---

۱ ــ از شعرای مشهورست مداح صدرالدوله نظام‌الملك بود و در سال ۶۲۴ وفات یافته است. ۲ ــ گوهرشادبیگم زوجهٔ شاهرخ‌بن امیرتیمورگورکان یکی از زنان نیکوکار و نامدار بود و ازآثار و ابنیهٔ خیریهٔ او مسجد جامع و خانقاه شهر هرات و مسجد جامع مشهد مقدس می‌باشد و براین بقاع مستغلات و املاك زیاد وقف کرده است و این ابنیه از شاهکارهای فن معماری و هنری ایران در سدهٔ نهم می‌باشد که‌علاوه بر استحکام باکاشی‌های زیبا و معرق تزئین شده وکتیبه‌های آنها بخط بسیار زیبای فرزندش بایسنغر میرزا نوشته شده و معمار آنها استاد قوام‌الدین شیرازی بوده گوهرشاد پس ازمرگ شاهرخ در ۸۵۰ سال چند بزیست در نهم رمضان بسال ۸۶۱ در عهد سلطنت ابوسعید گورکان هنگام غائله قیام‌میرزا ابوالقاسم بابر بدسیسهٔ جمعی ازامرای ابوسعید بدستور ان پادشاه در هرات بقتل رسید ونزدیك قبر بایسنغر درمسجد گوهرشاد بیگم‌هرات بخاك سپرده شد. ۳ ــ فضائل این شاهزاده‌بسیار بوده‌بسال ۷۹۹ متولد ودر ۸۳۷ از این جهان درگذشته است.

بوده . از جمله اعلم‌المورخین مولانا نورالدین لطف‌الله المشتهر بحافظ ابروالهروی[1] تاریخ‌موسوم‌بزبدة‌التواریخ‌البایسنغری که‌باسم میرزا بایسنغر نوشته بعد از رحلت میرزا بایسنغر به‌شیراز رفته و درخدمت‌میرزا سلطان ابراهیم میرزا می‌بوده وعمدة‌الفضلا مولانا شرف‌الدین علی‌یزدی[2] نیزدر خدمت میرزا درشیراز می‌بوده وتاریخ ظفرنامه را باعانت و رعایت نواب میرزایی وپرتوالتفات وهمراهی جمعی کثیر از فضلا و ارباب استعداد که‌در آن اوان درآن مکان‌بواسطهٔ نوشتن تاریخ‌مجتمع بودند نوشته میرزا بانواع حیثیات وکمالات آراسته بوده کتابه‌های مدارسی که در شیراز درآن‌ایام‌خود احداث نموده مثل دارالصفا و دارالایتام بخط او بوده و دَرِ عمارت بقعهٔ ظهیری[3] نیز بخط میرزاست‌ودرصفه مقبرهٔ شیخ‌العاشقین شیخ سعدی‌شیرازی غفرله این غزل بخط آن بی‌بدل بر ازارهٔ آن‌بکاشی تراشی مسطورست.

غزل

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
نه فلك راست مسلم نه ملك را حاصل
آنچه در سر سویدای بنی آدم ازوست
شادی و غم بر عارف چه تفاوت دارد
ساقیا باده بده شادی آن کاین غم ازوست
پادشاهی و گدایی بر ما یکسانست
که بدین در همه را پشت اطاعت خم ازوست

---

۱ ــ بسال۸۳۴ درزنجان وفات یافته است. ۲ــ شرف الدین علی‌یزدی از شعرا و فضلای و مورخین مشهور عهد شاهرخ بوده درسال ۸۵۳ وفات‌یافته‌است.

۳ ــ ظهیریه نیز نوشته شده است .

سعدیا گر بکند سیل فنا خانهٔ عمر
دل قوی دار که بنیاد بقا محکم ازوست

و در شهور سنه خمس وثلثین و ثمانمایه نوشته ومصحفی به‌قطع دو ذرع درطول ویك ذرع‌ونیم در عرض نوشته ووقف‌برمزار بابا عمادالدین لطف‌الله نمود .

حکایت کنند که خوش طبعی سمرقندی از شیرازدرسمرقند بخدمت میرزا شاهرخ رسید وی از احوال میرزا سلطان ابراهیم استفسار نمودآن شخص از کمالات میرزا خصوصاً مباحثات‌علمی ومشق خط نقل بسیار نمود و آخر سخن را بدان منتهی ساخت که میرزا بردر و دیوار شیراز کُنْتُه سلطان ابراهیم نوشته‌که تجنیس کتبه است میرزا شاهرخ را بسیار خوش‌آمد و حقیقت بمیرزا سلطان ابراهیم[1] نوشت، پادشاهان جغتای را اینقدر وسعت مشرب و فهم وحالت بوده است .

میرزاسلطانعلی‌بن‌میرزاسلطان‌خلیل‌بن‌پادشاه‌جلیل‌حسن‌پادشاه‌در حینی که‌دارایی مملکت‌فارس‌بمیرزاسلطان‌خلیل‌مفوض‌شدمیرزاسلطان‌خلیل رادرآنجاپسری‌شد وآنرا سلطانعلی نام کردچون به‌نه‌سالگی‌رسید ازخوش‌نویسان آن‌مملکت گشت چنانچه‌این‌بیت‌که ازنتایج‌طبع‌اوست‌شاهدبرآنست.

یکی از عنایات حق است این
که نه ساله‌ام می‌نویسم چنین

و این ابیات درعمارت‌تخت جمشید که در مرودشت شیراز واقعست وبرسنگ نقش شده بخط او مشاهده شد مناسب احوال نوشته .

صحبت گیتی که تمنا کند
با که وفا کرد که با ما کند

ملك سلیمان مطلب‌کان هواست
ملك همانست سلیمان کجاست

---

۱ ــ سلطان ابراهیم میرزا در سال ۷۹۶ متولد و در سنه ۸۳۸ در شیراز ازاین جهان درگذشته و در مدرسهٔ دارالصفا مدفون شده است .

این گهر و گنج که نتوان شمرد — سام چه برداشت سلیمان چه برد
خاك شد آنکس که در اینخاك زیست — خاك چه داند که در ین خاك چیست
هر ورقی چهرهٔ آزادییست — هر قدمی فرق ملك زاده ییست
عمر بخشنودی دلها گذار — تا ز تو خشنود شود کردگار
هر که بنیکی عمل آغاز کرد — نیکی او روی بدو باز کرد

وکان ذالك فی تاریخ احدی و ثمانین و ثمانمائه .

مولانا عبدالحی سبزواری او شاگرد مولانا عبدالله طباخ است مردم خراسان اورا استاد میدانند کتابهٔ گنبد مبارك حضرت امام همام ثامن صلوات الله علیه از بیرون بخط اوست .

مولانا حافظ محمد از خوشنویسان مقرر دارالمؤمنین قم بوده معاصر سلاطین آق قوینلوست در خط ثلث سر آمد زمان بوده و عدیل خود نداشته است .

حافظ قنبر شرفی مملوك غفران پناه قاضی شرف الدین عبدالمجید قمی جد امی والد ماجد راقم بوده شرفی بمناسبت اسم قاضی در خط می‌نوشته و اصل او نیز بطریق یاقوت مستعصمی از حبش بوده وی خط ثلث را خوش می‌نوشته و کتابهٔ درگاه مسجد جامع دارالمؤمنین قم و محراب مسجد و درگاه و مزار کثیرالانوار سلطان سید ابواحمد در درب ری بخط اوست و آخر رجوع بخط نسخ تعلیق کرده وبروش مولانا سلطانعلی می‌نوشت دران فن نیز سرآمد شد باقی حالات او در تذکرةالشعراء[1] ایراد یافته .

مولانا نظام الدین ولد مولانا شمس الدین ازدارالارشاد اردبیل بوده و خطوط سته را نیکو نوشته و نسخ تعلیق را نیز صاف و پاکیزه می‌نوشته از خوشنویسان مقرر آذربایجانست ودر دارالارشاد اردبیل بکتابت اشتغال

۱ ـ مقصود تذکرهٔ مجمع الشعراء می باشد .

داشته و از زمان سلاطین ترکمان تا سنهٔ عشرین و تسعمائـه در قید حیات بوده است .

مولانا حیدر قمی شاگرد حافظ قنبر شرفیست خطوط سته را خوش می‌نوشته و خط کوفی را هـم نیکو می‌نوشته و در قم ادیب بـوده و اولاد اکابر در پیش او چیزی می‌خواندند و بمیمنت شهرت تمام داشته هر پسری که نزد او چیزی خواند بمرتبه‌یی فایز شد، کتابه‌هـای بیرون و درون گنبد حضرت معصومه سلام‌الله علیها به‌خط اوست و در زاویهٔ حسینیه نیزدرصفهٔ عمارت کتابه‌های ثلث وکوفی بخط اوست مولانا حیدر خوش‌آواز بوده‌و حافظ تمام کلام ملك علام بوده است .

مولانا سیدولی از سادات قم بوده ثلث را بغایت خوش می‌نوشته از خوشنویسان مقرر عراقست کتابهٔصفه ودرگاه حضرت معصومه علیهاالصلوة والتحیه و درگاه زاویهٔ حسینیه واقعه در درب کنکان کـه از منشات جد مادری را قمست بخط اوست .

مولاناشهره امیرو الداستادی مولانامالك دیلمیست کاتب وخوشنویس مقرر بوده و نسخ را خوش می‌نوشته در اوایل مولانامالك پیش پدر مشق ثلث و نسخ می‌کرده و درآن فن یاقوت عصر بوده و تعلیم از پدر داشته است .

مولانا نظام بخارایی خطوط سته را بتمامی خوش می‌نوشته و در کتابخانهٔ نواب غفران پناه ابوالفتح بهرام میرزا بوده و از جمله مخترعات اوست که بانگشت خط ثلث را چنان باسلوب و نزاکت تمام مـی‌نـوشته که قلم از تعریف آن عاجزست‌وکمالات اوازحد تقریر وحیز تسطیر متجاوزست و از جمله ایـن قطعهٔکنایـه آمیز از طبع وقاد نواب میرزایی درباب ثلث نویسی او بانگشت مشهور می‌باشد .

شناسای رقوم هفت خط مولی نظام‌الدین
که مانند خطش در عرصهٔ افاق کم باشد
نویسد ازسرانگشت خط ثلث را یا رب
که‌دیدست‌اینچنین‌کاتب که‌انگشتش‌قلم‌باشد

مولانا‌محمدحسین ولد مولانایحیی مشهور بباغ دشتی از متأخرین خوشنویسان دارالسلطنه هراتست ثلث ورقاع و نسخ را بغایت خوش می‌نوشته‌کاتب مسلم بوده است .

مولانا حسین فخار شیرازی باتابکان منسوبست و از خوشنویسان دارالملك شیراز بوده او نیز کاتب مقررست .

میرمنشی حسین قمی والد مصنف والد ماجد راقمست اسم شریف ایشان شرف‌الدین‌حسین از جانب‌نواب کامیاب مالك رقاب جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسب مخاطب به‌میرمنشی شدند و باین اسم مشهور در افاق گشتند اول‌مرتبه‌در دارالسلطنه هرات‌منشی‌نواب غفران‌پناه سام‌میرزا [1] گشتند بعد از ان در زمان وکالت احمدبیك نورکمال [2] انشاء ممالك از دیوان اعلی بدیشان مفوض شد سه سال بآن خدمت اقدام داشتند و مدت پانزده‌سال‌وزیر و منشی جمله‌المناصب سرکار مغفرت پناه قاضی جهان [3] وکیل بودند و بعد ازان ممیز کل اعراب و اعراب و اخلاج ممالك محروسه‌گشتند و پس از

۱ ــ سام میرزا فرزند شاه‌اسمعیل و باشاهزاده القاس میرزا از یك مادر بوده‌اند سام‌میرزا شعر را خوش می‌سرود و در تربیت فضلا و شعرا سعی موفور داشت تحفهٔ سامی از او بسیار مشهورست وی در سال ۹۲۳ متولد شد. و در سال ۹۶۹ بزندان افتاده و در سال ۹۷۵ در قلعه قهقهه از این جهان درگذشته است. ۲ــ از بزرگان نورکمالیهٔ اصفهان بوده در عهد شاه طهماسب بوزارت دیوان اعلی رسید . شش سال بالاستقلال وزارت داشت و بعد از او قاضی جهان وزیر گشت . ۳ــ قاضی جهان سیفی حسنی جامع فضائل وکمالات بود از وزراء مشهور شاه طهماسب می‌باشد در سال ۹۶۰ از این جهان درگذشت .

آن وزیر کارخانهٔ خاصه شریفه درولایت شوره کل وچخورسعد[۱] بودند که نواب اسمعیل میرزا[۲] و شاهقلی سلطان استاجلو[۳] حکومت آنجا داشتند و بعداز گذشت آن هفت سال تمام بوزارت نواب شاهزاده عالم‌آرا سلطان ابراهیم میرزا در مشهد مقدس معلی اقدام داشتند و بعد از آن سه سال دیگر بجای آقا کمال‌الدین وزیر خراسان وزارت مشهد منور مقدس معلی و ولایات داشتند و ازآنجا که بدرگاه عالم پناه آمدند تا زمان حیات آن خسرو فرخنده صفات شب و روز در مجلس بهشت‌آیین ومحفل فلك‌تزیین بمجلس‌نویسی وکتابت متفرقه اقدام داشتند آنحضرت روح‌الله روحه در خط ثلث شاگرد مولانا حیدر مذکور بودند و ثلث ونسخ را بدرجهٔ اعلی رسانیدند ودر آخر بواسطهٔ انشاء رجوع بتعلیق فرمودند و درآن فن نیز تتبع مولانا درویش می‌نمودند و شکسته نسخ تعلیق بمزه و بمشابه‌یی می‌نوشتند که ارباب خط آنرا قطعه می‌نمودند و در انشاء فارسی و ترکی عدیل خود نداشتند وبغایت صاحب سلیقه و ماهر بودند و در کسب علوم بعد از اتمام مقدمات صرف و نحو ومنطق که دربلدهٔ طیبه کاشان پیش مولانا سلطان محمد صدقی استرابادی[۴] مباحثه نموده بودند در اردوی معلا شاگردی استاد البشر عقل

۱ــ ازمضافات آذربایجان‌ودارالاماره‌ایروان‌بوده‌است‌برخی‌نوشته‌اندهمان‌ایروانست

۲ــ شاه‌اسمعیل‌ثانی پس ازمرگ شاه طهماسب درسال ۹۸۴ پادشاه شد ودر۹۸۵ وفات یافت.

۳ــ شاهقلی سلطان یکان استاجلو از سرداران مشهور عهد شاه طهماسب بود در زمان حکومت محمد میرزا وی‌همراه او بخراسان رفت و این سردار نامدار همواره مورد توجه شاه بود اواخر عهد شاه طهماسب لله شاه عباس واميرالامراء هرات گشت و درعهد شاه‌اسمعیل ثانی بجرم حمایت حیدر میرزا در ۹۸۴ بقتل‌رسید وپسرش مرشد قلیخان جانشین وی‌گشت.

۴ــ مولانا صدقی از مشاهیر علما وشعرای عهد خویش بود شرح مطالع ازوست در سال ۹۵۲ ازاینجهان درگذشت.

حادی عشر میر غیاث الدین منصورشیرازی[1] کرده بودند و اکثر کتب‌هیأت و ریاضی را نزد آنحضرت مباحثه نمودند بعضی از مصنفات نواب میرزا باکتب معانی بیان مولانا تقی‌شیرازی که سرآمد شاگردان میر بود گذاردندو شرح تجوید و حواشی را با مرحومی خواجه جمال‌الدین محمود شیرازی گذرانیده بودند و در سلیقه شعری و بلاغت طبع ورای بدیهه مرتبه عالی داشتند امابآن اقبال نمی‌فرمودند اگر تمامی کمالات وحیثیات ایشانرا بادیگر صنایع و هنرها مثل نقاری و زرگری ونقاشی و جام بری ذکر نمایم مردم حمل بر نسبت بندگی وعلاقه فرزندی خواهند نمود لهذا بدین اکتفا نمودم و فضایل علمی ایشان بواسطهٔ شغل دنیوی و خدمت و ملازمت پادشاه صفوی مخفی مانده بود و از بدایت عمر و حیات تا نهایت اوقات با برکات آن حمیده صفات بیك قاعده و تیره گذران بود و جوانی وپیری یکسان در پیش ایشان از کثرت مجاهدات با نفس و ریاضات و طاعات و عبادات واجتناب از محرمات و مکروهات و سلامت نفس از اوان جوانی تا انتهای عمر و زندگانی وایام اشتغال وتقربات پادشاهی و تردد مجلس شاهنشاهی تا اوقات عزلت وانزوا وگوشه‌نشینی بیك روش بود چنانچه‌مرحومی‌مولانامعین‌الدین استرابادی[2] غفرالله له در قصیدهٔ مدح ایشان گفته .

بیت

سلیم‌النفس قمی میر منشی   خلاف بابویه در باب‌مانیست

۱ ــ امیرغیاث‌الدین منصوربن‌صدرالدین محمدحسنی‌حسینی دشتکی‌شیرازی از علمای بزرگ‌بوده‌درعهدشاه اسمعیل‌بصدارت رسیدتألیفات‌زیاد داردبسال۹۴۸ وفات‌یافته است.

۲ ــ معین الدین سلطان حسین از افاضل مشهور عهد خویش بوده معین تخلص می‌فرموده در بذله‌گوئی وهزل سرائی گوی از اقران ربوده اشعارش شیرین و بامزه است در خدمت سلطان‌ابراهیم میرزایی جاهی معزز و محترم می‌زیسته است.

القصه صاحب نفس قدسی و اخلاق ملکی بودند اکثر روزهای دراز در تابستان بوضوی صباح نماز عشا میگزاردند وبیشتر ایام متبرکات وروز پنجشنبه روزه می‌داشتند و هرگز بی‌وضو نبودند و متصل بتلاوت کلام‌الله مشغول بودند و در سرعت کتابت ید طولائی داشتند ودر علم سیاق ایشان را مهارت تمام بود و در آن عمل وفن دستور محاسبان زمان بودند وشکسته ونسخ تعلیق آمیز و تعلیق را کس بخوبی ایشان ننوشت و در آن باب مخترع بودند و طرز نوشتن و روش خط از اول تاآخر بیك قاعده بود و در مدت العمر تغییری بواسطهٔ پیری در خط ایشان نشد سن شریف آنحضرت هفتادو شش سال، در آستانه امامزاده واجب‌التعظیم والتکریم عبدالعظیم علیه‌التحیة والتسلیم در شب جمعه هفتم شهر ذیقعدةالحرام عام تسعین و تسعمائه از دار فنا بجنت سرای بقا ارتحال فرمود استادی مولانا عبدی جنابدی[1] در تاریخ فوت آنحضرت گفته :

سپهر شرف میر منشی که بود — فلك را سر قدر بر پای او
چو ازگلشن دهر دلگیر شد — ریاض جنان گشت مأوای او
چو تاریخ جستم ز پیر خرد — بگفتا « بهشت برین جای او »

در درون آستانه مقدسه مذکوره مدفون شد علیه الرحمة و مغفرة واسعه .

میرنعمت‌الله پسرزاده میرعبدالوهاب تبریزی مشهورست که ازاکابر سادات ونقبا و فضلا بوده، در زمان سلاطین آق قوینلو بسیار مطاع گردیده و میرنعمت‌الله باخلاق حمیده و اوصاف پسندیده معروف و مشهور و بسلامت نفس موصوفست خطوط ثلث ونسخ راخوب می‌نویسد اما شکسته

۱ــ عبدی گونآبادی ازشعرای زمان شاه‌طهماسب صفویست ومداح سلطان‌ابراهیم میرزاجاهی بوده است مثنوی گوهر شهوار ازوست .

تعلیق امیر نیز بسیار با مزه است و مطلقا در پیری تغییری در خط ایشان نشد بعد از واقعهٔ دارالسلطنه تبریز که بدست رومیان افتاد شیخ‌الاسلام بـلدهٔ کاشان گشتند بعد از آن چهار سال قاضی‌القضاة دارالسلطنه اصفهان شدند.

مولانا علی بیگ ازدارالسلطنه‌تبریز بود وازخوشنویسان مشهورست خطوط را بغایت نازك و شیرین و صاف می‌نوشت اکثر کتابه‌های مساجد و عمارات مجدد دارالسلطنه تبریز بخط اوست .

مولانا شیخ‌کمال سبزواری شاگرد مولانا عبدالحی است خطوط سته را خوش می‌نوشت و همیشه‌بکتابت کلام ملك‌علام و ادعیهٔ‌دوازده‌امام اشتغال تمام داشت و فقیر در شهور سنه خمس و ستین و تسعمائه در مشهد مقدس رضیه رضویه علی شرفها الصلوة‌والسلام والتحیة ادراك ملاقات او نمـودم پیر نورانی بود کتابه‌های درون روضهٔ مقدسه بخط اوست .

مولانا علی‌بیگ تبریزی[۱] از خوشنویسان تبریزست راقم درشهور سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه در دارالسلطنه تبریز بادراك ملاقات او فایز شدم بغایت آدمی صفت و خوش صحبت بود خطوط او بـر اکثر عمارات مساجد مجدد دارالسلطنه مذکورست .

مولانا مقصود خواهر زاده میر مفتول‌بند[۲] تبریزی بـوده و بغایت خوش می‌نوشته کتابهٔ عمارت مسجد میرمفتول‌بند درحوالی چرنداب[۳] تبریز بخط اوست وی به‌هند رفت .

میر نظام‌الشرف ازاعاظم سادات‌موسوی و از اجلاء اکابر دارالسعاده

۱ــظاهراً همان علی‌بیگ می‌باشد که پیش ازمولانا شیخ‌کمال نوشته شده‌است.

۲ ــ میرمفتول‌بند نامش میرحسن بوده و شعر نیز می‌سروده است وفـاتش در سال ۹۹۲ اتفاق افتاده و مزارش در چرنداب تبریز بوده.

۳ ــ چـرنداب از محلات تبریزست و قبرستان آنجا مشهورست .

ابرقوه بود جمع بین‌الخطوط نموده بود هم خط نسخ و ثلث و هم تعلیق را با مزه می‌نوشت فضیلت و مولویت داشت شیخ‌الاسلام و قاضی‌القضاة ابرقوه و چهارداندگه فارس و بوانات بود وی متخلق باخلاق جلی و به‌کمالات معنوی آراسته سلیقهٔ انشا هم داشت و در عبارت آرایی و عربی دانی نظیر نداشت فوتش در حوالی گنجه در معسکر همایون اثر فی‌شهور سنه خمس و تسعین و تسعمایه .

قاضی محمدباقر از آدمی زادگان و قضاة خطهٔ طیبهٔ اردوباد[1] بود و قضای آن ولایت بدو متعلق بود طالب علمی کرده و کمالات بسیار داشت شعر را نیز نیکو می‌گفت و در آن فن استاد عصر خود بود و درخط سرآمد بود خطوط سبعه را خوش می‌نوشت .

مولانا میرزا علی جامع کمالات و حاوی حیثیات بسیارست در عنفوان جوانی در اندك زمانی نمایان شد و از علوم متداوله مستغنی گردیدو شروع در علم فقه و حدیث نمود و در علم لغت و پیروی لغات و عربیت بلندمرتبه گردید کم کسی مثل وی تتبع آنها نموده باشد منشی بی مثل و مانندست و در علم تجوید و قرائت همچو او کسی ماهر نه و برخواندن و نوشتن فقرات و عبارات عربی و خطبه‌های نیکو دیگر مثل او قادر نه و در علم قرائت استاد فن وخطابت بلبل خوش الحان انجمنست خطوط ثمانیه جمع ساخته هریك را بهتر از دیگری می‌نویسد ، درکتابت یدطولی و در انشاو عبارت مرتبه اعلی داردو فصاحت و بلاغتش درجهٔ قصوی یافته اکثر کتب و احادیث وفقه و ادعیه را بخط نوشته و مباحثه و تصحیح و تحشیه نموده و هیچکس آن کار نکرده و آثار کمالات ایشان بسیارست و شاهد عدل بران حجج وصکوك و قبالات و امثله علیه عالیه دیوان‌الصدارةالسامیه‌الانجوئیه

۱ ــ اردوباد از شهرهای آذربایجان و برکنار رود ارس واقع شده است .

المطاعیه است که بقلم خجسته رقم او در ایران منتشر گشته وی از بلده طیبه سلطانیه است و قضای آنجا با طارمین [۱] باو متعلق است .

مولانا علاء بیگ تبریزی [۲] از خوشنویسان مقرر دارالسلطنه تبریز بود شاگرد مولانا علی بیگ است کمالات بسیار داشته او به هند رفت.

مولانا علیرضا تبریزی شاگرد مولانا علاء بیگ تبریزیست صاحب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده است بعد از فترت رومیه شومیه [۳] وخرابی دارالسلطنهٔ تبریز بدارالسلطنه قزوین آمده در آن بلده توطن اختیار نموده و درمسجد جامع آنجا رحل اقامت انداخته بکتابت اشتغال نمودند کتابه‌های مسجد جامع آنجا بخط اوست و چند مصحف درآنجا تمام نمودند وباقی حالات وی درپهلوی خوشنویسان نسخ تعلیق سمت تحریر خواهد یافت .

حسن بیگ ولد مرحومی حسن بیگ سالم است وی از تبریزست و شاگردی مرحومی مولانا علاء بیگ تبریزی نموده آثار نجابت و آدمی - زادگی و نامرادی و از خود گذشتگی ازو ظاهر و مترشح است او نیز بعد از تلاطم دارالسلطنه تبریز بعراق آمده گاهی در اصفهان و اکنون در دارالسلطنه قزوین بمشق و کتابت اشتغال دارد و در مسجد جامع قزوین بکتابت اقدام می‌نماید خطش کم از استادان سته نیست مصاحف بخط او را اهل تجارت باطراف واکناف ربع مسکون می‌برند و بقیمت اعلا هدیه می‌دهند .

مولانا فغان‌الدین بلبل در دارالسلطنه اصفهان نشو و نما و کسب

---

۱ ــ طارمین ولایت گرمسیرست بر شمال سلطانیه.　۲ ــ علاء الدین بن شمس الدین حافظ التبریزی.　۳ ــ بعد از قتل سلطان حمزه میرزا در سال ۹۹۴ تبریز واطراف آنرا جعفر پاشا که ازطرف عثمانی برای فتح آنجا آمده بود تصرف کرد وبلاد آذربایجان در تصرف سپاهیان عثمانی تا سال ۱۰۱۲ باقی بود تاآنکه شاه عباس درین سال لشکر بدانجا کشید و آذربایجان را فتح کرد .

کمالات وهنرها نموده و خط ثلث ونسخ و رقاع را بـرطاق بلند نهـاده و بسیار با مزه و نازك می‌نویسد اگرچه‌بلند پروازیها دارد اما نمی‌تواند خـود را از مملوکیت و رقیت خلاص سازد و جهت رفع خجالت گـاهـی اسم خود را اصفهانی می‌نویسد وبعضی اوقات بـلبل رند و تجاهل‌می‌نماید که کسی پی بآن نبرد واز دو شاهد عادل خلاصی نمی‌یابد یکی سیاهی ودیگر نام بلبل ومعهذا از مالکش وارث بسیار مانده و بهر شهر ومملکتی که‌رفت یکی از آنها او را پیدا کرده در معرض فروختن دارند و او بااین‌همه‌حالت و استعداد از شومی‌بخت سیاه در هیچ‌شهری سفید نمی‌تواندشدوی‌شاهنامه را بسیار خوب می‌خواند و تتبع مولانا علیرضا تبریزی میکندوگـاهی مشق نسخ تعلیق کرده قطعه‌ها بر کاغذهای حل‌کاری کرده مینویسد ، امـا صورت ترقی ندارد مدتی در میدان قم آشیانه داشت و بقطعه نـویسی و شاهنامـه خوانی اشتغال مینمودناگاه غوغا وهنگامه را برطرف‌نموده عزم دارالسلطنه قزوین نمود .

بیت

بلبل بناله‌بلدۀ قم راوداع کرد　　　کاین‌شهر را ترانۀ او ناپسندبود

فصل دوم

در ذکر خوشنویسان تعلیق

برمرآت حقایق نما ظاهر وهویدا باشدکه خط تعلیق‌از رقاع وتوقیع مأخوذست و خواجه تاج سلمانی که اصفهانی بوده واضع آنست و قبل از آن یکچند شکسته می‌نوشته و خط درست تعلیق در میان نبوده او درست کرده و بنزاکت و رعنایی نوشته چون نوبت بخواجه عبدالحی منشی رسید قاعده و نزاکت و اسلوب پیداکرد و سلسله تعلیق نویسان و شجرهٔ ایشان باین دو استاد میرسد.

خواجه عبدالحی از دارالمؤمنین استرابادست دو روش خط او در میانست یکی در نهایت رطوبت وحرکت که مناشیر و احکام سلطان سعید شهید میرزا ابوسعیدگورکان[1] را بدان روش نوشته و منشیان خراسان مثل مولانا درویش ومیرمنصور وخواجه جان جبرئیل وغیره بدان‌طرز نوشته‌اند

۱ــ ابوسعیدبن‌سلطان میرزا محمدبن‌میرانشاه درسال۸۷۳ درجنگ با ازون‌حسن گرفتار شده بقتل رسید هیجده سال در ماوراءالنهر و غزنه وکابل و سیستان وخوارزم پادشاهی کرد.

و دیگری در کمال استحکام و پختگی و اصول و چاشنی که احکام پادشاه مرحوم حسن بیگ و سلطان یعقوب و سایر سلاطین آق قوینلو را بدان طرز نوشته و منشیان عراق سیما شیخ محمد تمیمی و مولانا ادریس و غیر هما تتبع ایشان نموده‌اند خواجه عبدالحی در انشاء میرزا سلطان ابوسعید مشهور آفاق گشت در فن خود یاقوت عصر بوده وکسی بدو نرسیده و شیخ محمد تمیمی شاگرد وی بود و در آخر حقوق شاگردی وی را فراموش کرده بعقوق مبدل ساخت و در مجالس سلاطین گفت که بهتر از خواجه مینویسم خواجه او را نفرین کرد وبنفرین خواجه فوت شد خواجه تااوایل ظهور دولت خسرو جلیل ابوالبقا شاه‌اسمعیل در حیات بود اما بواسطهٔ کبرسن وپیری منزوی گشته در تاریخ سنه سبع و تسعمایه در دارالسلطنه تبریز فوت شد درسر خیابان تبریز حظیره‌یی ساخته مشهور بعبدالحیه است مدفن‌وی در آنجاست .

مولانا حاجی‌علی‌منشی استرابادیست ازشاگردان نیك‌خواجه‌عبدالحی است و درهرات منشی کپك میرزا [1] شده باستراباد آمد و بعضی اوقات

۱ ــ محمدمحسن‌میرزامشهور به‌کپك میرزا از فرزندان سلطان‌حسین میرزا بایقرا بود حاکم ابیورد شد با برادر خود ابوالمحسن‌میرزا حاکم مرو متفق شده علم‌مخالفت افراشتند و باپدر جنگ کرده شکست خوردندکپك میرزا فرارکرده باستراباد رفت و آنگاه بازگشته از طرف پدر عفو شده حاکم مشهدگردید و دگربار عصیان ورزیده باز مورد عفو قرارگرفت با آنکه سلطان حسین‌میرزا در سال ۹۰۶ از این‌جهان درگذشت وی همچنان‌فرمانروای مشهد بود تاآنکه درسال ۹۱۳ محمدخان شیبانی از ماوراءالنهر عازم تاخت خراسان گردید و محمد تیمور میرزا و عبیدالله‌سلطان را با سپاه فراوان روانه مشهدکرد ابوالحسن میرزا در اینوقت پیش برادر بود و با هم لشکر آراسته به جنگ اوزبکان رفته شکست خورده اسیرشدند آنانرا دست بسته پیش محمدخان‌برده کشتند .

منشی شیروان و گیلان هم شد .

خواجه جان طغرائی شهرت وی بطغرائی از آنست که طغرای مناشیر و احکام را بسیار خوب مینوشته وی از قزوین بوده است .

مولانا شیخ محمد تمیمی ولد خواجه جان است انشاء سلاطین ترکمان کرده اما شهرت به تمیمی داشته این قطعه را ظرفا جهت او گفته‌اند .

بگو لعاب نقد خواجه‌جان را که خط مشکل آسان می‌نویسد
چه منشی آنکه طغرای نشانها بخون پادشاهان می‌نویسد
بهر دیوان نهد پای مبارك انارالله برهان می‌نویسد

مولانا ادریس مرد دانشمند بوده در انشاء مهارت تمام داشته خط او اگرچه نازك و رعنا نیست اما اسلوب و اصول خوب دارد انشاء حسن پادشاه[1] و رستم پادشاه[2] و الوندبیگ[3] کرده است .

مولانا درویش عبدالله از خراسان بوده اصلش بلخیست و همیشه درویش عبدالله بلخی می‌نوشته بغایت خوشنویس بوده اگرچه بعضی اورا بهتر از خواجه عبدالحی میدانند اما هر کدام روشی دارند و هردو بی‌قرینه بوده‌اند و معاصر یکدیگرند و مولانا درویش انشاء اولاد میرزا سلطان ابوسعید ومیرزا سلطان حسین بایقرا[4] و اولاد او وشاهی‌بیگ‌خان اوزبك[5] نموده بخدمت خواجه‌عبدالحی بطریق‌شاگردان بسر می‌برده مولانا در زمان

---

۱ ـ حسن بیگ‌بن علی‌بیگ‌بن عثمان‌بیگ‌بن قتلغ بیگ‌بن علی بیگ‌بن پهلوان بیگ بن حاجی بیگ‌آق قویونلو در سال ۸۸۲ در تبریز وفات یافته یازده سال و کسری پادشاهی کرد. ۲ـ رستم بیگ‌بن مقصود بیگ‌بن حسن‌بیگ درسال ۸۹۷ در تبریز بسلطنت برخاست‌پنجماه ونیم پادشاهی کرد بدست احمدبیگ‌بن‌اغرلو‌محمدبن حسن‌بیگ بقتل رسید. ۳ـ الوندبیگ‌بن یوسف بیگ‌بن حسن‌بیگ درسال ۹۰۳ در تبریز بسلطنت رسید ودر سنه ۹۱۰ در دیار بکر ازین جهان درگذشت. ۴ ـ

←

سعید دارین میرزاسلطانحسین سرآمد زمان ومسلم ایران و توران گشته شاگردان او خواجه جان جبرئیل و میر منصورمنشی نیز خوب نوشته‌اند.

حکایت: مشهورست که نوبتی شابیگ خان اوزبیگ کتابتی بمولانا درویش فرمود که بیکی از سلاطین ترکستان بنویس و قدغن تمام در اتمام آن‌نمود. اتفاقاً مولانا را فرصت نوشتن آن نشد وخان کتابت را طلبیدمولانا مضطرب شده نتوانست اظهار معذرت نماید طومار کاغذ سفیدی‌بیرون‌آورده شروع در خواندن‌مضمون کتابت نمود چنانچه اهل مجلس‌وحضار تعریفات بسیارکرده تحسین نمودند بعضی از مقربان‌که نزدیك‌بودند تعجب‌نمودند.

چه نامه صفحه‌یی ازنور دیدند ز سودای سوادش دور دیدند
چو روز وصل از ظلمت مبرا چو آئینه صفا بخش و مجلا
بجای ظلمتش انوار باهر دروصد معنی مستور ظاهر
زنور باطن و سودای عنوان بظلمت جا گرفته آب حیوان

بالاخره حقیقت قدرت و حالت مولانا را عرض نمودندکه طومار سفید نا نوشته را چنین‌گذرانیده، خان را خوش‌آمد وصله و جایزه بوی شفقت‌کرد، مولانا در همان مجلس قلم برداشت و کتابت را همانطریق نوشته تسلیم نمود.

خواجه میرمحمد منشی قمی از شاگردان سرآمد خواجه عبدالحی منشی است در غایت رطوبت و حرکت و پختگی مینوشته و منشی رستم

←

سلطان حسین‌بن میرزامنصوربن بایقرا در ۸۴۲ متولد گشت در سال ۸۷۵ پادشاه‌شد هفتاد سال‌عمرکرد در سال ۹۱۱ ازاین جهان درگذشت. ۵ ـ شاهی بیگ‌خان‌بن بوداغ سلطان‌بن‌ابوالخیر خان بسال ۹۰۴ در ماوراءالنهر بپادشاهی برخاست بعد از مرگ سلطان حسین میرزا خراسان راتصرف‌کرد در ۹۱۶ شاه اسمعیل باوی جنگ‌کرد او را بکشت و برخراسان مستولی‌گشت.

پادشاه گشته مناشیر و احکام پادشاه مذکور بخط اوست.

حکایت: مشهورست که رستم پادشاه را بازترلانی طرفه بوده که بسیار تعلق خاطر داشته آن باز رنجور گشته وبسرحد انتقال و ارتحال رسیده رستم‌پادشاه ساعت بساعت یکیك از مقربان وپروانه‌چیان را به‌جهت تحقیق و خبرگیری بر سر آن میفرستاده و میگفته هرکه خبر فوت باز را بیاورد او را بقتل‌میرسانم تا آنکه خواجه میرمحمد منشی رابقدغن فرستاده رسیدن خواجه و پرواز روح باز بآشیانهٔ عقبی مقارن افتاده خواجه برگشته عرض کرد که باز بر روی زمین افتاده و بالها گشاده وگردن کشیده و از دامگاه حیات رمیده رستم میرزا را با وجود آن طیش وحدت و تعلق از تقریر خواجه بسیار خوش افتاده وباز را فرمود دفن‌کردند خواجه میرمحمد بعد از رستم‌میرزا ترك ملازمت سلاطین‌کرده در قم منزوی‌گشت سایر حالات و اشعار او در تذکرةالشعراء ایراد یافته.

خواجه عتیق منشی ازخطهٔ طیبه اردوبادست بسیار پخته وکنده (بضم کاف) می‌نوشته و درانشا آت‌نواب جمجاه‌صاحبقران‌گیتی ستان علیین‌آشیان شاه‌اسمعیل ترقیات‌کلی نموده و طغرای شاهی را که اکنون همچنان در میانست او پیدا کرده بعد از استعفا از ملازمت متولی مشهد مقدس معلی مزکی شد و سالها درآن عتبه علیه و سدهٔ سنیه بسر میبرده و عمارت عالی بجهت مقبرهٔ خود ساخته‌که آن مقبره در جنب مدرسهٔ شاهرخی واقعست و رقبات خود راکه در آنجا داشت برآن وقف نمود.

نواب میرعبدالباقی از دارالعباده یزدست و ازاولاد عارف ربانی شاه نعمت‌الله ولی [۱] است سالها منصب صدارت و وکالت پادشاه جلیل

---

۱ ــ نورالدین سیدنعمةالله از مشاهیر عرفا و شعرای کرمانست صاحب کرامات بود. تألیفات بسیار دارد میلادش در سال ۷۳۱ و در سنهٔ ۸۳۶ در ماهان کرمان که اکنون مزار اوست از اینجهان درگذشته است.

شاه اسمعیل نمود تعلیق را بسیار خوش مینوشته و بنزاکت وپختگی خط او کم ملاحظه شده احکام واسناد مشایخ وموالی دارالعبادهٔ یزدبخطشریف آنحضرت مشاهده شد .

مولانا ادهم از قصبهٔ فاخرهٔ ابهر[۱] بوده یکچند انشاء دیوان نواب همایون علیین آشیان شاه طهماسب‌نمود درسال دویم‌ازسلطنت‌آن‌اعلیحضرت فردوس منزلت‌به‌بی‌التفاتی قاضی جهان وکیل[۲] بدست‌دَمری سلطان شاملو[۳] مقتول شد و استخوانش را بعد از مدتی بکربلای معلا نقل نمودند اصلش عرب بوده و از مادر بمالك اشتر[۴] میرسید و ازجانب پدر باحمد غزالی[۵].

مولانا ابراهیم‌ازخوشنویسان مقررست واوراثالث خواجه عبدالحی و مولانا درویش میتوان‌گفت او خط را بغایت نازك و صاف ساخت از استرابادست مدتی انشاءآستانهٔ مقدسهٔ عرش‌منزله نموده بعد از آن مدتی دیگردر دارالمؤمنین قم‌کتابت‌کرده واین دوبیت بخط نسخ تعلیق‌برعنوان

۱ــ میان قزوین وسلطانیه واقعست. ۲ــ قاضی جهان‌سیفی حسنی قزوینی از وزرای معروف شاه طهماسب و ارباب قلم بود پانزده سال وزارت‌کرد در سنهٔ ۹۶۰ برحمت‌یزدان واصل شد. ۳ ــ دمری سلطان از امرای مشهور شاه طهماسب بودو در جنگ باعبیدخان اوزبك درسال ۹۳۴ کشته شد. ۴ ــ مالك اشتر از اصحاب حضرت رسول اکرم بسیار دلاور و جنگجو بود در ایام حیات براکثر شهرهای بزرگ حکمرانی‌کرد در سال ۳۸ حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام او را والی مصر فرمود معاویه‌دهقانی رابر آن‌داشت که‌در راه‌مالك‌را مسموم‌کرد. ۵ــ مجدالدین‌ابوالفتوح احمد غزالی برادر حجةالاسلام امام غزالیست در فقه تالی برادر بودگویند بعد ازآنکه امام غزالی ترك تدریس نظامیه‌گفت وی بجای برادر نشست لکن شوق وعظ براوغالب بود . ویرا صاحب‌کرامات و اشارات دانسته‌اند‌کتاب احیاءالعلوم را مختصر ساخت تألیفات بسیار دارد ازوی اشعار فارسی درکتب ورسائل دیده شده درسال ۵۱۷وبقولی ۵۲۰ در قزوین وفات یافته است .

در درگاه کاشی کاری آستانه مقدسهٔ منوره متبرکه‌حضرت معصومه صلوات‌الله علیها بخط اوست .

الـهی بحق بنی فـاطمه که برقولم ایمان کنی‌خاتمه
اگر دعوتم ردکنی ورقبول من ودست ودامان آل‌رسول

گاهی نیز شعر می‌گفت این مطلع از نتایج طبع اوست .

منم جا داده در صحرای دل مشکین غزالی را
برآورده بخونـاب جـگر نـازك نهالـی را

مولانا سلطان محمود ولد مولانا ابراهیم است او نیز بروش پـدر خوش می‌نوشته و شعر نیز میگفته و نجاتی تخلص میکرده ازوست .

بیت

دو دمسازیم ما همدم بکنج درد وغم با هم
که مینالیم از درد جدایـی روز و شب با هم

مولانا اسمعیل او نیزپسر مولانا ابراهیم مذکورست تعلیق راخوب مینوشته و شعر نیز میگفته این بیت ازوست .

آمـد بهار و هر طـرفی صوت بلبلست
ساقی بیار می که عجب مـوسم گلست

میرمنصور از استرابادست و بغایت خوش مینوشته و روش مولانا درویش را داشته .

میرقاسم ولد میرمنصور او نیز خوشنویس بوده در وقتیکه نواب همایون پادشاه بایران آمد[1] او ملازم ومنشی آن پادشاه شده همراه وی بهند

---

۱ ــ همایون‌بن‌بابر پادشاه‌هنددرسال ۹۳۷ پس‌ازپدرپادشاه شددرسال ۹۴۹ همایون با شیرخان افغان جنگ کرد شیرخان بروی غالب گشت همایون چون اوضاع رانامساعد دید متوجه قندهار شده و ازآنجا عزیمت بایران نمود و بـه شاه طهماسب پناه آورد
←

رفت و بعد از رحلت پادشاه مذکور یکچند ملازمت خلف صفدر او شاه جلال‌الدین‌اکبر نمود .

مولانا بهاءالدین‌حسین مشهدی منشی آستانه سدردمرتبه‌بوده وبسیار خوش می‌نوشت و خط او برابری بخط سایر استادان می‌نماید .

مولانا محمدقاسم‌ولدمولانا بهاءالدین حسین منشی او نیز بروش پدر خوش می‌نوشت .

خواجه نصیر او نیز منشی بود و خوش مینوشت .

خواجه اختیارمنشی از دارالسلطنه هرات بود بغایت نازك و صاف می‌نوشت آثار ازو بسیار مانده و قطعه بیشمار نوشته مدت سی‌سال در دارالسلطنه هرات بانشاء پادشاه سکندر نشان سلطان محمدپادشاه که در آن اوان میرزای خراسان بوذ اقدام نمود مولانا از هرات بیرون نیامد و سفری نکرد .

مفخر زمان میرزا شرفجهان ولد نواب قاضی‌جهان بسیار پخته ونازك وصاف می‌نوشتند و روش مولانادرویش داشتند .

میرزا روح‌اللهولد مشارالیه او نیز بروش پدر می‌نوشته و بغایت خط او صاف و پخته و بامزه بوده شرح حالات پدر و پسر در تذکرةالشعرا ثبت شده است .

حسنعلی‌بیگ عربکرلو از قورچیان خاقان جنت مکان شاه طهماسب بود پسر خواجه‌شاهقلی‌بیگ وزیر قورچیان خاصهٔ شریفه بود و خوش و بامزه می‌نوشت وکمال استعداد داشت و قطعه نویس بود خط او را بهمه

→

شاه طهماسب اورا یاری فرمود وباتشریفات فراوان به‌هندبازگردانید هنگامی‌که همایون بهند بازگشت با اجازت شاه بسیاری از ارباب هنر و حرف را باخویش بهندوستان‌برد همایون در سال ۹۶۲ از بام افتاد و از این‌جهان درگذشت .

جا بردند .

خواجه میرك منشی از سادات کرمان بود وی انشاء سیدالسلاطین و اکمل‌الخواقین شاه طهماسب‌نمود تعلیق را خوش می‌نوشت و کمال‌استعداد داشت در شهور سنه ثلث و اربعین و تسعمائه در ری رحلت نمود .

محمدبیگ بعد از خواجه میرك منشی شد وی از احفاد خواجه شیخ محمدکججی[1] است که در خطهٔ تبریز بقعه دارد و پسر زادهٔ میر زکریای وزیرست وی تعلیق را خوش می‌نوشت و دو مرتبه منشی شد در شهور سنهٔ اثنی و ثمانین تسعمائه درقزوین رحلت‌نمود .

میرزاکافی نسبت وی بسلطان‌المحققین‌و استادالفضلاءالمتبحرین خواجه نصیرالدین محمد طوسی قدس سره[2] می‌رسد آباء واجداد او همیشه در آذربایجان قاضی و از اهل شرع بودند وکمال استعداد و علم و رشاد داشت و در انشاء و محاورات‌وعبارات بی‌نظیر بود تعلیق وشکسته راخوش می‌نوشت اگرچه منشی بود اما مصاحبت و اعتبارات تمام بشاه جنت مقام داشت در شهور سنه تسع و ستین و تسعمائه در قزوین رحلت نمود در مشهد مقدس معلی مدفون گشت بعد ازاو باز انشاء را بمحمدبیگ دادندوی دوسال دیگر انشاء نمود .

میرقاسم‌منشی از دارالمؤمنین استراباد بود خوش مینوشت وخیلی کمالات داشت و جمع‌الخطوط نموده بود مدتی درمجلس بهشت‌آیین‌تقرب تمام داشت .

قاضی‌الوبیگ‌اردوبادی اسمش قاضی‌عمادالاسلام است اونیزشجره

---

۱ ــ خواجه محمدکججانی تبریزی از اقطاب بود فضائل بیشمار داشت در سال ۶۷۷ از این‌جهان درگذشت. ۲ــ مشهورتر از آنست‌که در مقام وی‌چیزی نگاشته‌آید وفاتش در سال ۷۷۲ اتفاق افتاده است .

نسبت رابخواجه نصیرالدین‌محمد علیه‌الرحمه میرساند منشی بی‌بدل بود و قرینهٔ خود نداشت و در خطوط سته و خط تعلیق سرآمد روزگار بود فقیر تا باین‌وادی افتاده‌ام و بخدمت این حضرات رسیده‌ام منشی‌بخوش ادراکی وعبارت آرائی او ندیده‌ام وی طالب علمی و فقاهت نیز داشت و قضای اردوباد وآن سرحد و ولایات باو متعلق بود وفقیه اوقاف سرکار چهارده معصوم صلوات‌الله‌علیهم اجمعین راکه‌نواب مغفرت پناه شاهزاده سلطانم[1] کرده اوبخطرقاع نوشته در اواخر عمر قاضی یك‌دوسه سال دردارالسلطنه قزوین در خدمت اشرف میبود چون خوش قد و بلند قامت بود شاه جنت مکان در بدیهه جهت اوگفته بود .

بیت

قاضی اردوباد سخت کسیست بر مثال یکی درخت کسیست

و با والد ماجد راقم از قدیم مصاحب و مربوط بود و سعادت همسایگی وقرب جوار نیز دست داده بود و بطریق شاگردان از فقرات و منشآت ایشان مستفید و بهره‌مند می‌شد بغایت خوش صحبت و پرمعرفت وحکایت بود در شهور سنه ثلث وسبعین و تسعمائه در قزوین رحلت‌کرد .

موسی بیگ اصلش اگرچه‌ترك است اما صاحب کمالات و حیثیات بود و نویسندگی را با خوش نویسی جمع‌کرده بسیار خوش می‌نوشت و در فن نویسندگی نیز عدیل نداشت و مدتی در دفترخانهٔ همایون می‌بود تا آخر وزیر دارالارشاد اردبیل گشت و درآنجا رحلت نمود .

قاضی عبدالله خویی جامع اکثر حیثیات و استعدادات بود تعلیق را

۱ ــ مادر شاه سلطان محمد بود ، دختر موسی سلطان موصلوی ترکمان از امراء بزرگ بایندریه در آغاز سلطنت سلطان محمد بدست اجامرهٔ امراء در قزوین خبه شد .

با مزه نوشتی و نسخش باکمال ولطافت ونزاکت بودی منشی بی‌بدل بـود در فارسی و عربی و ترکی ماهر بود وقرینهٔ خود نداشت و در اوایـل در دارالصداره مثال نویس شد وبعـد از آن بمجلس اشرف افتاد و بتحریـر انشاء وبعضی اوقات بر آنخدمت انشاء اشتغال داشت کتابات ترکی را او مینوشت رساله‌یی در واجبات ترکی باسم سامی شاه عالی نوشته وی‌قاضی زادهٔ بلدهٔ ٠ وی است قضای آنجا تعلق بوی داشت پـدرش قـاضی سعدالله قاضی خوی و سلماس بوده وفضیلت داشت و شعر ترکی وفارسی راخوب میگفت از جمله این رباعی ترکی از اشعار اوست رباعی .

قاضی نه یمان شکسته حال اولمش سن

بیر بدر فراقدن هـلال اولمش سن

سن بلبل ایدین گلندن آیـری دوشدن

دیلین دوتلوب گورنجه لال اولمش سن

هنگام‌مراجعت شاه سکندرشان‌شاه سلطان محمد وشاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا از خراسان و مشهد مقدس در حوالی سبزوار در شهر شوال سنه احدی و تسعین و تسعمائه رحلت نمود .

خواجه مجدالدین ابراهیم از دارالملك شیراز ست خیلی جامـع کمالات و حاوی استعداداتست و تعلیق را پاکیزه و با مزه بروش استادان شیراز مینویسد و مدتی وزارت شاهزاده شهیده پریخان خانم[1] نمود در آن خدمت مدد او بمسلمانان می‌رسید و خدمت سادات و اهل علم می کرد بعد از واقعهٔ شاهزاده مدت بیست سال دردارالسلطنهٔ قزوین منزوی بود وعزلت

---

۱ ــ پریخان خانم دختر شاه طهماسب بعد از مرگ برادر خـود اسمعیل میرزا و جلوس شاه سلطان محمد بدست ملازمان خلیل خان‌که از امراء مشهور بودبخبه‌کشته شد وی از زنان عاقله و جسور و متهور بود .

اختیار کرده بصعوبت اوقات می‌گذرانید درشهور سنه اربع والف درقزوین رحلت نمود در آنجا مدفون گشت .

میرزا احمد ولد مرحومی میرزا عطاءالله اصفهانیست که مدتی وزیر شاه جنت مکان علیین آشیان شاه‌طهماسب در کل ممالك آذربایجان و شروان بوده ولی چون مستعد و اهل بود تعلیق را خوب می‌نوشت و شعر را نیز خوب می‌گفت آخر وزیر مرشد قلیخان چاوشلو شد و در جنگ تربت بدست برادر زادهٔ خود بتفنگ کشته شد فی‌شهور سنه تسعین وتسعمائه .

خواجه ملك محمد منشی از دارالسلطنه هرات بود خویش نزدیك خواجه اختیار منشی هروی‌بود شاگردی خواجه کرده خوشنویس مقرر شده بود اما سلیقهٔ انشاء و دیگر استعداد نداشت مدت هشت سال‌انشاء دیوان‌شاه سکندر شان سلطان محمد شاه کرد و در جنگ ترکمان و تکلو با شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا در صاین قلعه[1] نا پدید شد .

میرزا محمدولد علی بیگ سرخ بودعمش زینل کرمدتی در دفترخانهٔ همایون دفتر قرا الوس را داشت ایشان از اقوام میرزکریاکججی اند میرزا محمد دختر زادهٔ خواجه میرك منشی بود بدان نسبت و خویشی مدتی در دارالانشاء خدمت نمود و از آنجا بمجلس اشرف افتاده و مدتی خدمت انشاء کرد و در زمان شاه‌اسمعیل مصاحب ومنشی الممالك شد و بعد از آن در زمان شاه سکندرشان[2] بعضی‌اوقات دراوایل‌وزیر عراق و ممیز درجزین[3] گردید و در دیگرایام مستوفی‌الممالك آن پادشاه ومصاحب وانیس شاهزادهٔ قمرلقا سلطان حمزه میرزا شد و بعد از قتل سلطان حمزه‌میرزا بوزارت اعظم شاه سکندر شان سرافراز شد ودر زمان دولت‌ابد پیوند شاه‌مالك‌رقاب

---

۱ ــ در جنوب مراغه واقعست وناحیه‌یی کوهستانی و دارای قراء متعدد میباشد.

۲ ــ مقصود شاه سلطان محمد میباشد. ۳ ــ در جزین قصبه‌ایست در همدان.

قمر رکاب شاه‌عباس‌خلدالله ملکه‌ابد اووکالت مرشدقلیخان چاوشلوگرفتار شد و بمبلغی کلی جریمه رسید و بعد ازفوت‌مرشدقلیخان[۱] ششماه باز وزیر اعظم شد تا در شهور سنه سبع و تسعین و تسعمائه در وقت مراجعت از خراسان بقتل رسید وی خوش می‌نوشت و سلیقه شعر هم داشت .

میرزا محمد حسین ولد مرحومی میرزا شکرالله اصفهانی مشهورست که در زمان خاقان جنت مکان[۲] مستوفی‌الممالك و در زمان شاه‌اسمعیل‌وزیر اعظم‌بودوی‌بسیاراهلیت‌واستعداد دارد، درخط‌تعلیق‌تالی‌مولانا درویش‌است و تتبع او می‌کند بسیار با مزه و خوش مـی‌نویسد در ولایت ایران کاری نساخت و طالعش مددی نکرد بالضروره بجـانب هند رفت و اکنون آنجا بمنصب انشاء پادشاه مامورست .

میرزا حسین منشی ولد خواجه عنایت‌الله اصفهانی‌است پدر وعمش در سلسلهٔ حسن‌بیگ وحسن بیگ یوزباشی استاجلو وزیر و مستوفی بودند وی مدتی تحریر دارالانشاء کرد و آخر طمع انشأ برأسه داشت روزگار با او همراهی ننمود بالاخره به‌جانب هند رفت والیوم آنجاست .

مولانا محمدامین منشی نبیرهٔ مولاناادهم‌منشی است امادر دارالسلطنهٔ قزوین نشو ونما یافته تعلیق را خوش می‌نوشت و سریع‌الکتابت بود منشی بی‌قرینه و صاحب سلیقه بود مدتها در دارالانشاء اوقات صرف نموده مدار نوشتن کتابات روم ترکی و فارسی برو بـود دو سال انشاء شاه والاجـاه شاه عباس نمود در سنه احدی والف در قزوین رحلت نمود .

اسکندر بیگ منشی فقیر رابمنزلهٔ فرزندست اوصاف حمیده واخلاق پسندیده بسیار دارد در ابتداء حال بدفترخانه همایون رفته‌در دفترشرعیات

۱ ــ ظاهراً مقصود مرشد قلیخان استاجلو سرپرست و سردار مشهور شاه عباس میباشدکه در سال ۹۹۷ بفرمان شاه‌کشته شد. ۲ ـ مقصود شاه طهماسب میباشد.

بنویسندگی اقدام می‌نمود در خط تعلیق بسیار نویسنده خوشنویس شدچون استیفاء آن دفاتر براقم مفوض شد فقیر آن مهم و دفاتر را باو رجوع نمود ومدتی در یساقها وسفرها با یکدیگر میبودیم چون جوهر تمام دراومشاهده می‌شد فقیر نوشتن بعضی احکام وضبط سررشته وقایع وسوانح حالات باو تکلیف می‌کرد رفته رفته بموأنست فقیر در فن انشاء و تحریر کتابات پادشاهان و احکام همایون سرراست شده طبعش بآن عادت نمود بعد از یکدوسال که ازوزارت دیوان فارغ شد بدارالانشاء رجوع نمود و یکچند بامور مولانا محمد امین منشی بتحریر اشتغال داشت نویسندهٔ ماهر در علم سیاق خوشنویس منشی مثل وی کمست و الحال مدار بتحریر پروانجات و نوشتن کتابات سلاطین بروی است و در سرعت کتابت و لطافت طبیعت نادر افتاده ومهمات دارالانشاءباوجود منشی دانا ازو متمشی میشود و او اوقات صرف نموده دماغ از صبح تا شام و از شام تا بام می‌سوزد گویا که صدق مفهوم این رباعی که :

هر رند که در مصطبه مسکن دارد
بویی ز من سوخته خرمن دارد
هرجا که سیه گلیم آشفته دلیست
شاگرد منست و خرقه از من دارد

شامل حال وی واکثر ارباب حیثیت که در میانند خواهد بود[1] .

---

۱ ــ اسکندر بیگ ترکمان صاحب تاریخ عالم‌آراء عباسی است ، این تاریخ که در دوازده مقاله و دو صحیفه نگارش یافته شامل تاریخی از آباء و اجداد بطور کامل و وقایع سلطنت شاه‌عباس ار آغاز سلطنت تا پایان عمر وی‌سال ۱۰۳۸ میباشدو تألیف این کتاب در سال ۱۰۲۵ آغاز ودر سال ۱۰۳۸ اتمام پذیرفته و نیز ذیلی بر آن از آغاز سلطنت شاه‌صفی نگاشته وچون اسکندر بیگ درسال ۱۰۴۳ ازاین‌جهان‌درگذشته ذیل ناتمام مانده است .

خواجه علاءالدین منصور از کرهرود است تعلیق راخوش‌می‌نویسد در بدوحال درخـدمت میرزاکافی‌منشی بتحریـر دارالانشاء اشتغال داشت و مدت‌ها در مجلس راه داشت و در ایام محمدی بیگ‌منشی نیز اعتبارش بیشتر شد و بعد از فوت او همچنان خدمت می‌نمود و طلاخود میکشد بعد از رحلت شاه جنت‌مکان استیفاء ترکان اختیار نموده‌آخر درولایت کرهرود منزوی شد عزلت اختیار کرد .

فصل سیم

در ذکر خوشنویسان نسخ تعلیق

واضح خط نسخ تعلیق خواجه میرعلی تبریزی[1] است و او تعلیم پسرش عبیدالله داد و او درین فن سرآمد دوران شد وبعضی دیگر نوشته‌اند که خطش صورتی برنکرد اما قول اول اصحست واقرب مولانا جعفر شاگرد عبدالله است او خوش نوشته مولانا اظهر و مولانا عبدالرحمن خوارزمی روش دیگر نوشته‌اند و از عبدالرحمن دوپسر نیکوسیر مانده‌اند.

یکی مولانا عبدالرحیم مشهور بانیسی شهرت او بانیسی آنست که

۱ـ خط نستعلیق در نیمهٔ دوم قرن هشتم ابداع گردیده و درنیمهٔ اول قرن نهم دو میرعلی تبریزی میزیسته‌اند یکی میرعلی بن الیاس تبریزی ودیگری میرعلی بن حسن تبریزی بخط میرعلی بن الیاس چند مثنوی ازخواجوی کرمانی دربریتیش‌موزیم میباشد که درتاریخ ۷۹۶ نوشته شده وکتابخانهٔ سلطنتی قطعه‌یی بخط میرزا جعفربایسنغری داراست که چنین رقم کرده (کتبه‌العبد المذنب جعفرالکاتب.. علی‌طریق واضح‌الاصل علی بن حسن‌السلطانی) بنابراین‌قول باید واضع خط نستعلیق را علی بن حسن دانست وفات میرعلی تبریزی را صاحب شاهد صادق درسال ۸۵ ثبت‌کرده است.

مصاحب و انیس یعقوب پادشاه بوده وپادشاه مذکور او را آنیسی خطاب می‌فرمود و ظرافتها با وی می‌نمودند بــدان لقب انیسی تخلص میکرده این بیت از نتایج طبع اوست.

بیت

یاران مکنید خــوشنویسی کاین ختم شده است برانیسی

و این مطلع نیز از اشعار اوست:

مژه مانع نشود اشك من محزونرا
نتوان بست بخاشاك ره جیحون را

اکثر کتاب دارالملك شیراز تتبع بروش انیسی کرده‌اند و شاگرد و خوشه‌چین خرمن اویند.

دیگر مولانا عبدالکریم مشهور بپادشاه بروش‌بـرادر خود انیسی می‌نوشته چنانچه تفرقه میان خط او و برادرش نمیتوان‌کرد باعث‌آنکه وی خودرا پادشاه می‌خوانده ومی‌نوشته‌آنست‌که دماغش مخبط شده‌بودبمردم حکمهای غریب‌می‌نمود امّا فقیر وکم‌آزار بوده و درآخرقطعه‌ها کتبه زرافه وگاهی کتبه پادشاه می‌نوشته با وجودآن حالت گاهی فکر شعر می کــرده این ابیات ازوست.

ترا در دیده جاکردم‌که از مردم نهان باشی
چه دانستم‌که‌آنجا هم میان مردمــان باشی

***

سخن بامن‌نمی‌گویی وآنگاهی که میگویی
ز بس‌حیرت ندانم‌باکه می‌گویی‌چه‌میگویی

مولانا سیمی نیشابوری بغایت‌مستعد وصاحب فنون بوده ودر مشهد مقدس اعلی مزکی ساکن‌گشته بمکتب داری اشتغال داشته بهفت قلــم خط

نوشتی و در فن شعر و پاکیزگی و سرعت کتابت عدیل نداشته و معماری خوب بوده و در رنگ‌آمیزی و سیاهی ساختن و افشان و تذهیب سرآمد روزگار بوده و در این فن رسایل خوب دارد و ترسلی نیز تألیف نموده و صاحب فن بوده اولاد اکابر مشهد مقدس معلّی بواسطهٔ میمنت همیشه پیش او چیزی می‌خوانده و هرکس که پیش او تعلیم گرفته بمرتبهٔ عالی رسیده خواجه عبدالحی منشی ازجمله‌شاگردان اوست واهل‌زمان‌اورامسلم میداشتند مشهورست که مولانا سیمی دریکروز دوهزار بیت بدعوی خودگفته ونوشته و این حد هیچکدام از اهل شعر و ارباب کتابت نبود وهیچکس توفیق این مرتبه نداشت ونیافته وجهت سجع انگشتری خود این بیت راگفته وبحکاك داده که نقش کرده و در انگشتری نهاده.

یك روز بمدح شاه پاکیزه سرشت

سیمی دو هزاربیت گفت و بنوشت

وی در زمان علاءالدوله‌بن میرزا بایسنغربن میرزا شاهرخ‌بن امیر تیمور[1] بوده.

اماکسیکه گوی رجحان از میان خوشنویسان ربوده قبلة‌الکتاب مولانا سلطانعلی مشهدی بودکه خطش در میان خطوط کالشمس بین سایرالکواکب عالمگیر شد وخط او بجایی رسیدکه ازمحالاتست‌که دست کسی بدانجا رسد مولانا حالات خود و ایام مشق و ترقی و نظر یافتن از جانب حضرت امیرکل‌را در رسالهٔ منظومه که نقل آن در این نسخه شده نموده چون مولانا خط را بسرحد اعجاز رسانیده وآوازه وصیت طنطنه او

۱ــ ولادت او درسنه ۸۲۰ و وفاتش در سال ۸۶۵ بیشتر در مغرب خراسان فرمانروایی میکرد و سیزده سال‌آخر عمر سرگردان بود تا آنکه در رستمدارکنار دریای خزر درگذشت.

باکناف واطراف عالم رسید سعید دارین سلطان حسین میرزا اورا بدارالسلطنه هرات طلبیده در کتابخانـۀ خاصه جا داده مولانا بکتابت سرکار خاصۀ نواب اشتغال داشت و درنسخه‌ها اسم خود که می‌نوشت کاتب السلطانی قید میکرد[1]

۱ــ سواد نامۀ سلطان حسین میرزا بایقرا بسلطان علی مشهدی در باب سهو و اشتباه او هنگام تحریر دواوین شعرا: زبدةالکتاب مولانا نظام‌الدین سلطانعلی بداند که عنایت و تربیت مربی رأی عقده‌گشای که دربارۀ او بوقوع پیوسته اظهرمن‌الشمس است وحسن عقیدۀ همیون درباب هنروری اوابین من‌الامس است وپیوسته صحیفۀ آمال او مرقوم کلك عاطفت ساخته رقم نسخ برخط استادان سابق کشیده‌ایم و او را در این فن ازهمه برتر دیده درآن فرصت که دواوین خاصه که نگاشته کلك بدایع‌نگاراوست سهو و غلط بسیار در نظر می‌آید و حك و اصلاح درخطی چنان دلفریب مقدور کسی نمی‌آید چه گفته‌اند. مصرع. سهل باشد جامه نیمی اطلس و نیمی پلاس: و با وجود آنکه او را درکتابت اشعار ترکی وقوف تمام حاصل است ودرطریق نظم ونثرشروع کامل این‌صورت بغایت غریبست و مقررست که درنهایت معنی وترکیب لفظ یك بیت بلکه یك مصراع ناظم را کوشش می‌باید نمود و در تفتیح یك مضمون عرصۀ مشیت تمام می‌باید پیمود هرگاه از تصرف کاتب یا سهو قلم خلل بقواعد ارکان او راه یابد موجب توزع ضمیر خواهد گشت و نقصان‌آن بر ضمیر قایل گران خواهد گذشت‌این سخن مشهور است که یکی از اعاظم ارباب نظم در اثنای (راه) برخشت مالی عبور فرمود که ابیات اورا غلط ونامو زون ساخته‌میخواند وبدان تشحید خاطرمینمود وچون آن صاحب‌کمال دیدکه ترکیب الفاظ نه باندازۀ قالب معانی میریزد فی‌الحال قدم انتظام بخشتهایی که مالیده‌بود نهاد وباخاك برابرساخت‌واورا درغضب آورده درمعرض اعتراض انداخت خشت مال از روی خشونت و اعتراض وزجرگفت که چرا رنج مرا ضایع میسازی وخود را در ورطۀ حیف وجور می‌اندازی وی جواب فرمودکه هیهات گوهری راکه من بصد خون جگر بکف‌آورده در سلك نظم‌کشیده‌ام تـو بسنگ جفا خورد می‌کنی و باك نداری و قبۀ خشتی چندکه مالیده‌یی عرصه شنعت میسازی. لاف ازسخن چو درتوان زد* آن خشت بود که‌پرتوانزد: غرض ازین‌مقدمات آنکه‌چون توجه خاطر ناظم‌را بجانب‌زادۀ طبع ونتیجۀ فکرطبیعی دخل است‌کاتب را و راقم را

←

وکتابه‌های عمارات و منازل باغ جهان‌آرا مشهور بباغ مراد تمامی بخط مبارك ایشان است و اوراق مجالس‌النفایس که از تألیفات ترکی امیر کبیر علیشیر است و درخانه امیر درحوض آب بسنگ مرمر نوشته و اکنون هر صفحه وورقی از آن‌حرز مثال مردم دارند بخط شریف‌ایشانست مشهورست که در وقتی که شاهی بیگ خان اوزبك [1] دارالسلطنه هرات راگرفت مولانا قطعه‌یی نوشته بدیدن اورفت آن ترك جاهل قلم بدست‌گرفته ومولانا راپیش طلبیده آن قطعه را بقلم تعلیم و اصلاح درآورده مولانا در همان ایام بعد از رحلت نواب سلطان حسین‌میرزا و انقراض دولت خاندان اوبمشهد مقدّس معلی مزکی عرش درجه آمده منزوی گشت تا ودیعت حیات بقابض‌ارواح سپرد. و وفاتش درتاریخ دهم شهر ربیع‌الاول سنه ست وعشرین و تسعمائه (غم بیحساب) بطریق تعمیه تاریخ گشته قبرش در محاذی مابین پای‌مبارك حضرت امام‌همام‌ثامن‌ضامن‌مفترض‌الطاعه واجب‌العصمه صلوات‌الله وسلامه

→

درباب صحت وصواب آن واجب و متحتم می‌بایدکه من‌بعد بواجبی ملاحظه نموده سعی نمایندکه مرقومات خامهٔ غرایب نگارش از آسیب خطا و خلل مصون ماند و صفحات کتاب مراداتش از حاجت حك و اصلاح محفوظ و مصون ماند و هرچه نویسد بمقابلهٔ آن‌کماینبغی مراسم سعی بتقدیم رساند که تلافی ماسبق تواند شد والسلام.

۱ ــ شاهی بیگ خان‌بن بوداغ سلطان‌بن ابوالخیرخان از نسل جرجی خان‌بن چنگیزخان‌بود در سال ۹۰۴ ماوراءالنهر را ازتصرف اولادتیمورخان بیرون‌برد وچون نه‌سال در آن دیار سلطنت‌کرد سلطان حسین‌میرزا بایقرا وفات یافت و پسرانش در خراسان برسر پادشاهی اختلاف پیدا کردند شاهی بیگ درمحرم سال ۹۱۳ لشکر بخراسان‌کشید و با بدیع‌الزمان میرزا ومظفرحسین میرزا جنگ‌کرد و ظفر یافت شاهی بیگ‌بتخت سلطنت خراسان جلوس‌کرد و سه سال ونیم بلامعارض در خراسان پادشاه بود تاآنکه شاه‌اسمعیل با سپاه خویش بخراسان رفت و بساوی جنگ‌کرد و او را در سال ۹۱۶ در حدود مرو بکشت.

علیه از بیرون متصل بگنبد امیر علیشیر و مدرسه شاهرخی نزدیك به‌پنجرهٔ فولادی مدت عمرش هشتاد وپنجسال ومولانا شاگردان سر آمد داشته سوای مولانامیرعلی که برابری با استاد مینماید وپنج کس دیگر بوده‌اند مولانا محمد ابریشمی ، مولانا سلطان محمد نور ، مولانا سلطان محمد خندان ، مولانا زین‌الدین محمود، مولانا میرعلی‌جامی و اینها در خدمت مولانا خوشنویس گشته سر آمد زمان و خوشنویسان دوران بوده‌اند .

آنکه در عالم بخط مشکفام نسخ کرده خط استادان تمام

گشته شاگردانش ازراه‌یقین در طریق حق کرام الکاتبین

از جملهٔ آنها مولانا محمد ابریشمی است که سر آمد شاگردان وی بوده این ابیات راگفته و در لوح مزار مولانا بخط خود نوشته شعر .

آن‌کو رقم زدی قلمش خط جانفزا

در حرف او کشیده قلم کاتب قضا

جان یافتی قلم چو رسیدی بخط او

آخر، ولی شدش قلم دست خاك پا

خطش همین نبود نکو درطریق نظم

لطف سخن‌چو حسن‌خطش‌بوددلگشا

ره داد از مناسبت نام نزد خویش

سلطان ابوالحسن علی موسی رضا

رو در فناست هرچه ببینی بغیر او

ماند همین خدا و نماند بجز خدا

و این رباعی را نیز از اشعار مولانا سلطان‌علی مولانا محمدابریشمی در حاشیهٔ آن لوح نوشته :

رباعی

عین عدم و الم بود عالم دون

زنهار درو مجوی آرام و سکون

چون اکثر جزو عالم آخر المست

رفتیم ازین الم دل غرقه بخون

کتبه محمد ابریشمی

مولانا سلطانعلی شعر را بسیار خوب میگفته این مطلع ازوست .

گل در بهار از ان رخ گلگون نمونه ایست

چون اشك من که ازدل پرخون نمونه‌ایست

و ایضاً اشعار فی‌شرح حاله :

مرا عمر شصت وسه شد بیش و کم

هنوزم جوانست مشکین قلم

هنوز آنچنان هستم از فضل حق

که باطل نگردانم الحق ورق

توانم هنوز از خفی و جلی

نویسم که العبد سلطان علی

و از آثار خطوط مولانا رحمه‌الله که تا قیام‌قیامت باقیست این عبارات و فقراتست که برسنگ مرمر بردیوار تخت مقبره پادشاه مغفور مبرور میرزا منصوربن میرزا بایقرابن میرزا عمر شیخ‌بن امیرتیمور گورکان[1] نوشتهٔ سعیدداربن‌میرزاسلطانحسین قبر والد ماجد خود راکه میرزامنصور باشد و در پهلوی مزار فایض‌الانوار پیر هرات خواجه عبدالله انصاری[2]

۱ ــ میرزا منصور در سال ۸۴۹ ازاینجهان درگذشت. ۲ ــ شیخ‌الاسلام ابواسمعیل عبدالله‌بن ابومنصور انصاری ولادتش درسال ۳۹۷ در طوس وفاتش درسنهٔ ۴۸۱ مزارش در گازرگاه هرات است .

واقعست تختی وسیع بسته و بر ان سنگ مولانا این فقرات را نوشته هر که مشاهده کرده قدرت و اعجاز ویرا در خط میداند و هیچیك از خوشنویسان نتوانسته‌اندکه نقل آن بدان عنوان نمایند .

نقل العبارة:

این صفهٔ بدیع البنیان منیع الارکان که از کمال صفوت وصفا و غایت بهجت و بهاحاکی نزهت ریاض رضوان و راوی زینت مناظـر جنان است و انوار رحمت و آثار فیض فضل نامتناهی از ساحت باراحتش لایح وتابان از برای مرقـد سلطان سعید مغفور غیاث السلطنه والدین منصور و اولاد مبرورش عمارت یافت بتاریخ سال هشتصد و هشتاد ودوکه فضل بـی‌پایان بیان آن مینماید و نسایم خلد برین از شمایم عنبرینش متنسم میآید .

چون بهشت از مرقد منصور سلطان رخ نمود
این عمارت را بوجهی بس نکو تاریخ بـود

حرره العبد سلطان علی مشهدی

وسنگ مزار اکثر شاهزاده‌های تیموری وامیرزادگان جغتای که در آن مزار وحوالی آن بلدهٔ فاخره واقعست بخط مولاناست واین رساله درباب خط و تعلیم مشق[۱] از اشعار آبدار اوست که بطریق منظوم در این نسخه مرقوم گشته .

در بیان حمد و سپاس حضرت باری تعالی گوید :

بسم الله الرحمن الرحیم

ای قلم تیز کن زبـان بیان   بهر حمد خدای هـر دو جهان
آن خدایی کـه آفـریده قلم   زان قلم حرف صنع کرده رقم
هرچه بودست وهست وخواهد بود   ثبت فـرموده در صحیفهٔ جـود
کامـلان جمله محو ذات ویند   واصفان عاجز از صفات ویند

۱ــ نام این منظومه صراط السطور میباشد .

خود ثنا خوان خود بودیزدان　　رو ثناء علیك را برخوان

در نعت حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه وآله وسلم

مصطفی‌را که‌فیض از مولیست　　حاجت خواندن‌و نوشتن نیست
شده معلوم او ز روز قدم　　قلم صنع[1] هرچه کرده رقم
لوح محفوظ بیگمان دل اوست　　قاب قوسین‌جا ومنزل اوست
در طبقهای آسمان بنگر　　سر بسر پر جواهر و گوهر
مانده از باقی نثارست آن　　شرح معراج را بخوان و بدان
تا شوی آگه از کمال نبی　　نبی هاشمی مطلبی

در نسبت خط بحضرت شاه ولایت صلوات‌الله‌علیه

پیشتر از زمان شاه رسل　　خلق را رهنمای نشاءٔ قل[2]
سر بخطی که خامه فرسودی　　خط عبری و معقلی بودی
مرتضی اصل خط کوفی را　　کرد پیدا و داد نشو و نما
وین خطوط دگر که استادان　　وضع کردند هم زکوفی دان
واضعان‌کاسمشان درین بابست　　ابن مقله است و ابن بوابست
سند علم خط بحسن عمل　　پس بود مرتضی علی ز اول
زانکه هم اوست در تمام علوم　　علما را بعلم امام عموم
وین همه علمها امیر بحلم　　کسب فرموده از مدینهٔ علم
هرکه داند در مدینهٔ علم　　نقد وقتش شود خزینهٔ علم

در تعریف و فضیلت خط[3]

غرض مرتضی علی از خط　　نه همین لفظ بود وحرف ونقط
بل اصول وصفا و خوبی بود　　زان اشارت بحسن خط فرمود

۱ ــ لوح‌محفوظ.　۲ ــ نشانهٔ‌قل.　۳ ــ علیکم بحسن‌الخط فانه من مفاتیح‌الرزق.

خط که فرموده است نصف العلم — سرور انبیا بعلم و بحلم
آن خط مرتضی علی بودست — زان نبی نصف علم فرمودست
آنچنان خط کجاست حد بشر — قلمی[1] دیگرست و دست دگر
قلم پاك آن رفیع جناب — خورده از جویبار جنت آب
دست در پاش اوخزانهٔ رزق — خامهٔ اوکلید خانهٔ رزق
از مدادش چه گویم وزدوات — آب حیوان نهفته در ظلمات
ورقی را که خط شاه براوست[2] — بوسه گاه ملایك و بشراوست[3]
بشنو این بیت رازمن که رواست — که حدیثی بمدح شیر خداست
هر عدو را که او فکند ز پای — نام بردستش وز بنده خدای
نشوی غافل از بنی هاشم — وز یدالله فوق ایدیهم
مدح شه کاملان چنین گفتند — همه درهای معنوی سفتند
منکه جزحسرتم بضاعت نیست — چون روم کعبه کاستطاعت نیست
چه قلم بودیارب آنوچه دست — قلم اینجا رسید سر بشکست

در بیان حال خود وشروع در مشق خط

در جوانی بدی بخط[4] میلم — عشق خط راندی از مژه سیلم
بر سر کوی کم قدم زدمی — تا توانستمی قلم زدمی
گه ز انگشتها قلم کردی — بخیال خطی رقم کردی
از قضا میر مفلسی روزی — پیشم آمد بسان دلسوزی
قلم و کاغذ و دواتم جست — بیست ونه حرفرا زحرف نخست
بنوشت و روان بدستم داد — شدم از التفات او دلشاد
زانکه ابدال بود و صاحبحال — گشته حالش مبدل الاحوال
زین سبب عشق خط زیاده شدم — دل گرفتار مرد ساده شدم

۱ ــ قلم. ۲و۳ــ برانست. ۴ ــ بخط بدی.

بعد از آن مدتی برین بگذشت — مهر[1] خطم از آن و این بگذشت
نیت روزهٔ علی کردم — قلم مشق را جلی کردم
در خیال اینکه کار بگشاید — شه بخوابم جمال بنماید
تا شبی خواب دیدم از ره دید — که خطم دید و جامه‌ام بخشید
بیش ازین زین سخن نیارم گفت — که ندارم مجال گفت و شنفت
خواب را مختصر نمودم باز — قصهٔ خواب هست دور و دراز
تا کسی پرده خرد ندرد — در حق من گمان بد نبرد
بنده سلطانعلی غلام علیست — شهرت خط او زنام علیست
روز و شب گوید ازعلی ولی[2] — ذکرم اینست از خفی و جلی

در بیان احوال خود گوید

سنهٔ عمر چون به بیست رسید — خط سودا ز صفحه‌ام بدمید
رو نهادم بکنج مدرسه‌یی — بی‌خیال کجی و وسوسه‌یی
روز تا شام مشق می‌کردم — نه غم خواب بود و نه خوردم
اکثر روزها چو ماه صیام — روزه میداشتم بصدق تمام
شام در روضهٔ رضا بودم — سر بر آن آستانه میسودم
چونکه از روضه آمدم بیرون — پیش مادر شدم بخانه درون
خدمتش را بجان کمر بسته — در مطلوب خویش در بسته
تا بتانستمش[3] نیازردم — روزگاری بدو بسر بردم
از پدر زان نگفتم و حالم — که سفر کرده بود ازین عالم
من ازو هفت ساله مانده جدا — او بچل سالگی بریده ز ما
شرح تقوی و طاعت هر دو — نبود از من شکسته نکو
رحمت ایزدی بر ایشان باد — جایشان در جوار پاکان باد

۱ ــ عشق ۲ - از نبی و ولی ۳ ــ بدانستمش

دربیان ترقی خود گوید

چونکه از مشق بیحد و بیعد شدم القصه شهرهٔ مشهد
پیش من گلرخان سیم ذقن بهر تعلیم خط بوجه حسن
آمدندی ز دور و از نزدیك خواه از ترك وخواه از تاجیك
جمله یار و برادرم بودند همه روزه برابرم بودند
چشم سربستم و گشادم سر دیدن چشم سرچو نیست مضر
چشم سر عیب بین معیوبست چشم سر هرچه دید محبوبست

در ذکر خوشنویس شدن

بعد ازین[1] ترك مدرسه کردم کس ندیدی بمدرسه گردم
سر نهادم بکنج خانهٔ خویش گفتم از سوز سینه با دل ریش
کای دل آن به که ترك خط گویم نقش خط را زلوح دل شویم
یا چنان سازمش کزان گویند حرف حرف مرا بجان جویند
پس نشستم بجد و جهد تمام حاصل قصه روزها تا شام
مشق را چون قلم کمر بسته پس زانوی خویش بنشسته
ببریدم ز یار و خویش[2] و رفیق آخرالامر یافتم توفیق
گفت پیغمبر آن شه سرور سر مپیچ از حدیث پیغمبر
هر که کوبد دری ز روی نیاز میشود عاقبت برویش باز

در بیان حسن خط

خط که مایقرأست شهرت او آن اشارت بود بخط نکو
بهر آنست خط که بر خوانند نه که در خواندنش فرومانند
ایکه مایقرأش همی خوانی نتوان خواندنش بآسانی
حسن خط چشم را کند روشن قبح خط دیده را کند گلخن

---

۱ ــ بعد از ان ۲ ـ زخویش ویار

در بیان قلم گوید

اولا میکنم بیان قلم بشنو این حرف از زبان قلم
که قلم سرخ رنگ میباید نه بسختی چو سنگ میباید
نه سیاه ونه کوته و نه دراز یاد گیر ای پسر[1] ز روی نیاز
معتدل نی سطبر و نه باریك وندرونش سفید نه تاریك
نه دروپیچ و نی دروتابی ملك خط راست نیك اسبابی
گر قلم سخت باشد و گرسست دست از این وآن ببابد شست

در بیان مرکب ساختن

بطلب دودهٔ تمام عیار دوده یکسیر وصمغ‌خوب‌چهار
زاك و مازو بجوچه‌زودوچه‌دیر گیریکسیر ازین وزان‌دوسه‌سیر
صمغ درآب ریز پاك ز خاك تا چو ماءالعسل گدازد پاك
یکدوروزش‌بصمغ محکم‌کوب خانه را از غبار پاك بشوب
تا بصد ساعتش صلایه بکن یادگیر از من این ستوده سخن
زمه از زاك بهتر است بسی وین ندانسته جز فقیرکسی
در سیاهی بود ز زاك ضرر عوض زاك بس ز مه بهتر
آب مازو بجوش و دار نگاه تا شودنیك صاف وخاطرخواه
زمهٔ نرم را بدو کن ضم روشنت گفتم آنچه بد مبهم
بعد از ان اندك اندكش میریز تجربه میکن و بدو مستیز
تا بوقتی که با قوام آید در نوشتن دلت بیاساید
زور بازو ازو دریغ مدار ورنه میدان‌که کرده‌یی بیگار

در تعریف کاغذ ورنگ کردن

کاغذی بهتر از ختایی نیست حاجت آنکه آزمایی نیست

---

۱ ــ ای جوان

حبذا کاغذ سمرقندی مکنش رد اگر خردمندی
خط برو صاف و خوب می‌آید لیك پاك و سفید میباید
خواه رسمی و خواه سلطانی جهد کن تا که خوب بستانی
هیچ رنگی به از حنایی نیست باتو گویم که‌رنگ آن‌ازچیست
زعفران و حنا و قطرهٔ چند از مدادست بیش ازین مپسند
خط بروخوب وهم طلا خوبست زینت خط خوب مرغوبست
چشم را رنگ سرخ وسبزوسفید خیره سازد چودیدن خورشید
بهر خط نیم رنگ می‌باید تا ازو دیده‌ها بیاساید
رنگهایی که تیره رو باشد خط رنگین برو نکو باشد
کاغذ سرخ را سفید نویس تا نمایدخط تو خوب ونفیس
کاغذی کان کبود رنگ بود از سفیداب دلپسند بود

در باب آهار ساختن و کاغذ آهار کردن

ساز آهار از نشاسته کن یاد گیر این ز پیر پخته سخن
اولا کن خمیر و آب بریز پس بجوشش دمی بآتش تیز
پس لعاب سرش بدو کن ضم صاف سازش نه‌نرم‌ونه‌محکم
رو بکاغذ بمال و سعی نمای تا که کاغذ نیوفتد از جای
کاغذ خویش چون دهی آهار مال آبی بروی او زنهار

در صفت مهره زدن

مهرهٔ کاغذ آنچنان باید که رُخ رَخ درو به ننماید
تختهٔ مهره پاك باید شست زوربازوولی‌نه‌سخت‌ونه‌سست

در تعریف قلمتراش

با تو ذکر قلمتراش کنم حرفهای نهفته فاش کنم
تیغ او نه دراز و نه کوتاه تنك و پهن نیست خاطرخواه

تا که در خانهٔ قلم گردد　　وان قلم قابل رقم گردد

در باب قلم تراشیدن

تا قلم را درست دست دبیر　　نتراشد بگزلك تدبیر
نرود بر مراد دل قلمش　　خوش نباشد بچشم کس رقمش
تا توانی قلم روان متراش　　دیر بتراش و خویش را مخراش
خانهای قلم دراز مکن　　بهرخط خوب نیست ختم سخن
تیز وکوته مکن که نیست نکو　　بشنو این نکته و دلیل مجو
اندکی از درون او بگذار　　با برون قلم نداری کار
شق گشاده مکن که نیست پسند　　در تشویش خویش را در بند
شیوهٔ اعتدال مرعی دار　　که وسط بهترست در همه کار[1]
وحشی و انسیش برابر کن　　چاردانگ و دودانگ گشته کهن

در باب قط زدن

نی قط صاف و پاك می‌باید　　که درو عکس روی بنماید
از سطبری نی ملول مباش　　بهر خط بهتر است کردم فاش

در بیان قط زدن قلم

شرط قط دان که بیشمار بود　　هر که دانست مرد کار بود
گیر محکم قلمتراش اول　　با نی قط اگر نیی احول
قلم خویش بر نی قط نه　　گر بگیری قلم باصبع به
ساز محکم قلم بناخن خویش　　تا که در قط زدن نگردد ریش
قط اول نکو نمی آید　　قط دیگر اگر زنی شاید
قط محرف زنی خطا باشد　　متوسط زنی روا باشد
تا صدای قط قلم شنوی　　غافل از قط آن قلم نشوی

---

۱ ــ ورنه میدان که کرده‌یی پیکار

گه صدای قط ازقلم نه نکوست   بل صدای ندای علت اوست
صاف باید قط قلم باری   تا براید زدست تو کاری

در بیان تجربهٔ قلم بنقطه

کاتبا چون قلم تراشیدی   خاك بر پشت خامه مالیدی
آن قلم را بنقطه تجربه کن   بشنو این حرف راز پیر کهن
از قلم نقطه چون درست آید   خوشنویسی اگر کنی شاید

در بیان واضع خط نسخ تعلیق

نسخ تعلیق اگر خفی و جلیست   واضع الاصل خواجه میرعلیست
نسبتش بوده با علی ازلی   نسبتش نیز می‌رسد بعلی
تا که بودست عالم و آدم   هرگز این خط نبوده در عالم
وضع فرموده او ز ذهن دقیق   از خط نسخ و از خط تعلیق
نی کلکش از آن شکر ریزست   کاصلش از خاك پاك تبریزست
نکنی نفی او ز نادانی   بیولایت نبوده تا دانی
کاتبانی که کهنه و نویند   خوشه چینان خرمن اویند
مولوی جعفر و دگر اظهر   خوشنویسان اظهر و اطهر
در جمیع خطوط بوده شگرف   زاوستادان شنیده‌ام این حرف
خط پاکش چو شعر او موزون   هست تعریف او ز حد بیرون
بد معاصر بمجمع الافضال   شیخ شیرین مقال شیخ کمال [1]
آنکه شعرش چو میوه‌های خجند   هست شیرین‌تر از نبات وزقند
همه رفتند ازین جهان خراب   رخ نهفتند در نقاب تراب
بهرشان زانچه خوانم و دانم   روح‌الله روحهم خوانم

---

۱ ــ مقصود کمال‌الدین مسعود خجندی عارف وشاعر مشهورست که درسال ۸۰۳ در گذشته است .

در باب ترکیب وقواعد خط

ظاهر خطاصول وترکیب است | کرسی ونسبتش بترتیب است
بعد اینها بود صعود و نزول | شمره همداخلست وهستقبول
نسخ تعلیق را مجو ارسال | کاندرین باب نیست[1] قال‌ومقال
هست ارسال در خطوط دگر | این بدان و ازین سخن بگذر
جمع میکن خطوط استادان | نظری میفکن درین و در ان
طبع تو سوی هرکدام کشید | جز خط او دگر نباید دید
تاکه در چشم پرشود ز خطش | حرف‌حرفت‌چودرشودزخطش

در بیان نقل خط

بر دو نوعست مشق و ننهفتم | با تو ای خوبرو جوان گفتم
قلمی خوان یکی دگر نظری | نبود این سخن منی و مری
قلم مشق کردن نقلی | روز مشق خفی و شام جلی
نظری دان نگاه کردن خط | بودن آگه ز لفظ حرف نقط
هر خطی راکه نقل خواهی کرد | جهدکن تا نکوبی آهن سرد
حرف حرفش نکو تأمل کن | نه که چون بنگری تغافل کن
قوت و ضعف حرفها بنگر | دار ترکیب او به پیش نظر
در صعود و نزول آن می‌بین | تاکه حظی بری از آن و ازین
باش از شمرهای حرف آگاه | تاشود[2] پاك وصاف‌وخاطرخواه
چونکه خط روی در ترقی کرد | بنشین گوشه‌یی و هرزه‌مگرد
مختصر نسخه‌یی بدست آور | بخط خوب و دار پیش نظر
هم بدان قطع مسطر و قلمش | ساز ترتیب تا کنی رقمش
پس از آن مینویس حرفی چند | خود پسندی بخویشتن مپسند

---

۱ ــ هست ۲ ــ تابود

جهد کن تا زمشق نقلی خویش — نشوی غافل ار کنی کم و بیش
نقل را اهتمام باید کرد — سطر سطرش تمام باید کرد
نه‌که هرسطر چون کنی بنیاد — ز ابتدا کرد و حرف بد افتاد
بگذاری و باز حرف دگر — کنی آغاز ازین غلط بگذر
کز غلط هیچکس کسی نشود — بوریا هرگز اطلسی نشود

در ذکر تعلیم خطوقواعدآن

نظم فرمودن قواعد خط — هست نزد فقیر محض غلط
نتوان هم به نثر بنوشتن — واندرین باب‌نیست هیچ‌سخن
زانکه خط را حد وبدایت‌نیست — همچو الفاظ کش‌نهایت نیست
لیکن از مفردات حرفی چند — می کنم عرضه بیش‌ازین‌مپسند
هست الف بی‌وکاف خردودراز — با سر جیم وهی بدان آغاز

در بیان کششهای خط

مد سین کشیده و سر عین — نزد تو سازمش بیان بی‌شین
چند حرفی که هست صورتشان — جمله مانند هم یکی میخوان[1]
ذکر منظوم حرفها اینست — گر صوابست وگرخطااینست
گرچه از مفرد و مرکب خط — از الف تا بهمزه و بنقط
جمله را می‌توان قواعد گفت — یك دوسه‌نوع واز کسی‌ننهفت
خط چو ظاهر بود توان گفتن — هنر و عیب آن و بنهفتن
ای‌که حرفی نکرده‌یی بنیاد — بتو تعلیم چون دهد استاد
زانکه تعلیم خط بوجه حسن — غایبانه نمی‌توان گفتن
سرخطت غایب و تو حاضرنی — اعتراض تو هست بیمعنی
حسن خط چونکه[2] هست‌پوشیده — کس ندانسته تا نکوشیده

۱ ــ میدان ۲ ــ دانکه

تا نگوید معلمت به زبان نتوانی نوشتنش آسان
شرح دانستنش ز بیش و زکم قلمی باشد و زبانی هم
معتبر لیك تو زبانی دان تا شود جمله مشکلت آسان

در بیان تعلیمات مفردات

حرکت در الف سه می‌باید گرچه آن از قلم همی شاید
بی و تی را اگر کنی تو دراز اولش بر اخیر مشرف ساز
لیك هرگه نویسیش کوته راست باید کشید و بود آگه
کن سرجیم را دو نقطه و نیم دور او را چسان دهم تعلیم
چون بتحریر در نمی‌آید با تو تقریر اگر کنم شاید
اول کافها دراز اولیست آخر کافها چو بی وچوتیست
مد سین همچو بی و تی دراز اولش بر اخیر مشرف ساز
دان سر عین صادی و نعلی نیست نوعی دگرچوعین علی
سر عینی که با صعود بود یا که چون عد بدال پیوندد
این دو نعلی بود دگر صادی با تو گفتم ز روی استادی
گر چه این هردو را بشکل دگر که خوش آینده‌تر بود بنظر
می‌توان هم نوشتنش آسان یك چوفم الاسد دگر ثعبان
هی بود دال و فی و ذو صادین وین‌دوخطرا دهندزینت‌وزین
بعد هی مد اگر بود خوبست زانکه‌ترکیب‌خوب‌مطلوبست
میتوان نیز هی ذو صادین گر صعودش‌بود میان دوعین
دو سه نوع دگر بود هی نیز ظاهرست آن بنزد اهل تمیز
نیست اصلاح خط پسندیده نزد استاد نیست سنجیده
گر بود ریش نیز حرفی چند که باصلاح باشد آن دربند
بالضرور از قلم کن اصلاحش دورمیباش لیك از الحاحش

نکنی از قلمتراش اصلاح   کاتبان را چه کار با جراح

در باب خوشنویس شدن

ایکه خواهی که خوشنویس شوی   خلق را مونس وانیس شوی
خطهٔ خط مقام خود سازی   عالمی پر زنام خود سازی
ترك آرام و خواب باید کرد   وین زعهد شباب باید کرد
سر بکاغذ چو خامه فرسودن   زین عمل روز وشب نیاسودن
ز ارزوهای خویش بگذشتن   وز ره حرص و آز برگشتن
نیز با نفس بد جدل کردن   نفس بدکیش را زدن گردن
تا بدانی جهاد اصغر چیست   بازگشتن بسوی اکبر چیست
وانچه با خود روا نمیداری   هیچکس را بدان نیازاری
دل میازار گفتمت زنهار   کز دلازار حق بود بیزار
ورد خود کن قناعت و طاعت   بی طهارت مباش یکساعت
همه وقت اجتناب واجب دان   از دروغ و ز غیبت و بهتان
از حسد دور باش و اهل حسد   کز حسد صد بلا رسد بجسد
حیله و مکر را شعار مکن   صفت ناخوش اختیار مکن
هرکه از مکر و حیله و تلبیس   پاك گردید گشت پاك نویس
داند آنکس که آشنای دلست   که صفای خط ازصفای دلست
خط نوشتن شعار پاکانست   هرزه گشتن نه کار پاکانست
گوشهٔ انزوا نشیمن کن   یادگیر این سخن ز پیر کهن

در باب انزوا که لازمه خوشنویسی است

مرتضی شاه اولیا حقا   در زمان تغلب[1] خلفا
انزوا را شعار ساخته بود   تا دمی وارهد زگفت و شنود
کردی اکثر کتابت مصحف   خطازین یافت رسم عزوشرف

---

۱ ــ خلافت خلفا

وین علومی که‌در جهانست‌علم هم در ان دور ریختش زقلم
ورنه در عهد خواجهٔ دوسرا کی بدی فارغ از جهاد وغـزا
غرض این فقیر ازین تحریر ایـن بـود از نقیر و از قطمیر
کانزوا لازم خـط است و علوم گوشه‌یی گیر تـا کنی معلوم [1]

در باب معذرت گوید

نوجـوانی بسی سخن گفتن همـه دم قصهٔ کـهن گفتن
از قضا ایستاده بـد پیری بهر اخـذ و ادای تـکبیری
گفت اورا جوان تو هم‌سخنی گـوی یـا از نوی و یا کهنی
پیر گفتا اگرنـه مـدهـوشی سخنی بـه بـود ز خـاموشی
کاتب مشهدی تـو هم بنیوش قول پیرگدا و شو خـامـوش
عمرهـا کاغـذ سفید سیاه ساختی و دلت نشد آگـاه
تـرك تعلیم ایـن تعلم گیر بهـره‌یـی گیر از تـکلم پیر
این زمان کت سیاه گشت سفید کـردهٔ از حیات قـطع امید
جهد کـن کـز کمال آگاهی عذر تقصیر خویشتن خـواهـی
ورق نـامـه را نـگردانـی نامهٔ عمر خویش بـر خوانـی
داد تعلیم در جهـان دادی چون بـدیـدی حقوق استادی
بگذر از کاغذ و دوات و قلم گرچـه زینها بعالمی تـو علم

در صفت حال و مدت سال

بود هشتاد و چار عمر عـزیز گشته زایـل تمام عقل و تمیز
در جوانی اگرچـه نیز نبود اندرین‌باب عذر لنگ چه سود
بهر تو عـذر لنگ از ان گفتم ای پسندیـده یـار و ننهفتم
که ز دست بلای شوم فرنگ شده بـودم ز رنج آبـله لنگ

---

۱ ــ تا شود معلوم

مـــدت چند[۱] سال پیوسته بـودم از رنج[۲] آبـله خسته
خسته دل وز قوا نمانده اثر نتوان گفت شعر ازیـن بهتر
خاصه در مشهد خراب بیاب او فتاده خـرابتر ز خـــراب
واندریـن درد بـی‌دوا دردا که کسی پرسشی نکـرد مـرا
آشنا حـــال آشنا پـــرسد مشهدی را کسی چـرا پـرسد
خواستم‌ذکرخویش‌وحالت‌خویش در قـلم آورم ملالت خویش
ذکروحشت‌چو وحشت افزاید ترك ایـن حـرف را کنم شاید
عرض[۳] تاریخ و سال ماه کنم تا کی این نـامـه را سیاه کنم

در ختم این نسخه گوید

سال تاریخ نظم ایـن نـامـه نهصد و بیست زد رقم خامـه
بـود مـاه نخست اول سال کـه بـآخر رسید قیل و مقال
شرح آداب خط زبیش وزکم کردم آخر دریـن رساله رقـم
آنچـه دانستم و نـدانستم گفتم القصه تـــا تـوانستم
هنر و عیب خود بیان کـردم آنچه بـودی نهان عیان کردم
ای‌خوش آنانکه عیب پوشانند نه‌که سر خیل عیب کـوشانند
حق نگهدار عیب پوشان بـاد بـــالنبی و آلــه الامجـاد

مولانا میرعلی از سادات عظام حسینی دارالسلطنه هراتست در خط گوی سبقت و تفوق از همه ربوده چه در اسلوب این خط واضع قاعـدهٔ جدید و ضابطهٔ سدید است اما بمولانا سلطانعلی نمیرسد چنانچه گفته‌اند: مصراع : آری‌که هیچ میر بسلطان نمیرسد. میر درکمال حسن و وجاهت و اهلیت و قابلیت بوده و جامی از جمله عشاق او بوده شرح آن درتحت‌اسم جامی در تذکرةالشعرا ایراد یافته وی دراوایل حال پیش مولانا زین‌الدین

۱ ــ پنجسال ۲ ــ درد ۳ ــ ذکر

محمود شاگردی کرده بعد از آن در مشهد مقدس معلی بخدمت مولانا سلطانعلی رسید ومشق و تعلیم گرفت و درآنجا نشو ونما یافت هم جلی و هم خفی و هم قطعه نویسی وهم کتابت را بدرجهٔ اعلی ومرتبهٔ قصوی رسانید و آخر خط را برطاق بلند نهادکه دست هیچ خطاطی بدان نمی‌رسد از جمله یادگاری او درین روزگار این اشعارست که بقلم گهربار جلی نوشته و در دارالسیاده مشهد مقدسه بر در دارالحفاظ نصب فرموده:

سلام علی آل طه و یس سلام علی آل خیرالنبیین
سلام علی روضه حل فیها امام ینامی به‌الملك والدین
امام بحق شاه مطلق که آمد حریم درش قبله گاه سلاطین
شه‌کاخ عرفان گل باغ احسان مه برج امکان در درج تمکین
علی‌بن‌موسی‌الرضا کزخدایش رضاشدلقب‌چون‌رضابودش آئین
پی‌عطر روبند حوران جنت غبار درش را بگیسوی مشکین
اگر خواهی آری‌بکف‌دامن‌او برودامن‌ازهرچه‌جزاوست‌درچین
خادم آل‌علی میرعلی حسینی

مقطع این غزل راکه اینست :

چو جامی چشد لذت تیغ مهرش
چه غم کز مخالف خورد خنجر کین

میر ننوشته بودند و این دوبیت راکه میر در باب تاریخ آن کتابت گفته بقلم متوسط از هر جانب صفحه در پایین دو مصرع محرف بدین طرز نوشته :

ماند بر صفحهٔ ایام ز مشکین قلمم
یادگاری که بگویند از آن اهل قلم

بهر تاریخ مه و سال کتابت امروز
دهم ذی قعده کلك قضا کـرد رقـم

و این ابیات نیز از نتایج طبع وقاد میرست که بقلم جلی نوشته و هم در دارالسیاده متبرکه در محاذی بالینگاه چسبانیده قطعه :

هست در مدح امام هشتم این نظم بدیع
وارث عـلـم نبی نقد امیرالمؤمنین
آن شهنشاهی که آمد آستان عـزتش
کعبهٔ ارباب دولت قبلهٔ اربـاب دیـن
این‌هم از آثار فیض او بود کاین نظم را
سال تحریر آمده «مدح امام هشتمین»

و این رباعی نیز از اشعار حضرت میر قدس سره است که در پـائین آن نوشته :

ای خاك درت سجده‌گه خاص و عوام
آب رخ هفت کشور آن طرفه مقام
هـر کس نبود آتش مهرت بـدلش
تا هست بصد محنت و غم باد مدام

این قطعه در مدح ظهیرالدین‌محمد بابر پادشاه ممالك هند[۱] گفته :

سر من خاك ره پادشه ملك سخن
فخر شاهان ممالك شرف نسل تمر
پادشاه فضلا بحر سخا کـان کـرم
سر اربـاب هنر شاه محمد بابر

۱ ــ ظهیرالدین‌بابر بن میرزا پیرمحمدبن میرزا عمرشیخ‌بن سلطان ابوسعید گورکان نخستین پادشاه‌گورکانی هند ولادتش در سال ۸۹۹ وفاتش در ۹۳۷ وسی و چهار سال پادشاهی کرد .

و هم از اشعار حضرت‌میر است درباب اظهار مضمر .

رباعی

سر حلقه دهـر و سر هـر بیوطنی
خـاقـان دلاوری و خضر زمنی
بعد از سخنت نیست بگیتی اکنون
مجموعـهٔ معنی شه ملـك سخنی

این مطلع و رباعی که مبنی است از صنعت اظهارالمضمر وشعرست برمدح مربی اهل علم و فضل وهنر نتیجه طبع اوست .

مطلع

دلا مگو غم و دردم اگر بیابـی راه
به‌پیش آصف عـالی گهر حبیب‌الله

رباعی

ای ذات تو فیض بخش با اهل کرم
ازحسن تو گردیده فزون‌ذوق وطرب
تو معدن ملك جودی و دیـده نهند
صاحبجاهـان بپایت از عین ادب
شرف ملـك و صاحب عهدی

صنعت این رباعی ومطلع آنست که‌هرحرفی را که درمطلع‌مندرجست چون در ضمیر نگاه دارند باصطلاحی که متعارفست عمل نموده بمصراعی که در آخر نوشته شده رجوع کنند بوضوح پیوندد کـه حـرف مضمر کدامست .

این قطعه را درباب خط و قاعدهٔ مشق و خوشنویس شدن فرموده .

پنج چیزست که تا جمع نگردد درخط
هست خطاط شدن نزد خردمند محال
دقت طبع و وقوفی زخط وخوبی‌دست
طاقت محنت و اسباب کتابت بکمال
ور ازین پنج یکی‌راست‌قصوری حاصل
ندهد فایده گر سعی نمایی صد سال

مولانا مدتی در دارالسلطنه هرات بسر میبرده چون عبیدخان اوزبك[1] در ایام دارائی سام میرزا و لله‌گی حسین‌خان شاملوهرات راگرفت مولانا میرعلی را همراه سایر اعیان آنجا در شهور سنه خمس و ثلاثین وتسعمائه ببخارا فرستاد میر مدتی در بخارا در کتابخانه عبدالعزیزخان ولد عبیدخان بکتابت اشتغال داشت و اینقطعه را در آنوقت از غایت خستگی دماغ و دلتنگی در بخارا گفته .

عمری از مشق دوتا بود قدم همچون چنگ
تا که خط من بیچاره بدین قانون شد
طالب من همه شاهان جهانند و مرا
در بخارا جگر از بهر معیشت خون شد
سوخت از غصه درونم چکنم چون سازم
که مرا نیست ازین شهر ره بیرون شد
این بلا برسرم از حسن خط آمد امروز
وه که خط سلسلهٔ پای من مجنون شد

۱ ــ عبیدخان‌بن محمود سلطان‌بن ابوالخیرخان ازسلاطین بخارا بود شش‌مرتبه در عهد شاه طهماسب لشکر بخراسان‌کشید و مشهد مقدس را محاصره کرد خرابیهای بسیار بدان سامان وارد آورد بالاخره در سال ۹۴۶ وفات‌یافت وعبدالعزیزخان پسرش جای او نشست .

مولانا شعر و معما بسیار دارد و تمامی آنها در تذکرةالشعرا ایـراد یافته و این ابیات از اشعار اوست .

تاریخ

میر عرب قطب زمان غوث دهر
ساخت چنین مدرسه‌یی بوالعجب
بوالعجب اینست که تاریخ اوست
مـدرسۀ عـالـی میر عـرب

و این معما باسم مهدی ازوست:

رباعی

خوش آنکه بعشق مبتلا گـردیده
بیگانه ز خویش و آشنا گردیده
یکبارگـی از قید خرد وارسته
در میکده ها بیسر و پـا گـردیده

این رباعی نیز ازوست:

چشم سیه تو کشت زارم چکنم بربود ز دل صبر وقرارم چکنم
بیتو نفسی صبر ندارم چکنم القصه زدست رفت کارم چکنم

و این رباعی را بترکی گفته و از جهة عبیدخان اوزبك بقلم جلی نوشته :

رباعی

خان دهر باشیمه سایۀ گستر اولسون
دولت انکا یار و بخت یاور اولسون
کونکلی داکی آرزو میسر اولسون
یا رب آنکا آفاق مسخر اولسون

فی‌شهور سنۀ ۹۴۴ مولانا در بخارا رحلت نمود علیه رحمة من‌الله

الودود مرقع و قطعه و نسخه‌های ایشان در ربع مسکون منتشرست.

خواجه محمود بن خواجه اسحق الشهابی از قریهٔ سیاوشان دارالسلطنه هراتست پدرش خواجه اسحق الشهابی در زمان حکومت دورمیش‌خان شاملو کلانتر دارالسلطنهٔ هرات بود در وقتی که عبیدخان هرات را گرفت[1] چنانچه مذکور شد خواجه اسحق را با کوچ و فرزندان ببخارا فرستاد چون مولانا میرعلی نیز همراه بود خواجه محمود را بمناسبت همشهری بودن بشاگردی برداشت و در مقام تربیت و ترقی او شد خواجه محمود در خدمت میرکار را بجائی رسانید که بعضی خط اورا بر خط میر ترجیح میدادند و میر میگفته که شاگردی بهتر ازخود بهمرسانیده‌ام و این قطعه را مولانا میرعلی جهت او گفته در همین باب همین قطعه او راکافی است .

خواجه محمود آنکه یک چندی
بود شاگرد این حقیر فقیر
یاد دادم باو ز قلت عقل
آنچه دانستم از قلیل و کثیر
بهر تعلیم او دلم خون شد
تا خطش یافت صورت تحریر
در حق او نرفت تقصیری
گرچه او هم نمیکند تقصیر
هرچه او مینویسد از بد ونیك
جمله را میکند بنام حقیر

خواجه محمود بعد از چند مدت که در آنجا بسر میبرد دلگیر شده به ام‌البلاد بلخ آمد و در آنجا ساکن شد و جمعیت بسیار بهمرسانید و

۱ ــ در سال ۹۳۵

احتیاج بکتابت وقطعه نویسی نداشت از آن جهت خط وی کمیابست وی مصاحب سلاطین بود و شترغو را نیکو مینواخت و بیشتر از لعب ولهو میدفیلا هر کس بدیدن اورفتی قطعه‌یی باو تکلیف میکرد این بیت ازوست که درآخر قطعه‌ها بسیار نوشته بود .

بود این مشق محمود الشهابی

که مثلش در جهان هرگز نیابی

مولانا کمال‌الدین محمود رفیقی ازدارالسلطنه هرات بوده وی‌خوش مینوشته ولطافت داشته وشعر را هم نیکو میگفته است .

مولانا مجنون چپ نویس ولد مولانا کمال‌الدین رفیقی است مولانا مجنون از خوشنویسان وکاتبان دارالسلطنه هرات است و نسخ تعلیق را با مزه وخوش وپخته مینوشته و خطی از خود اختراع کرده بود که ازترکیب کلمات آن صورت انسان وحیوان‌بهم میرسید وازجمله این‌مصراع راکه «نرخ شکر وقند شکست از شکرستان» از دو طرف‌نوشته‌بود بصورت سه چهار آدمی که بر زبر یکدیگر بوده باشند و صورت و خط هر دو در کمال خوبی وتخلص مجنون مذکور بود وکتاب ناز و نیاز از اشعار آبدار اوست وکتاب لیلی و مجنون هم از منظومات اوست که باسم سامی نواب سام‌میرزا نوشته ونواب میرزائی درتذکرةالشعرای سامی [1] ذکر او نموده این بیت ازقصیده‌بیست که در مدح‌شاه غفران پناه جنت بارگاه شاه‌طهماسب گفته :

فیروزهٔ سپهر در انگشترین تست

روی زمین تمام بزیر نگین تست

مولانا مجنون رساله‌یی درباب تعلیم و آداب خط بتفصیل نوشته و

۱ ــ تحفهٔ سامی

تعلیمات مفردات را یك یك از حروف تهجی نوشته .

مولانا ادهم از یزد بوده به ادهم کور مشهورست خط نسخ تعلیق را نازك مینوشته اکابر نورکمال از خراسان او را باصفهان فرستاده کتابه‌های منازل ایشان را او نوشته ورعایت کلی یافته گویندکه مولانا حیرتی[1] نیز در آنوقت درسلسلهٔ نورکمالیه میبوده وقصاید مدح جههٔایشان میگفته مولانا حیرتی و مولانا ادهم هم وثاق بوده‌اند مولانا ادهم همه وقت مشق میکرده و مولانا حیرتی از وضع او بتنك آمده این بیت گفته بود .

کـــور کاتب شدی ز مشق استاد
آنقدر مشق کـن کـه کـور شوی

مولانا شیخ‌عبدالله‌کاتب ازکاتبان مقرر دارالسلطنه هرات بود و قریب بچهل و پنجسال با امیرکبیر علیشیر[2] سربرده و از موانست ومصاحبت‌او بهره‌یی تمام یافته وپیوسته در سلك مشاهیر فضلا وظرفا منتظم با وجودعلو نسب وحسب هرگز خیال‌کبر و انانیت را پیرامن خاطر نگذاشته خط تعلیق و خط نسخ تعلیق را در غایت لطافت مینوشته و خطوط استادان ما تقدم را خوب می‌شناخته و شعر نیز میگفته این مطلع ازوست .

چنین‌کان ترك مست خویش را بیباك می‌بینم
بسا سرها که در پای سمندش خاك مـی‌بینم

مولاناسلطان‌محمدبن‌مولانا نورالله که‌بسلطان‌محمدنور بین‌الجمهور اشتهار دارد شاگرد خوب مولانا سلطانعلی است وکاتب مـقرر دارالسلطنهٔ هرات بود وخفی را بسیار نازك و پاکیزه مینوشته .

مولانا سلطان‌محمد خندان او نیز شاگـرد سلطان‌علی است و کاتب

۱ ـ مولانا حیرتی از شعرای مشهورست در سال ۹۶۱ وفات یافته است ۲ ـ امیر علیشیر نوائی ولادت ۱۷ رمضان ۸۴۴ وفات ۱۲ جمادی‌الثانی ۹۰۶

خوب بود و از شعر و معما بهرهٔ تمـام داشته و مـدت‌العمر در دارالسلطنه هرات بکتابت مشغول بوده و در قطعه نویسی بیعدیل است قطعه‌های خـوب برصفحهٔ روزگار گذاشته .

مولانا عبدی از خطهٔطیبهٔنیشابورست خط‌نسخ‌تعلیق راخوب‌مینوشته و کاتب بی‌بدل بوده و بخـدمت نواب کامیاب علیین آشیان شاه طهماسب سرافراز شده واکثر اوقات در ملازمت‌آن پادشاه خجسته صفات بسر میبرد مولانا بسیار فانی و درویش و آدمی صفت بـوده و شعر را بسیار خـوب میگفته این اشعار ازوست .

ما را سریر سلطنت آن خاك در بسست

وز برق آه برسر مـا تـاج زر بسست

ایدل کشیده دار چـو عبدی عنان صبر

کز مهر مهوشان هوست اینقدر بسست

مولانا شاه‌محمود مشهور به‌زرین قلم خواهر زادهٔ مولانا عبدیست و از نیشابورست شاگرد وی بوده مشهورست‌که مولانا عبدی در حـالت اعراض همیشه بمولانا شاه‌محمود میگفته که ای‌بـدبخت جهدکن کـه تا خوشنویس شوی اگر همچو مـن ننویسی بـاری مثل ایـن سلطان علیك و میرعلیك‌بنویسی‌مولانا شاه‌محمودثالث مولانامیرعلی ومولانا سلطانعلی بود مشهور آفاق شد و در کتابت عدیم‌المثل بوده و نظیر خود نـداشته و در قطعه نویسی جلی و خفی ید بیضا نموده و خمسهٔ شیخ‌نظامی را بخـط غبار جهت کتابخانهٔ شاه عالم پناه شاه‌طهماسب نوشته کـه جمیع استادان عصر و صاحب وقوفان دهر انصاف داده‌اندکه هیچ خوشنویسی بدان قاعده و پاکیزگی و یکدست‌کتابت نکرده و آن خمسه بتصویر استاد بـهزادنقاش اتمام یافت مولانا در ایام ترقی و جـوانـی و خـلاصهٔ نشو ونما و حیات و

زندگانی ملازم رکاب شاه مالك رقاب علیین آشیانی [۱] بوده و همه روزه باکاتبان و نقاشان در کتابخانهٔ شاه جهانیان خسرو ایران بکتابت مشغول بوده و بعضی اوقات که اردوی همایون دردارالسلطنهٔ تبریز بود مولانا در مدرسهٔ نصریه [۲] در بالاخانهٔ جانب شمال آنجا بسر میبرد ودر آخرکار که آن پادشاه کیوان وقار از وادی خط و مشق و نقاشی دلگیر شده بمهمات ملك ومملکت و معموری بلاد و رفاه حال رعیت مشغول گشتند مولانا رخصت نسوطن مشهد مقدّس و مجاورت آن روضهٔ اقدس گرفته بدان آستانهٔ عرش نشان رفت ودر مدرسهٔ مشهور بمدرسهٔ قدمگاه حضرت امام علیه‌السلام که درجنب چهار باغ آنجا واقعست بسر میبرد وبزیارت وعبادت مشغول بود و در ضمن آن کتابت میکرد و قطعه مینوشت و یاران اهل و شاگردان خالی از جهل بخدمتش رسیده از صحبتش فایز بودند مولانا قریب به‌بیست‌سال آنچنان اوقات صرف نمود وهرگز تأهلی اختیارننمود وبمقتضای آیهٔ کریمهٔ انّ‌الله یُبَشرّکَ بِیَحیی مُصَدّقا بِکَلِمَةٍ مِن‌اللهِ و سَیّداً و حَصوراً [۳] عمل نموده حصور بود و قوم و خویشی هم نداشت همچنان فرد و تنها بود و از هیچ ممر وظیفه و سیورغالی نداشت و ازکسی رعایتی هم نمییافت و اوقاتش بحق‌الکتابه میگذشت مولانا سلیقهٔ شعرهم داشت و شعر را بسیار خوب میگفت خواه قصیده وخواه غزل وخواه رباعی‌وقطعه همه را نیکو میگفت این ابیات از قصیدهٔ اوست که در مدح امام هشتمین ثامن ائمهٔ معصومین گفته و در پای منارهٔ در راهرو دارالسیاده نصب کرده چسبانیده بود.

الهی همه عمر محمود کاتب

اگرچه بعصیان سیه کرده دفتر

---

۱ ـ مقصود شاه طهماسب است ۲ ـ مدرسهٔ و مسجد نصریه در سال ۸۸۲ بنابر وصیت اوزون حسن سلطان یعقوب آق‌قوینلو بنا فرموده است در جوار مزار اوزون حسن ۳ ـ سوره آل عمران ۳ـ۳۴

بحرف خطایش خـط عفو درکش
بحق علی‌بـن مـوسی‌بـن جعفر
تـرحـم کـه هستم قلیل البضاعـه
بغفلت بسر بـرده اوقـات یـکسر
دمـادم ز یـاد گناهـان مـاضی
باشك نـدامت کنم چهره را تـر
بفضل خود ای پادشاه خطا بخش
بخط خطایش بـکش خـط سراسر

مولانا پانصد بیت از اشعار دارد و اکثر آن در تـذکرةالشعرا ایراد یافته فقیرراقم در ایام صبی در شهور سنه اربع و ستین و تسعمائه بمشهد مقدس رسیدم و مدت بیست سال در آن‌روضهٔ خلد مثال بودم مولانـا بهمان منوال اشتغال داشت یك دو مرتبه بواسطهٔ تیمن و تبرك بخدمت ایشان‌رسیده تعلیم سرمشق گرفتم و بتقریبی از ریاضت و مجاهدت خود اظهار فـرمود گفت که اشتیاق من بمشق آنقدر بود که شبهای تابستان از اول شب تا صباح در مهتاب نشسته مشق جلی میکردم و مولانا عمررا قریب بهشتاد رسانیده بود و هشت سال دیگر بعد از این تاریخ در حیات بود مولانا بعینك قطعه نویسی و کتابت میکرد تا اینکه در شهور سنه اثنی و سبعین و تسعمائه در آن بِلده طیبه ندای اِرجِعی رَبِّك راضیةً مرضیّه[1] راالبیك گفته بجانب‌فردوس برین روان شد و در جنب قبر مولانا سلطانعلی مدفون شد.

مولانا قاسم شادیشاه وی نیز از خوشنویسان وکاتبانِ مقرر خراسان بـود و او را قرینهٔ مولانا سلطان محمد نور و خندان میدانند وی قطعه نویس بوده و با مزه مینوشته و تاسنهٔ خمسین و تسعمائه در حیات بود اما

---

۱ ـ سورةالفجر ـ ۸۹-۲۸

قلم در دست و قلمتراش در مشت داشته و هر روز پنج بیت مینوشته و بقلمتراش اصلاح میکرده از شاگردان خوب او میر محمدحسین با خرزی است که اسم او مذکور خواهد شد .

مولانا جمشید پسر مولانا احمد رومی است اما در دارالسلطنهٔ هرات نشو ونما یافته و در آنجا خوشنویس شده کتابت وی با مزه وبسیار پخته و خوبست در فن معما عدیل نداشته و بمعمائی اشتهار داشته .

میر عبدالوهاب از سادات حسینی مشهد مقدس بود وی از دختر مولانا سلطانعلی بوجود آمده مولانا را چون پسری نبوده او را تربیت کرده بود خطش بغایت صاف بود اما نزاکت نداشت در همان ایام که راقم در مشهد مقدس بودم وی درسن هشتاد بود وریش رنك میکرد وخیلی زکی و با مشربست و لباس رنگین برنك آمیزی میپوشید وهمیشه جزودان بزرگ پراز قطعه بخط خود همراه داشت که همه را افشان وحاشیه و جدول کرده بود و بمردم مینمود و تعریف خط خود میکرد و احیانا یکی از آنهاگاهی بارباب مناصب تکلف میکرد .

استاد میرسیداحمد آنحضرت از سادات حسینی مشهد مقدس بود پدرش بامر و خدمت شمع ریزی سرکار آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ سدره مرتبه اشتغال داشت حضرت میر در اوایل حال چون خطش صورتی پیدا کرد ذوق خوشنویسی درسرش افتاده از مشهد مقدس عزیمت دارالسلطنهٔ هرات نمودهخود را بخدمت مولانا میرعلی رسانید و درسلك شاگردان او منتظم گردید و سرآمد شاگردان میر شد ودر آن ایام آنچنان گردید که هرچه مینوشت از خط میر فرقی نداشت میر از هرات به بلخ کپنك پوش و پیاده رفت واز آنجا عزیمت بخارا نمود یکچند در خدمت مولانا میرعلی در کتابخانهٔ عبدالعزیزخان بود بموداى العود احمد بمشهد مقدس معلی عود

نمود بعد از چندسال که در مشهد مقدس بودند عزم درگاه شاه جمجاه انجم سپاه شاه‌طهماسب نمود و به‌عراق و آذربایجان رفت و مدتی در اردوی معلی ملازم رکاب ظفرانتساب بود وهمگی‌اوقات درمجلس بهشت‌آئین راه داشت و رعایتها یافت ودر آن اوان کتاباتی که به سلطان سلیمان خواندگار مینوشتند خدام میر بقلم جلی مینوشت بعد از آن میر مرخص شده به مشهد مقدس آمد و مقرر شد که جهت نواب اعلی کتابت نماید و تحویلی مقرر شد که جهت او مرحومی آقا وزیر خراسان از وجوهات خاصهٔ شریفه بدو رساند و سیورغالی نیز در مشهد مقدس بدو عنایت شد میر قریب ده سال در آن محروسهٔ مطهره فارغ‌البال وخوشحال بیکلال وملال بامر کتابت و قطعه نویسی اقدام داشتند جمعی کثیر از ساده رخان مشهد و لاله عذاران آن سرحد در ملازمت میر مشق وتعلیم در روزدوشنبه و پنجشنبه میگرفتند و در آن زمان بازار عشق و جنون وهنگامهٔ مشق و کیفیت افیون گرم بود و ازدحام عشاق و معشوقان در منزل ایشان در آن دو روز صحبت فراوان بود وآن انجمن بطریق گلشن پر ازگل وگرفتاران چون بلبل بود میر دوشاگرد مشهدی‌الاصل داشتند که هردو منظور نظر ایشان بودند و تعلق خاطری و گرفتاری نزد آنها داشتند یکی .

مولانا حسنعلی وی از خوشنویسان مقرر شده بود و خوش مینوشت مولانا بعد از ارتحال حضرت میر به هرات افتاده مدتی آنجا بسر برد و ازآنجا به نیشابور آمده از نیشابور پای‌کوبان و سرودگویان به عراق آمده از عراق آهنك زیارت عتبات عالیات نمود و سه چهار سال در بغداد ماند و از آنجا توجهٔ زیارت حرمین شریفین نموده به‌حجاز رفت و در شهور سنه ثلاث و الف در حجاز فوت شد دیگری مولانا علیرضا او نیز بسیار خوش مینوشت و بعد از میر مدتی دیگر درمشهد مقدس بود

و زود رحلت نمودالقصه‌که حضرت میرسیداحمد چون بکتابت سرکار خاصهٔ شریفه مشغول بود بیجهت خاطر مبارك اشرف از چنان عدیم‌المثل مردی منحرف شده بیکبار تحویلات وسیورغال سنوات را از آن مردبیگناه مستردکرده بحواله دادند و سیورغال را درکل قطع فرمودند میر به‌امداد بعضی از تجار از زیر بار آن حواله بیرون آمده ارادهٔ رفتن هند نمودآن فکر صورت نبست ودر آخرکار میر پریشان و بی‌چیز شد اتفاقاً مرحمت پناه میر مرادخان والی مازندران[1] در اوانی که در مشهد مقدس معلی‌بود فی‌شهور سنهٔ اربع و ستین و تسعمائه رابطه‌یی میان او و میربهمرسیده بود کس از مازندران بطلب میر با جزوی خرجی فرستاد میر عزیمت مازندران نمود چند سال در مازندران بکتابت اشتغال داشت و لوایح جامی را بقلم جلی نوشته جهت نواب میر و میر سلطان مراد در همان‌ایام رحلت نمود میر باز به مشهد مقدس معلی عود نمود پس از آنکه شاه اسمعیل برسریر سلطنت متمکن شد ازعقب میر به‌مشهد مقدس‌فرستاده میر را بدارالسلطنهٔ قزوین آورد و او را در بالاخانهٔ سردرباغ سعادت آباد دارالسلطنهٔ قزوین فرود آورده جای داد و اورا مشمول عواطف بیدریغ شاهانه‌گردانید چون نواب شاه‌اسمعیل بعالم آخرت خرامید[2] میر باز به مازندران رفته و در آنجا فوت شد فی‌سنهٔ ست ثمانین‌وتسعمائه میر گاهی شعر میگفت این رباعی ازوست . رباعی

گاهی ز حجاب هستیم بود ملال

گه داشتم از زمانه صد فکر محال

۱ ــ مقصود ظاهراً سلطان مرادخان ولد امیرخان میباشدکه در زمان شاه‌طهماسب والی مازندران بود پدرش از مقربان پادشاه و بشرف مصاهرت شاه سرافراز بود .

۲ ــ در سال ۹۸۵

ناگاه بدام دلبری افتادم

از جملهٔ قیدها شدم فارغبال

فقیر دو مرتبه که بمشهد مقدسه رفتم و بمطالعه اشتغال داشتم گاهی مشق ازحضرت میر گرفته و تعلیم از و میگرفتم و در سلك شاگردان او منتظم بودم میر مفردات و مرقعی وقطعهٔ بسیاری باسم فقیر که همنام ایشان بودم نوشته آنها همه بواسطهٔ انقلاب زمان و حوادث دوران وناسازگاری چرخ بوقلمون از دست بدر رفت .

مولانا مالك اگرچه بدیلمی اشتهار دارد اما وی فیلواکوشی قزوینی است در بدو حال پیش والد خود مولانا امیر شهره خط ثلث ونسخ مشق کرد و خطوط سته را خوش مینوشت و نسخ اوراکسی از نسخ یاقوت تفرقه نمیکرد آخر بوادی خط نسخ تعلیق افتاد و بزور ثلث در نسخ تعلیق سر آمد دوران گردید وبیشتر ازدیگران شهرت گرفت ودرفضیلت ومولویت نمایان بود و اکثر اوقات صرف مطالعه و مباحثه نمودی و اکثر علوم را مثل نحو وصرف و منطق و معانی وبیان منقح ساخته بود و درعلم ریاضی خصوصاً حساب و هندسه و نجوم وموسیقی کمال مهارت و دانش داشت و معما را نیز خوب میدانست در اوایل حال در سلسلهٔ رفیعهٔ قاضی جهان وکیل در اردوی معلای شاه جمجاه میبود و چون در آن اوان اکثر زمان استادالعلما خواجه جمال الدین محمود شیرازی[1] درآن سلسله میبود مولانا پیش خواجه شرح تجرید و حاشیه و بعضی نسخه‌های دیگر دیدند پس از آن حسب‌الامر شاه عالمیان پناه درکتابخانهٔ شاهزادهٔ ظفرلوا ابوالفتح سلطان ابراهیم‌میرزا جاگرفت و در شهور سنهٔ اربع و ستین و تسعمائه

۱ - ازفحول علمای شیراز و مورد توجهٔ بزرگان بودودر سنه۹۵۳ از اینجهان درگذشت .

همراه نواب میرزائی به مشهد عالی رفت ویك سال ونیم در آن روضه مقیم بود دران اوان فقیر گاهی سرمشق از ایشان کس فرستاده میگرفتم چون سید سلاطین ومروج مذهب آبائه الطاهرین شاه طهماسب عمارات دولتخانهٔ مبارکهٔ دارالسلطنهٔ قزوین را باتمام رسانیده بودند بکتابه احتیاج بود حکم قضا نفاذ باحضار مولانا عزاصدار یافت که شاهزادهٔ کیوان وقار او را بدرگاه گیتی پناه فرستد مولانا حسب الامر اعلی بدارالسلطنهٔ قزوین آمده بدان خدمات اقدام نمود آنچه در ایوان چهل ستون نوشته‌اند این غزل خواجه حافظ شیرازیست علیه الرحمه که بربوم طلا بخط لاجورد نوشته .

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم
یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم
ساقی بیا که از مدد بخت کار ساز
کامی که خواستم ز خدا شد میسرم
شاها من ار بعرش رسانم سریر فضل
مملوك این جنابم و مسکین این درم
ورباورت نمیشود ازبنده این حدیث
از گفتهٔ کمال دلیلی بیاورم
گربرکنم دل ازتو وبردارم ازتومهر
آن مهربرکه افکنم این دل کجا برم
عهد الست من همه با عهدشاه بود
در شاهراه عهد برین جهد نگذرم
گردون چوکرد نظم ثریا بنام شاه
من همچنین چرا نکنم از که کمترم

شاهین‌صفت‌چوطعمه‌چشیدم‌زدست‌شاه
کـی بـاشد التفات بصید کبوتـرم
شعرم ز یمن مدح‌توصدملك دل‌گشاد
گویی کـه تیغ تست زبان سخنورم
بال وپری ندارم‌واین طرفه‌تر که‌نیست
غیر ازهوای صحبت سیمرغ در سرم
برگلشنی اگر بگذشتم چو باد صبح
نه عشق سرو بود نـه میل صنوبـرم
بوی تو می‌شنیدم و بـریاد روی تو
دادند ساقیان طـرب یـکدو ساغـرم
با سیر اختر فـلکم داوری بسست
انصاف شاه باد در این قصه یـاورم
نامم زکـارخانـهٔ عشاق محو بـاد
گر جز محبت تو بود کار دیگـرم
ای عاشقان روی تـو از ذره بیشتر
من چون‌رسم بوصل توکزذره کمترم
بنمابمن که منکر حسن رخ تو کیست
تا دیده‌اش بـگزلك غیرت بـر آورم
شکر خدا که باز در این‌اوج بارگاه
طاوس عرش مـیشنود صیت شهپرم

کتبه فی سنه‌ست وستین و تسعمائه . و این غزل مولانا حسام‌الدین مداح را حسب‌الامر اعلی در سردرها و پنجره‌های ایوان مذکـور نـوشته

ما غلامان شاه مردانیم رهبری غیر او نمیدانیم
خاك پای ابوذر غفار بندهٔ اعتقاد سلمانیم
در وفای محبت حیدر هرچه گویی هزار چندانیم
تشنهٔ راه کربلا و نجف حاجی کعبهٔ خراسانیم
هرچه دروصف مرتضی باشد یافته در کلام سبحانیم
نامه کز نام او بود خالی گر سر ما رود نمیخوانیم
تا گریزند روبهان از ما آشنایان شیر یزدانیم
ناصبی همچو غنچه دل خونست ماچو گل سرخ روی و خندانیم
شکرلله که چون حسام الدین درگدائی گدای سلطانیم

مولانا بعد از اتمام کتابه‌ها رخصت مراجعت بـه مشهد مقدس نیافت نواب جهانبانی میرزایی مکرر از مشهد مقدس عرضها بپایهٔ سریر اعلی در باب رخصت دادن مولانا نوشت و آن تاریخ از نتایج طبع مرحومی قاضی عطاءالله ورامینی[۱] است . تاریخ

زهی قصر با رفعت شاه عادل
که شد آستانش بکیوان مقابل
چو شه برفرازش رود عقل گوید
کلیمی گرفته است در طور منزل
پی سال اتمام آن فکر کردم
ز یك مصرع آمد دو تاریخ حاصل
شه از سال تاریخ پرسید گفتم
(بهشت‌برین) است (خیرالمنازل)

۱ ــ وی برادر قاضی محمدست و از فضلا و شعرای مشهور زمان و ازبزرگان دربار شاه‌طهماسب بود . و رتبهٔ ندیمی داشته تواریخ بسیار بسلك نظم کشیده و در این فن کمال مهارت داشته است .

تا آنکه در سنه تسع و ستین و تسعمایه در قزوین بعالم آخرت رحلت نمود یکی از فضلا در تاریخ فوت مولانا گفته‌اند .

صد حیف کز جهان رفت مالك یگانهٔ عصر

خطاط بود و فاضل درویش بود و سالك

یاقوت‌عصرخود بود روزیکه ازجهان‌رفت

تاریخ فوت او شد (یاقوت عصرمالك) [1]

مولانا مصحفی بخط نستعلیق بنیادکرده بود ومینوشت توفیق اتمام نیافت و ظاهراً هر که این کار کرد تیمناً بروخوب نیامد باقی حالات و اشعار مولانا در تذکرةالشعرا ایراد یافته .

میر صدرالدین محمد ولد میرزا شرفجهان قزوینی وی شاگرد مولانا مالك بود و صاف و پاکیزه مینوشت و در رنگ‌آمیزی و وصالی قدرت تمام داشتند و در علم موسیقی وادوار وقوف بسیار داشتند وصورتها و نقشها بسته و تذکرةالشعرایی بطرز و اسلوب خواجه دولتشاه که بعد از هرشاعری یکی‌از سلاطین زمانرا ذکرمیکند قریب چهل سال درمیان داشتند و دست وپای بیشتری زدند وکاری نساختند و قریب ده سال هر ساله‌مبلغی کلی از نواب کامیاب مالك رقاب اشرف همایون ابوالمظفر شاه‌عباس بهادرخان خلدالله ملکه ابدا میگرفتند که تذکره را تمام‌کنند بالاخره عاجز آمده موقوف بتذکرهٔ راقم نمودندکه این را گرفته در آن لباسی بپوشانند مکرر نواب اعلی را برین داشت‌که تذکره را از بنده طلبیدند چون اتمام نیافته بودبنده معذرت عرض‌کردم تاآنکه بهانه نیافت ونواب کامیاب تذکرهٔ او را میطلبیدند در برابر تهمت برفقیر نموده عرض‌کردکه چهل و پنجسال قبل از این‌که والد راقم وزیر مشهد مقدس معلی بود کتابی ازکتابخانهٔ

۱ ـ یاقوت عصر مالك ۹۶۸ میباشد و یکی کم دارد .

آنحضرت گرفته و نزد او مانده الحال آن کتاب نزد قاضی احمد است آنرا بستانید و بمن دهید تا من تذکره را تمام کنم هیچ قزوینی هرگز این حرف نگفته القصه بمودّای القاصُ لایُحِبّ القاص خاطر اشرف را از این غلام منحرف ساخته معزول شده به قم آمد و در ماه صفر که نواب مستطاب معلی القاب سیادت وصدارت پناه خداوندی امیرابوالولی اینجوبه قم[1] تشریف آوردند در درون روضهٔ مقدسهٔ منورهٔ معصومه سلام‌الله علیها فقیر مصحف برداشته قسم خوردم که حکایت کتاب کتابخانهٔ حضرت را که میرصدرالدین‌محمد بعرض اشرف رسانیده که نزد بنده است کذب محض است و بنده‌از آن‌خبری ندارم و غیرواقع و تمام افتراست ودر ضمن آن مباهله کرده مشارالیه را بحضرت امام‌رضا و همشیره‌اش حواله کردم و چون میر صدرالدین‌محمد از دارالسلطنهٔ اصفهان در شهر صفر متوجهٔ کاشان شده از کاشان بجانب خراسان عزیمت فرمودند در حوالی بسطام بانتقام منتقم حقیقی ناگاه از کارخانه دیوان قضا در شهر ربیع‌الاول تنکوزئیل سبع والف که یکماه از مباهله بگذشت مشارالیه مستوجب سیاست و حدود الهی شده بآن خود رسید .

پنداشت ستمگر که ستم برما کرد
بر گردن او بماند و از ما بگذشت

---

۱ ـ امیر ابوالولی ولد میر شاه محمدانجوی شیرازی از سادات عالیقدر و فضلا بود مدتی تولیت آستان قدس رضوی را داشت بسبب نزاعی که باشاه ولی‌سلطان ذوالقدر حاکم مشهد کرداز این مقام معزول شد وبهمراهی میرابوالمحمدبرادرش متولی اوقاف غازانی شد و پس از چندی میرابوالمحمد به‌تنهایی اوقاف غازانی را تولیت داشت و میرابوالولی متولی آستانهٔ صفویه گشت و در عهد شاه سلطان محمد منصب قضای معسکر بوی تعلق گرفت و درزمان جلوس شاه عباس بمنصب عالی صدارت ترقی کرد ولی در سال ۱۰۱۰ معزول گشت .

ودر تاریخ فوت امیرابوطالب کاشی این ابیات برلوح بیان نگاشته :

میر فلك رتبهٔ عالی گهر — صدرانام اختر برج شرف
اختر تـابندهٔ هفتم سپهر — گوهر یکتای گرامی صدف
ازشرف وسیرت‌خلقش‌سزد — فخر کند ار بوجودش سلف
چون گهر ذات گرامی او — مـادر ایـام نـدارد خلف
عاقبت ازدار فنا رخت بست — شد ز قضا نقد حیاتش تلف
خانه سیه‌کرد فلك زین‌عزا — گشت رخ ماه کبود از کلف
حیف که ارباب‌خرد رانماند — قدوه و ملجا وملاذ و کنف
بودچو ارباب نعم را ملاذ — بدچو ازواهل‌طرب را شعف
نغمه سرایان همه‌بستند لب — ماند ز آهنگ‌ونواچنگ‌ودف
بربط وطنبور گسستند تـار — عود برآورد فغان از اسف
از پی تاریخ وفاتش خـرد — بود طلبگار چو از هر طرف
فکر بیك بیت‌دوتاریخ کرد — پیش وی‌آورد بـرسم تحف
ملجا دنیا و مـلاذ انـام — صدر جهانی و جهان شرف
باد حنوطش ز پی مغفرت — خـاك در مسند شاه نـجف

ماجرای او وفقیر مجلدات میطلبد ورقعه‌هائیکه او بفقیرنوشته‌شرحها خواهد سربسته بتقریبات در تذکرةالشعرا ایراد یافته و مسودهٔ تـذکره‌ییکه او مینوشت و اتمام نیافته بود بدست اشرف درآمده از آنچه اوجمع کرده بود هفت بیت انتخاب فرمودند .

مولانا دوست محمد از شهر هرات بودشاگرد مولانا قاسم شادیشاه است مصحفی بخط نسخ تعلیق او تمام‌کرده بود شاه رضوان بارگاه را بدو لطفی بود جمیع‌کاتبان و نقاشان را ازکتابخانه اخراج نمودند بغیر ازمولانا که بحال خود ماند وی تعلیم خط بشاهزاده سلطانم میداد .

مولانا رستمعلی خواهرزادهٔ استاد بهزاد نقاش بود نسخ تعلیق را خوش مینوشت و کاتب خوب بود در اوایل در کتابخانهٔ نواب غفران پناه بهرام میرزا میبود و در آخر پیری هفت سال دیگردر کتابخانه پسرش‌نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا نورالله مرقده در مشهد مقدس‌انور بسر میبرد در آنجا رحلت‌کرد و درجنب مزار مولانا سلطانعلی مشهدی مدفون گشت فی‌شهور سنه سبعین و تسعمائیه .

مولانا محب‌علی ابراهیمی خلف مولانا رستمعلی است جلی وخفی را خوب مینوشت کتابدار نواب شاهزادگی ابراهیمی‌گشت و در آخر اسم ابراهیمی مینوشت مولانا محب علی چون رشید افتاده بودبکتابداری قناعت نمی‌نمود و در مزاج نواب‌میرزائی دخل تمام داشت و در امور ملکی دخل میفرمود بعد از هشت سال‌که در خدمت نواب بود شاه جمجاه او را از خدمت اخراج کرده بدارالسلطنه قزوین طلبید مولانا بعد از ایامی‌که در قزوین بود رخصت زیارت عتبات عالیات یافته روانهٔ زیارت شد بعد از رجعت هم درآن اوقات در دارالسلطنهٔ قزوین فوت شد نعش او را به‌مشهد مقدس برده در جنب پدرش نهادند در تاریخ فوت اوگفته‌اند :

رفت از جهان فانی ملا محبعلی‌حیف
یا رب بصدر جنت او را مقام بادا
چون‌نزد اهل دنیا مقبول ومحترم‌بود
در آخرت الهی با احترام بادا
تاریخ سال‌فوتش‌پرسیدم ازخردگفت
ملامحب‌علی را شافع امام بادا

این‌تاریخ‌را استاد میر سید احمد مشهدی بخط خود [برسنگ قبراو] نوشتند .

حافظ باباجان از تربت زاوه است او نیز نسخ تعلیق را خوش مینوشته وساز وعود را نیکو مینواخت‌بعضی اورا قرینهٔ مولانا عبدالقادر[1] قدیم میدانسته‌اند وی زر نشانی هم میکرده و او برادر حافظ قاسم خواننده بوده که در خوانندگی مشهور آفاق است و نظیر خود نداشته پدر ایشان حافظ عبدالعلی‌تربتی در خدمت پادشاه‌مرحوم سلطان حسین میرزا میبوده آخر از هرات به عراق افتادند و در عراق متوطن گشتند .

میرزا محمود ولد خواجه قباحت جراح خاصهٔ شریفه بود چون وی سفره چی نواب مرحومی شاه نعمت‌الله باقی بود [2] بود و شاه همگی ایام بساختن مرقع اشتغال داشت میرزا محمد نیزمشقی میکرد وقطعه‌ها مینوشت وخیلی شاه را خط او خوش افتاده بود استادی مولانا مالك نقل مینمود که روزی‌نزد شاه‌نعمت‌الله رفته قطعه‌یی‌برده‌گذرانیدم شاه قطعه‌های میرزامحمد را بیرون آورده بمن نمود که چون مینویسد ببینید و آخر فرمود که بهتر از مولاناسلطانعلی ومولانا میرعلی نوشته بنده‌گفتم شاهم بهترازبنده نوشته اما بهتر از ایشان نمیتواند نوشت این همان پسر است که یکی ازظرفاجهت خواجه‌قباحت گفته است : لطیفه

۱ ــ عبدالقادربن غیبی‌الحافظ المراغی ازمشاهیر موسیقی دانان ونوازندگانست در ادوار و موسیقی تألیفات بسیار مفید دارد ولادت او در سنهٔ ۷۵۴ میباشد و در سال ۸۳۷ از این‌جهان درگذشته است .

۲ ــ شاه نعمت‌الله‌بن امیر عبدالباقی از اولاد شاه نعمةالله ولی و مرجع اشراف طبقات و دارای فضائل و کمالات بسیار بود در عهد شاه اسمعیل امیرعبدالباقی وکالت اوقاف تمام ایران را از طرف شاه در قبضهٔ‌کفایت داشت و عتبه‌اش ملاذ امرا و وزراء گشت وی در سال ۹۲۰ در جنگ شاه اسمعیل با سلطان سلیم شهید شد وپس از او شاه نعمةالله باقی مورد توجه شد شاه طهماسب او را تربیت فرمود و زمام اختیار یزد را بوی سپرد و همشیرهٔ شاه طهماسب خانش‌بیگم بعقد ازدواج او درآمد .

کند خواجه قباحت دعوی فهم
همیشه نزد ارباب فصاحت
ولی فرزند حیز بی تمیزش
دهد کون و نمیفهمد قباحت

میرصفی نیشابوری او نیز خوش مینوشته چون از شعرای مقرر است اسم او و حالات او در تذکرةالشعرا ایراد یافته.

میر محمد حسین از اکابر سادات رزهٔ باخرز است شاگرد مولانا قاسم شادیشاه بوده و از اولاد میرصادعی باخرزی است که بعضی اوقات وزیرسلطان‌حسین میرزا بوده کتابت وی‌بسیار پخته و بامزه‌است وخوشنویس قزوین بوده با اکثر اعیان دولت قاهره مصاحب بوده بعد از رحلت شاه جنت‌مکان به خراسان رفت ودر وطن خود بزراعت وعمارت اشتغال داشت تا آنکه در فترات و انقلابات خراسان پریشان و بیسامان از ظلم و تعدی ترکان و عوانان شده هم در آن ایام رحلت نمود میر محمد حسین بغایت از خودگذشته و فانی و نجیب زاده بود و اختلاط و صحبتی رنگین داشت و شعر را هم خوب میگفت و در مصاحبت وهمزبانی عدیل نداشت ازوست بیت:

بیخبر ازذوق مستی شیخ منع ماکند
کاش نوشد جرعه‌یی‌تاحالتی پیداکند

میرخلیل‌الله برادر زادهٔ میرمحمدحسین است وی در قطعه نویسی و نزاکت خط ازعم‌ابوت منزلت خود گذرانیده بود وی از شاگردان میرسید احمد مشهدی و در مشهد مقدس خط را بآن اعتبار و درجه رسانیده بود و تعلیم از میر داشت میرخلیل‌الله در آن ایام که شاه سپهر احتشام درمشهد مقدس معلی بود سرخطی بنواب‌اعلی میداد وهمراه رایات عز و جلال از

خراسان به عراق آمد و ازقزوین به کاشان رفته چند روزی در کاشان توقف نمود وازآنجا به‌هندودکن رفت ودرآنجا اعتبار تمام یافته بیك مرتبه‌مبلغ دویست تومان از نفایس هند برسم نثار و پیشکش ونذر جهت شاه عالمیان فرستاد .

میرمحمود از سادات عریضی صحیح‌النسب سبزوار است واز اعیان آن مملکت بود بسیار خوش مینوشت چون احتیاج بکتابت نداشت کمتر بکتابت اشتغال داشت وهمواره در مجلس بهشت‌آئین شاه جنت مکان بود تقرب وعزت تمام داشت .

مولانا عبدالله شیرازی اگرچه‌خوشنویس نبود اماکتابت را یکدست و پاك و صاف میکردشاه علیین آشیان [1] اورا از شیراز بدارالسلطنه قزوین آورده مقرر کرده بودند که هرکاغذی راکه خواهند برسر نویسند تا بندگان اشرف بخواند اومینوشت مدتی در دولتخانهٔ مبارکه این کار میکرد تا در شهور سنه اثنی وثمانین و تسعمائه در دارالسلطنهٔ قزوین فوت شد .

حافظ کمال‌الدین حسین واحدالعین از دارالسلطنه هرات بود نسخ تعلیق را خوب مینوشت وجمیع خطوط سته را هم مشق کرده بود ولاجورد شوی خوب هم بود از خراسان که به عراق آمد دارالمؤمنین قم را خوش کرده چند مدت درآنجا توقف کرد قرآن را بسیار خوش میخواند از قم باردوی معلی و در مجلس اشرف تکلیف قرآن خواندن براو کردند گفت خوانندگیم نمیآید شاه جنت‌مکان را خوش‌آمد اسب واستر واشتروخیمه و جمیع ضروریات و مایحتاج باو شفقت کرد مطلقاً قبول نکرد بسیاردرویش و فانی و از خودگذشته بود همچنان نمد پوش بود وپیاده سفر مینمود و در علم اکسیر مهارت تمام داشت باز از عراق به خراسان عود نموده در مشهد

۱ــ مقصود شاه‌طهماسب میباشد .

مقدس در سنهٔ اربع و سبعین و تسعمائه فوت شد .

مولانا سلیم کاتب از غلام‌زاده‌های صدر مرحوم میرجمال‌الدین استرابادی[1] بود پدرش را ازحبش آورده بودند چون استعداد ذاتی داشت در فن خط زود ضبط نموده وترقی کرد و خوشنویس گشت دررنگه‌نویسی قرینه نداشت هم قطعه نویس بوده درکتابت او را قرینهٔ سلطانمحمد نور مینگرند همیشه در مشهد مقدس انور بود و در آنجا فوت شد و شعر هم میگفت و این مطلع ازوست :

یا رب از عالم برافگن ناقبولی چند را
سربصحرای عدم ده طرفه غولی چند را

مولاناشاه‌محمد مشهدی‌کاتب شاگرد وی‌بود پدرش سرتراشی‌میکرد مولانا سلیم او را برداشته تربیت نمود وآخر خوشنویس‌ساخت کتابت را بغایت خوب میکرد و سلیقه شعر هم داشت و واقفی تخلص مینمود این رباعی ازوست :

آنم که دم شاد بعالم نزدم
غم نیست اگر یك دم بی غم نزدم
جانم اگر از ریاضت آمد بر لب
چون واقفی از حالت خود دم نزدم

مولانا محمد امین او نیز مشهدی بود شاگرد مولاناشاه‌محمد است مولانا پیش او تعلقی داشت کمال حسن و رعنائی با او بود پیش از آنکه خط برآورد خوشنویس شده بجانب هند رفت .

---

۱ ــ میرجمال‌الدین از سادات عظیم‌القدر فاضل وپرهیزگار استراباد بود اوایل سلطنت شاه‌طهماسب باتفاق امیر قوام‌الدین‌حسن اصفهانی برتبهٔ صدارت رسیدند وی در صدارت از این‌جهان درگذشت .

مولانا عیشی از کاتبان مقرر دارالسلطنه هرات بود کتابت را خوش مینوشت و روش مولانا سلطانمحمد نور داشت از هرات بـه مشهد مقدس انور آمد ودر کتابخانهٔ شاهزاده ابوالفتح سلطان ابراهیممیرزا بود و کتابت میکرد و صاحب مواجب و انعامکلی بود مولانا تریاکی گذاره بود وشعر را نیکو میگفت ازوست : مطلع

چرخ در بزم توراهم ازستمگاری نداد
کوشش بسیارکردم بخت منیاری نداد

در مشهد مقدس انور فوت شد .

مولانا عبدالهادی برادرزن مولانا مالك بود از قزوین است پیش مولانا مالك چیزی خوانده بود و طالب علم خوب بود و در ریاضی وعلم موسیقی نیز عدیل نداشت و تصنیفات کرده بود ونقشهای بسیار بسته و خط نسخ تعلیق را خوش مینوشت بتخصیص جلی را و درکتابه نویسی قدرت تمام داشت و قلم را محرف قط میزد و شعر را خوب میگفت و اقسام اشعار داشت و صاحب دیوان بود این غزل ازوست :

مرا گفتی چو من یاری نداری
تو همچون من گرفتاری نداری
چه دانی حال زار بیدلان را
که بر دل داغ دلداری نداری
قبولت چون شود بار دل من
که همچون من بدل باری نداری
نباشد غیر آزار منت کار
بجز آزار من کاری نداری

شود ظــاهر چو میرم در وفــایت

که چــون هادی وفــاداری نــداری

مصنفان قزوین این غزل را در نیشابورك نقش بسته بودند در شهور سنه ست و سبعین و تسعمائه در قزوین رحلت نمود .

مولانا یاری از کاتبان مقرر دارالسلطنه هرات بود بغایت مستعد واهل و پاکیزه بود خفی را بغایت با مزه و پاکیزه مینوشت از هرات بیرون نرفت وسفری نکرد از آن شهرت نیافت طبع نظم هم داشت در هرات فوت شد.

عیسی‌بیك پسر شاطر محمد مشهور بودکه از شاطران و خدمتگاران پادشاه‌کشورگشای جلیل‌ابوالبقا سلطان شاه‌اسمعیل بود وی مدتی بخدمت رکابداری‌شاه جنت مکان شاه‌طهماسب اقدام‌داشت خط نسخ تعلیق راخوب مینوشت وقطعه نویس بود و رنگه را خوب مینوشت وقطعه بمردم تکلیف میکرد بعد از رحلت شاه فردوس منزلت متولی امامزاده واقعه در کــاخك جنابد شد و مدتی درآنجاها بود تا در خراسان فوت شد .

نواب میرزائی ابوالفتح سلطان ابراهیم‌میرزا روح‌الله روحــه از جمله خوشنویسان مقرر بودند اگرچه چند روزی تعلیم خط ازمولانا مـالك گرفتند اما چون ادراك و قابلیت جبلی و ذاتی آن اعلیحضرت عطارد فطنت را بود از روی خطوط و قطعات مولانا میرعلی مشق میفرمودند و بروش ایشان مینوشتند و در اندك زمانی ترقی فرمودند .

خط یاقوت را هــرکس کــه دیدی

بیك مثقال زر حــرفــی خــریــدی

اگــر یـــاقــوت خط او بــدیــدی

بصد مثقال هر حــرفی خــریــدی

نواب میرزائی جلی را بسیار پاکیزه و با مزه و خــوش مینوشتند و

گاهی کتابت خفی هم میفرمودند و بغایت یکدست و بنزاکت و طراوت میافتاد .

خطش چون خط نیکوان دلفریب
ز دل برده آرام و از جان شکیب
بود کلکش آن جادوی بوالعجب
که بر روی روز افگند زلف شب

فقیر هیچکس را چنان طالب و راغب و فریفته و شیفته بخط مولانا میرعلی ندیدم که آن بهرام تربیت را و بیشتر از آن اعلیحضرت کسی خط مولانا میرعلی را در اندك زمانی جمع نکرده بود گمانم اینست که آنچه از اقسام چیزها مولانا در مدت‌العمر خود نوشته باشد نصف آن در کتابخانهٔ آنحضرت جمع شده بود چه در آن زمان و ایام که در مشهد مقدس و آن روضهٔ اقدس تشریف داشتند چند جلد مرقع را که مولانا جهت روزگار واپسین و سفر حجاز و ایام انزوا نوشته بودند با دیگر نسخه‌ها و قطعه‌ها از مولانا بوارث شرعی منتقل گشته بود تمامی آنها بطوع و رغبت بسرکار فردوس منزلت انتقال بیعی یافت تفصیل تقریر وتحریر استعدادات وحیثیات وکمالات آن حمیده صفات بحریست بیکران وکار هیچ مورخی نیست که اگر سحبان زنده شود و ابن‌مقله حیات یابد حقا که هیچکدام از عهده‌ذکر آن نتوانند بیرون آمد و اگر احیاناً کسی‌متعهدآن امر شود مهلتی وفرصتی بایدکه نسخه‌ها پرداخته شود .

محقق است که‌گر ابن مقله زنده شود
تراشهٔ قلمش را بمقله بر دارد

اما چون این بنده دیرینه که مملوك و غلامزادهٔ آن جامع اوصاف حسنه است و درغلامي و بندگي آن در درج سلطنت و هنرمندی و مجموعهٔ

کمالات و سخن‌گستری نشو ونما یافته لاجرم مجملی ازآن مفصل مشحون بایجاز و اختصار در جلد سادس کتاب مستطاب خلاصة‌التواریخ که در ذکر وقایع حالات سلاطین صفوی ودودمان مرتضوی نوشته‌اندکی ازایام‌سلطنت و روزگار با حشمت و نشاط و عشرت آن ثریا منزلت راایراد نموده و همچنین در خاتمهٔ کتاب افادت انتساب تذکرة‌الشعرا در حالات پادشاهان و سلاطین و شاهزادگان و امرا و ترکان نیز مجملی از حالات خجسته صفات و اشعار معجز سمات آنحضرت را شرف تسطیرداده ودرین نسخه نیز نموداری مالایدرك کله لایترك کله اندکی ازمحامد آن‌خلاصهٔ‌اماجد را عرض مینماید تا فلك چشم‌خود باز کرده درهیچ زمان بجامعیت وقابلیت آن فرشته سیرت کسی دیگر ندیده القصه که نواب میرزائی ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا قدس سره العزیز پادشاهی بود بفنون فضایل معروف وسلطانی‌بود بصنوف خصایل موصوف قبای سلطنت‌برقامت دولت اوخلعتی بود دوخته وحدود اطراف خراسان بانوار معدلت او افروخته بقوت طبیعت وقاد انواع فنون و اصناف علوم معلوم و مفهوم میفرمود وبحدت ذهن نقاد حقایق معانی و دقایق بیان ابداع مینمود از بدایت صباح تا نهایت رواح ازپی انجام مصالح مملکت اوقات صرف میفرمود و ازمقطع شفق تامطلع فلق درپی تحصیل کمالات میبود تعداد فضایل و هنرها وکسب کمالات آن خسرو خجسته صفات امریست متعذرکه لایعدولا یحصی است احاطهٔ جمیع از معقول و منقول نموده و حاوی تمامی فروع و اصول گردیده بودند و همیشه در قرائت کلام ملك علام مواظبت داشتند و قرائت عشر و علم تجوید را پیش‌شیخ فخرالدین‌طبسی و والدماجد او شیخ‌حسن‌علی گذرانیده بودند و بعد از تنقیح علم صرف ونحو و منطق و معانی‌و بیان و اصول تتبع علم رجال و تصحیح‌کتب احادیث نبوی و امامی فرموده از علم سیر

ونسب و تواریخ استحضار بسیار و تذکر بیشمار بهم رسانیده بودند آنگاه متوجه حکمیات از طبیعی والهی و معالجات طبی قانون زمان وباعث‌شفای همگنان بودند و در علم ریاضی و مجسطی از هندسی و حسابی و نجومی و موسیقی صاحب فن و مصنف بـودنـد و نقشها و صورتها در ادوار از آن کامگار برالسنه اهل زمانه مانده و در ربع مسکون مشهور است بـا وجود اینهمه فضایل حمیده و خصایل پسندیده در همه احـوال مجالست اصحاب کمال و مخالطت اهل علم و ارباب فضل را برخود فرض عین وعین فرض میدانست و در اقامت مراسم و تکریم این طبقه‌کرام و تقدیم مناظم اجابت مرام این طایفه عظام غایت عنایت و نهایت رعایت بظهور میآورد واصداف اسماع جهانیان بلاآلی مآثر مأثوره آنحضرت مشحون شده صیت صدق و عنایت و آوازهٔ حسن رعایت آن سپهر منزلت بحال اهل فضل‌باطراف‌هفت کشور و اقالیم بحر و بر رسید خردمندان کامل وهنرمندان فاضل از اطراف واکناف عالم دولت مثال روی امید بدرگاه اوآوردند و پیوسته علمای زمان و شعرای اوان که‌پشت سپاه دانش و روی لشکر فضل و بینش‌انـد پیوسته بخدمت آن شاهزاده قمر طلعت میرسیدند و خاك درگاه او را سرمه کردار در چشم میکشیدند و آستانه وار ملازم درکتابخانهٔ همایون میشدند وبشرف مجالست اختصاص میبافتند و بواسطهٔ کمال‌کرم و بذل نعم و خوش سخنی و تازه رویی مطیع و منقاد او میگشتند وخانان اطراف و حدود و امـرا و مقربان این دودمان خلافت مکان و دیگر سلاطین هندوستان و ترکستان از مشاهدهٔ عظمت و جلالت و اسباب سلطنت و فر و شکوه و کشور ستانی و انتظام امور جهانبانی و تمهید قواعد او انگشت تحیر بدندان میگزیدند و انواع هنرمندان و پیشه‌وران از هرصنف وکاری که بود ایشان را بنوعـی تربیت‌فرموده‌که هریك وحید زمان ویگانهٔ دوران‌شدند وهمگنان بعد ازاسم

خود ابراهیمی قید فرموده آنرا اتمام بدین همیون نام داده مسجل ساختند و در شعر و شاعری شیرین زبان و درست بیان بودند تخلص جاهی بمناسبت شاهی اختیار فرمودند وشعر فارسی و ترکی را هر دو خوب میگفتند و دو ساقی نامه گفته و در علم عروض و قـافیه و معما خود ماهر بودند دیوان اشعار ایشان قریب بسه هزار بیت علیحده راقم جمع نموده دیباچه بـر آن نوشته این رباعی تیمناً در این نسخه نوشته شد .

آنشوخ بمن دشمن جانیست هنوز
بیمهر چـو روزگـار فانیست هنوز
با آنکه مـرا تـاب تجلیش نمانـد
بـا مـن بمقام لـن ترانیست هنوز

القصه دریای خاطرفیاضش منبع جواهر حقایق ومصباح رأی‌منیرش مطلع انوار دقایق بود .

چـو کلکش نهد دانهٔ مشك فـام
بسی طـایـر معنی آرد بـدام
بشیرین کلامی چـو آن خسروی
که طرز حسن یافت از وی نـوی
زهی چـون نظامـی نـادر کـلام
ازو یـافته کار نظـم انتظـام
ببزم وی از غیب آیـد سروش
ز جامش چو جامی سزد جرعه‌نوش

هیچکس از پادشاهان و شاهزادگان عالمیان کتابخانهٔ رنگین بهتر از آن شاهزادهٔ با تمکین نداشتند خوشنویسان نادر زمان و نقاشان بهزادسان و مذهبان و مصوران و صحافان بیشتر در آن کتابخانه مقیم و ملازم بودنـد

از شعرا خاقانی ثانی خواجه حسین ثنایی مشهدی [۱] که از تربیت یافتگان آن خسرو عالمیان بود همواره در ملازمت آن‌شاهزاده بسر میبردند وقریب بسه چهار هزارجلدکتاب از هرچه خواستی درکتابخانهٔ عالی‌نواب‌میرزایی حاضر بود و در فن و سلیقهٔ انشاء عدیل و نظیر نداشتند منشیان عطاردنشان طفل مکتب آن جنت مکان بودند مکالمات شریفش لطایف وسخنان منیفش طرایف بود مزاجش بخوش طبعی راغب و بسرور و ابتهاج مایل هرچه از کلمه وکلام درر بار آن عالیمقام سر میزد تمامی ثبت و نوشتن داشت در جواب رقعه شعرای مذکوره مولانا لطفی جرفادقانی [۲] و مولانا میلی [۳] و مولانا شرف‌حکاک [۴] ومولانا حرفی [۵] ومولاناکمال شوشتری ومولاناشعوری نیشابوری [۶] وخواجه‌احمدمیرک صوفی‌مشهدی که درمشهد مقدس‌انور بخدمت نواب جهانبانی میرزایی نوشته .

۱ ــ خواجه حسین ثنائی از شعرای مشهور میباشد در سال ۹۹۶ وفات یافته ودرلاهور مدفونست ۲ ــ در هیچیك ازتذکره‌ها نامش نیست ۳ ــ مولانا میلی (میرزاقلی) از بزرگ زادگان قزلباش بود در شعر طبعی بغایت نازك ولطیف داشت با خواجه حسین ثنائی وغزالی مشهدی و وحشی بافقی مشاعره ومباحثه داشته از ایران بهند رفت بخدمت اکبرشاه رسید مداح سلطان ابراهیم‌میرزا بود وسالها درخدمت وی در مشهد میزیست در سال ۹۹۶ درلاهور وفات یافته است ۴ ــ مولانا شرف درحکاکی وسخن‌سنجی استاد بوداو نیز خدمت سلطان ابراهیم‌میرزا معزز بود ۵ــ حرفی از شعرای عهد شاه طهماسب بوده اونیز درخدمت سلطان ابراهیم میرزا بود در این عهد دو شاعر حرفی تخلص می‌زیستندکه یکی‌ازآنان اصفهانی بود وکمال‌شوشتری شناخته نشد ۶ ــ شعوری نیشابوری از شاعران آن‌عهد بوده و خط نستعلیق را خوش مینوشته در خدمت سلطان ابراهیم میرزا موردتوجه بوددرسال ۹۹۷ درمشهدحین محاصرهٔ سپاه اوزبك بشهادت رسید اشعار نغز دارد خواجه احمد میرك صالحی از اولاد خواجه‌عبدالله مرواریدبود. درعهدشاه‌طهماسب‌منصب‌وزارت‌مشهد مقدس بوی‌تعلق داشت در فن انشاء مهارت تمام داشت صوفی تخلص داشت برادرش محمد میرك صالحی نیز بسیار مشهورست .

نادرالعصری مولانا قاسم قانونی را طلب نموده بودند که همراه بسیر برده ساز قانون ازو بشنوند چون مولانا قاسم از جانب نواب بجان من مخاطب بودند اینچنین مرقوم قلم خجسته رقم ساخته بودند صورت خط شریف و ارقام المنیف .

جان من لطفی کرده باتفاق شعرا هرجا که میلی داشته باشند بسیررو ند و شرف خود دانند و حرفی در باب عذر نگویند و برزبان نرانند که کمال بیشعوری از صوفیگری دورست .

مولانا قاسم قانونی از دارالسلطنه هرات بود از مشاهیرسازنده‌های عالم است و در علم ادوار بی‌قرینهٔ دوران و در نغمهٔ داودی بی‌مثل جهان بود و علم وعمل بایکدیگر جمع کرده بود اگر معلم ثانی ابونصر فارابی[1] بودی شاگردی او اختیار کردی چون نواب مستطاب شاهزاده عالم آرا ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا آوازهٔ قانون و نغمات دلکش آن ساز همایون را از واردان دارالسلطنه هرات در مشهد مقدس استماع فرمود غایبانه عاشق آن نادرهٔ زمانه گردیده جهت عیش و حضور و فراغت و سرور برحسب کلام حکیم الهی افلاطون یونانی مَن لَم یَبتَهِج بِصوتِ الشَّجی والحُسنِ البهی فهو فاسدُ الخراجِ المُحتاجُ الیِ العِلاج عم راقم امیروجیه الدین خلیل‌الله را که از مقربان و در سلك برادران مؤمن ایشان انتظام یافته بود ببهانه پرسشی و نوازش ایالت پناه قزاق‌خان تکلو [2] که در آن زمان از ترس خاقان جنت‌ـ

۱ ــ محمدبن محمد ترخان از بزرگترین فلاسفه و موسیقی‌دانان و حکمای ایران تألیفات زیاد دارد وفاتش در سال ۳۳۹ در هشتاد سالگی اتفاق افتاده است.

۲ ــ قزاق خان تکلو ازامرای مشهورشاه‌طهماسب وحاکم هرات‌بودکه برحسب امر شاه امیرالامراء معصوم بیك صفوی با فوجی از امرا بقتل او مأمور شده اورا گرفته درحبس به سال ۹۷۱ کشتند .

مکان کسی مرتکب شنیدن ساز و نگاهداشتن سازنده‌ها نمیشد درخفیه اظهار فرستادن مولانا قاسم از خان نمود خان‌عالیشان نیز امتثال امر عالی نواب جهانبانی کرده مولانا را سپرد مولانا در شهور سنه سبع و ستین وتسعمائه همراه عم فقیر به مشهد مقدس آمده نواب میرزایی در چهار باغ که عمارت عالی ساخته مولانا را در آنجا میداشت مولانا نیز از غایت شفقت و احسان بی‌پایان آن شاهزادهٔ عالمیان همواره حسینی‌وار دم از یك جهتی و ولای آن سپهر اعتلا زده همیشه در سلك سازنده‌ها و مقام نغمه سراها داعی دعای اجابت آن دولت عظمی بوده از غایت راست اعتقادی در پنجگاه بلوازم بندگی قیام نموده در دوگاه صبح وشام بخدمت اقدام داشت اقبال مثال در آن کنج باغ بفراغ بال پناه گرفته صبا صفت در بوستان آن گلستان که قبلهٔ آمال ترك و عجم بود راه یافته آوازهٔ قول وپیشروعملش بعراق و حجاز رسیده ونغمات سازندگی او اهل آوازه نیشابورك واصفهان و تبریز را حلقه درگوش کشیده غالباً این فن مغلوب اوگردیده بود وبسرحد اعجاز رسیده : مثنوی

شد بسازندگی چنان مشهور — که شده رام او وحوش‌وطیور
بر کشد چون‌بضرب‌دست‌آواز — از بدن مرغ جان کند پرواز
نغمه‌اش چون صبا فرح افزای — عمل و قول او الم فرسای
ساز او بود روح روحانی — همچو داود نبودیش ثانی

پس از آن مولانا قریب بده دوازده سال دو مرتبه در مشهد مقدس و در سفر هرات و حکومت ولایت قاین وسبزوار باآن‌شاهزاده نامدار همراه بودند چون در آن ایام خواجه محمد مقیم وزیرشاه ولی سلطان‌قاتی‌اغلی[1]

۱ــ شاهقلی سلطان از امرای مشهور ذوالقدر بودحکومت مشهد و للهگی سلطان سلیمان میرزا را داشت در سال ۹۷۸ معزول شد .

که در طنبور بیقرینه دوران بود و بواسطه مخالطت شاهزادهٔ عالم‌آرا سلطان حیدر میرزا [۱] شاه سپهر اعتلا فرمودند که او را از حلق کشیدند و بـرسر اوامر مطاع بنفاذ پیوست که سازنده‌ها و گوینده های ممالـك محروسه را عموماً و مولانا قاسم قانونی را خصوصاً بقتل آورند شاهزاده حقیقت‌انتما سلطان ابراهیم میرزا چون از این حکم واقف شد در منزل نشیمن خود سردابه کنده بگچ و آجر ترتیب داده چند مدت مولانا را درآنجا بـواسطهٔ اطمینان خاطر که خود ناظر و واقف باشد نگاه میداشت و قالی ونمد بروی آن مخزن انداخته مینشست تاآنکه چند مدت ازین گذشت مولانا را بیرون آورد اتفاقاً مولانا در همانروز بجوار رحمت ایـزدی پیوست القصه نواب میرزایی در شعر سنجی ودقایق شعری ونکته‌دانی و تصوف وعاشقی‌خاقانی ثانی و امیر خسرو دهلوی و مولوی معنوی بودند و از شعرای متأخـریـن اعتقاد تمام بـاشعار مولانا لسانی شیرازی [۲] داشتند و او را مخاطب ببابـا میفرمودند و پانزده هزار بیت انتخاب وگزین از اشعار وکلیات دیـوان بابا فرموده همگی آن دیوان را همراه و در نظر داشتند همیشه این بیت بابـا را برزبان‌گوهرنشان میراندند .

هرگز غبار خاطـر مـوری نبوده‌ام
این سلطنت بملك سلیمان بـرابرست

و در تهور و شجاعت و مردانگی میراث مرتضوی و صولت صفوی و نشانـهٔ مهابت اسمعیلی داشتند تـا جهانست سلطانی چـون و بـر تخت

---

۱ ــ سلطان حیدر میرزا پسر سیم شاه طهماسب‌بود در سنهٔ ۹۶۲ ولادت یـافته و در سال ۹۸۴ پس‌از وفات پدر مدعی سلطنت و ولیعهدی شد یکـروز بعد بشهادت رسید. ۲ ـ لسانی از شعرای مشهور شیراز میباشد اکثر اوقات در بغداد و تبریز بسر میبرد وفات او در تبریز بسال ۹۴۲ اتفاق افتاده و در سرخاب مدفونست .

کامرانی ننشسته و سروی باعتدال او در جویبار مملکت نرسته.

بیت:

بکوشش چو رستم ببخشش چو حاتم

بحکمت چو هرمس دلاور چو حیدر

وشکار کومه و کلنگ بسیار میفرمودند و بصید کبك و باز رغبت تمام داشتند و تیر را بدست چپ میانداختند و در تیراندازی وقپق‌بازی وچوگان بازی در جهان انبازی نداشتند. نظم

بچوگان چو او ترکتازی نمود / بگوی سر خصم بازی نمود

تفنگ را آنچنان مشق کرده و بجایی رسانیده بودندکه گلوله بغیراز نشانه بجای دیگر میل نمینمود و در شناگری سفینه‌وار بی‌لنگر حرکت میفرمودند و بروی آب چون ماهی عبور میکردند و در آن حالت تیر میانداختند و لنگری پر از طعام بسیار بروی دست گرفته در آبهای قوی وطویل شنا مینمودند ودر طراحی ونقاشی نمونه‌یی‌از مانی‌ویادگاری از استاد بهزاد هروی بودند و از سازها طنبور را خوش مینواختند و از لهو و لعب بازی شطرنج غایبانه خوب میدانستند ودر طباخی وتنقلات فرنگی و پختن نان گرجی و ساختن جوارشات و سایر حلویات و مربیات و اطعمه بالوان ید بیضا داشتند و از سایرهنرها و صنعتها مثل ساز تراشی و زهگیر تراشی و بهله دوزی و طنبور سازی و صحافی ومذهبی وافشانگری وعکس سازی و رنگ‌آمیزی وزرگری استاد بودند وطبع شریفش و ذهن منیفش وسلیقهٔ مستقیمش بهرصنعتی که رغبت‌میفرمود حکم‌واضع آن‌بطرزی علیحده داشت هیچ هنری وصنعتی از دست وی جان نبرده بود استادان هرفن بطریق شاگردان درخدمت آن خلاصهٔ زمان اخذ تعلیم و کسب تفهیم نموده تصرّفات ایشان را پیروی میکردند و باوجود نسبت نسب سلطنت و

ارتفاع حشمت هرگز بجاه و اعتبارات بی‌اعتبار میل نمیفرمودند و گریزان از آن اوضاع بودند و پیوسته با فقرا و گوشه نشینان و درویشان صحبت داشتی و آن شیمه را بهتر ازحشمت وسلطنت دانستی و ازین‌شغلها وهنرها بهتر عشق وعاشقی بودکه هرگزبی‌منظوری خوبروی نبودند وهمگی‌اوقات شریف صرف جوانان ومیل لاله رخان میفرمودند چنانچه خود میفرمایند.

هرزه‌گردی بود مجنون سخت جانی کوهکن

رسم آئین محبت در جهان جاهی گذاشت

دادعیش و نشاط وعشرت و خوشدلی وکامرانی دادند و اوقات با برکات آن حضرت بلایعنی وتعطیل صرف نشد ودرحسن وپاکیزگی عبارت وادب وترحّم وشفقت و الفت برکافهٔ برایا مشابهٔ آبای عظام واجدادکرام و مشایخ عالی مقام بودند هنگام غضب و اعراض و وقت انحراف مزاج و اعتراض هرگزلفظ رکیکی و سخن‌کریهی اززبان مرحمت بیان‌آن‌نیّر برج خلافت استماع نیفتاد هرکه آن‌خلاصهٔ دودمان مرتضوی و قدوهٔ خاندان صفوی را ملازمت‌کرده بود وحالات وصفات و اخلاق و اطوار آن کیوان وقار نامدار را مشاهده‌کرده بود بعد ازقتل وآن ستمی‌که از روزگار غدّار و مزاحمت اشرار برآن‌زبدهٔ ابرار واقع شد دیگر خوشدلی را بچشم ندید و هرگز خود را شاد و مسرور نیافت و از شرب مدام که لازمهٔ سلطنت و پادشاهیست احتراز واجتناب لازم‌دانسته بعضی‌اوقات بمداومت برش ودیگر وقتها بخوردن فلونیا و تریاك اقدام مینمودند سن شریف آن اعلیحضرت خلیل منزلت یوسف خلّت سی‌وچهار سال بود و درعین شباب و جوانی و هنگام عشرت و شادکامی وخلاصهٔ حیوة و زندگانی ازینجهان فانی بسرای جاودانی از قضای‌آسمانی وچشم‌زخم فلك دولابی درجهٔ شهدا وسعدا یافتند

و تفصیل آن گاهی در جلد سادس خلاصةالتواریخ[1] شرف تحریر یافته القصّه که آفتاب چرخ عالی ازبرج اقبال انتقال کرد و کوکب فلك سعادت از اوج جلال بحضیض وبال افتاد زهی سنگ دل کوه گرانجان که ازسختی این واقعه اختلال باستحکام و بنیان آن راه نیافت و زهی سیه رویی زمین که ازاستماع این مصیبت خاك بررخسار و خاشاك برسرنکرد وچشم ستاره‌ها را چه پیش آمد که قطرات عبرات ریزان نساخت و سقف مرفوع آسمان را چه افتاد که باوجود این قضیهٔ هائله نگداخت .

آسمان هم بران قرار خودست
هم بران قطب و هم بران محور

الحاصل که فرمان عمر آن شاهزادهٔ عالمیان بعنوان کل من علیها فان[2] مختوم شد .

دریغ آنکه چون راندی او بارگی
نهادی زمین تن به بیچارگی
دریغ آنکه چون برنشستی برخش
زدی نعل اسبش بگردون درخش

زمانه در سوکواری آن شاهزاده باین ترانه و سرود افغان مینمود.

یا رب غم عمرو زندگانیش خوریم
یا درد و دریغ جاودانیش خوریم
شرح دل تنگ تا امیدیش دهیم
یا حسرت خوبی و جوانیش خوریم

درتمادی قلیل از ایّام نافرجام بعد از سن تمیز کسب اینهمه کمالات و توفیقات نمودند وبعد تأییدات الهی و اعطاف نامتناهی چیزی دیگر نیست

۱ـ خلاصة التواریخ شش مجلدست وجلد ششم آن مشتمل بر وقایع و حوادث عهدصفویه تاهنگام تألیف که ظاهراً سال ۱۰۰۵ میباشد. ۲ـ سورة الرحمن ۵۵ـ۲۶

و هنگام قتال شاهزادگان و اولاد امجاد شاه جنت مکان که هر کدام ماهی بودند از برج آسمان سلطنت و خلافت و هرچند روز یکی ازیشان بقتل میرسید این رباعی بزبان حال و بیان قال در آن ایّام پرملال و قریب بوقت ارتحال برزبان الهام‌بیان جاری ساختند.

رباعی

ای‌دل چونشیمن تواین کهنه سراست
غافل منشین گذرگه سیل فناست
رفتند یکان یکان همه همراهان
تا چشم بهم نهاده‌یی نوبت ماست

وقوع این واقعهٔ نازله و غایلهٔ هایله در دارالمحن قزوین آخر روز شنبه پنجم شهر ذیحجه سنهٔ اربع و ثمانین و تسعمایه صبیهٔ آن شاهزادهٔ کثیرالافاده نواب‌گوهرشاد بیگم نعش مبارك آن درّ دریای معرفت وحقیقت را با نعش والدهٔ ماجده‌اش نواب گوهر سلطان خانم بنت شاه جنت مکان علیین آشیان شاه‌طهماسب به مشهد مقدس انور نقل فرمود ودرحرم وروضهٔ محترم که سابقاً در دارائی مشهد مقدس و مجاورت آن روضهٔ اقدس خود ترتیب داده بودند دفن کردند و از غرایب حالات آنکه در همان محل ارادهٔ سردابهٔ پاکیزه‌یی ظاهر شده که کمال پاکیزگی وصفا وضیاء وروشنی داشت و این مقدمه خالی ازسرّی و بخشی نخواهد بودآن علیاجناب پدر ومادر را درآنجا مدفون ساختند افصح المتأخرین مولانا عبدی جنابدی رحمه‌الله در تاریخ آنواقعه گفته :

گل‌گلزار حیدر کرار	خلف آل احمد ابراهیم
برفلك سود افسرش که نهاد	در مقام رضا سر تسلیم
وقت رفتن‌ازین سرای‌غرور	با دل مستقیم و طبع سلیم

گفت تاریخ سال قتل مـرا بنویسید (کشته ابـراهیم)
۹۸۴

آللّهم احشره مع من یلقّب بابی الحسن صلوات الله علیه و تجاوز عن تقصیراته و عطّر بنسیم الرحمة ترابه .

میرمعزالدّین محمد از سادات حسینی دارالامان کاشان بـود بغایت فانی ولاابالی واکثرایام و لیالی بسیر بازار و کبوتربازی اشتغال داشتی خط را بمعراج ومرتبه‌اش رسانیده بودهم جلی و هم خفی هردو را خوب مینوشت خطوط اوهرچه نوشت تجّاربجانب هندبردند سلیقه‌اش درنظم اشعارملایمت بسیار داشت این مطلع ازوست :

آن گل زداغ دست خود افگار کرده است
هرگز کسی بدست خوداین کار کرده است

در شهور سنهٔ خمس و تسعین و تسعمائه درکاشان فوت شد .

مولانا محمد حسین ولد مرحومی مولانا عنایت‌الله تبریزی است وی به‌مشهد مقدس معلّی آمده وشاگردی‌استادی میرسیداحمد مشهدی اختیار نمود وچون دستش قابل بود در اندك روزی ترقّی کـرد و خط را بمرتبه‌یی رسانیده که همگنان اورا براستادان ترجیح مینهادند در زمـان سلطنت شاه اسمعیل ثانی مدارکتابه نویسی عمارات دولتخانه و درها متعلق باو بود در ایّام جوانی فوت شد .

مولانا باباشاه از اصفهان بـود او نیز از خوشنویسان مقرر بـود کتابت را بهتر میکرد و بغایت با مزه مینوشت بعتبات عالیات رفت و مدتی در بغداد بکتابت اشتغال داشت در شهور سنهٔ ست و تسعین و تسعمائه در دارالسلام بغداد رحلت نمود[۱].

۱ـ بنابقول صاحب عرفات تا سال هزار در قیدحیات بوده شعر نیز میسروده و چنانکه صاحب کتاب کشف‌الرمل نوشته در طلسمات و اعداد و جفر نیزاستاد بوده‌است .

مولانا محمدرضا چرختاب از مشهد مقدس بود شاگـرد استادی میر سیداحمد مشهدی است بسیار بسیار خوش مینوشت و ازکاتبان مقرر گردیدو ازآنجا بدارالعباده یزد افتاده درآنجا ساکن شد .

مولانا محمدزمان اگرچه اصلش از دارالامان کرمان بـود امّا در دارالسلطنهٔ تبریز نشو و نما یافته در خط تبریزی مینوشت و درآنجا ترقی کرده خوشنویس شده بود خطش بسیار نازك و بامزه است کمتر از یـاران نمینویسد قطعه نویس بود و درکتابت هم نظیر نداشت .

میروجیه‌الدین خلیل‌الله عم راقم است اگرچه در اوایل مشق تعلیق میکرد و روش مولانا درویش داشت بعد از سی سالگی بوادی مشق خط نسخ تعلیق افتاد چون درمشهد مقدس درخدمت شاهزاده عالم‌آرا ابوالفتح سلطان ابراهیم‌میرزا بسر میبرد در ملازمت میرزایی شروع در مشق نمود و تعلیم از نواب جهانبانی‌گرفت خطش ترقی نمود بسیار صاف و پاکیزه و پخته مینوشت جلی را بغایت خـوش مینوشت و در آخـر پیش استادی میرسیداحمدمشهدی تعلیم‌گرفت و بروش حضرت میر چیزی مینوشت وی از جملهٔ برادران مؤمن ومخصوصان آن شاهزادهٔ عالمیان بود ودرشجاعت و تیراندازی وسپاهیگری وتفنگ اندازی عدیل‌نداشت و تفنگ را بمرتبه‌یی رسانیده بودکه هرگز خطا نمیکرد و مکرر ابوالخان اوزبك بحوالی مشهد مقدس معلّی‌آمدوی همراه غازیان بیرون رفته دست بردهانمود ودرچوگان بازی وقپق اندازی با نواب جهانبانی همبازی بود وگوی تفوّق و رجحان بواسطهٔ سیف وقلم از سایر تاجیکان ربوده بـود بعد از رحلت شاهـزاده کثیرالافاده دیگر اختلاط باکسی نکردو قطع نظر از دنیا و مافیها کرده در ولایت قم بزراعت و عمارت و طاعت و عبادت اشتغال داشت و سلیقهٔ شعر

و طبع موزون داشت هرگاه که نواب جهانبانی شعری یا رباعی میفرمودند حسب‌الامر تتبع مینمود این مطلع ازوست.

دوری از بزم وصالت از من مهجور نیست
بخت بد کرده است ازبخت من‌اینها دور نیست

آخردردارالمؤمنین قم درشهور سنهٔ اربع‌والف رحلت نمود عمرش هفتاد و دوسال‌بود.

مولانا محمدشریف‌ازبزرگ‌زاده‌های‌اعراب‌نمیری‌است‌بواسطهٔ استعداد ذاتی‌کسب‌فضایل‌نمودهم جلی‌وهم خفی راخوش‌مینوشت و از دیگرحیثیات مثل‌حکاکی بهره‌یی تمام داشت و نسخ تعلیق‌را بطریقی که مینوشت درعقیق نقش مینمود ودرسپاهیگری وشجاعت خود صاحب‌میراث بود.

میرعماد ازسادات سیفی دارالسلطنهٔ قزوین‌اند از خوشنویسان‌مقرر گردیدند هم جلی وهم خفی را خوب مینویسد خطش در ربع مسکون دوید و خود نیز تا حجاز رفت بعد معاودت از آنجا چند سال درسلك کاتبان کتابخانهٔ مرحومی فرهاد خان‌قرامانلو انتظام یافت و در خطهٔ سمنان بسر میبرد بعد از قتل خان مشارالیه در دارالسلطنهٔ قزوین که وطن مألوف و مسکن مشعوف ایشانست بکتابت و قطعه نویسی اشتغال دارند و از خدمت وملازمت سلطان محترز است[1].

۱ــ میرعماد در حدود سال ۹۶۱ در قزوین متولد شده وچون بحد رشدرسیده به تبریز رفته خط نستعلیق را نزد مولانا محمد حسین تبریزی مشق کرد برخی گویند میر شاگرد مالك دیلمی بود علی ای حال پس از چندی بخاك عثمانی مسافرت‌کرده و به‌حجاز رفته وپس از مراجعت بخدمت فرهادخان پیوست ودر خدمت وی عازم هرات گشت و پس از قتل او در سال ۱۰۰۷ بگیلان سفرکرد و از آنجا بقزوین بازگشت و بکتابت وقطعه‌نویسی اشتغال‌جسته وپس‌ازسالی‌چند باصفهان‌رفت واینکه‌بعضی‌نوشته‌اند میربدربار رفت و از مقربان و ندیمان شاه‌عباس شد ونوازش یافت صحیح بنظر نمیرسد←

مولانا باقر خرده از کاشان است برادر مولانا مقصود شاعر است جلی و خفی را هر دو خوب مینویسد وخطش‌خیلی مزه و نزاکت دارد.

مولانا مالك از کاتبان و خوشنویسان دارالمؤمنین قم است او نیز جلی و هم خفی را خوش مینویسد و در قم بدرویشی و کتابت اشتغال دارد و خطش بواسطه‌آنکه در قم مانده و سفری نکرده در پردهٔ خفامانده.

مولانا میرحسین سهوی : تبریزی است پدرش سرّاج بود شعر را خوب میگوید و تخلصش سهویست مشق بسیار کرده و درآن فن زحمت بسیار کشیدتاخطش پیش‌آمد جلی‌وخفی‌هردو را خوب مینوشت بعدازفترت تبریز به عراق افتاد و کاشان را خوش نمود در آنجا ساکن شد و قرب دوازده سال درآن‌بلدهٔ فاخره بسر برد وآخر دلگیر گشته بافرزندان عزیمت هندوستان نمود این مطلع از اشعار اوست.

طرفه حالیست که داردشب هجران عاشق
خواب ناکرده وصد خواب پریشان دیدن

حکیم رکنا: اسمش مسعود است از خانوادهٔ حکمت و افاضت است آبا واجداد عظام او از حکمای پادشاهی ومقرّبان درگاه خلافت‌پناهی‌بودند وی نیزبدستور در زمرهٔ حکمای دیوان منخرط بود استعداد تمام و اهلیت بسیار داشت خوش و بامزه مینویسد و از شعرای مقرر است اشعار او در تذکرةالشعرا ثبت افتاده مدتی‌حکیم‌دیوان‌شاه عالمیان پناه عباس بهادرخان بود مزاج وهّاج اشرف را ازو انحرافی‌پیدا شده او را از ملازمت اخراج

←چه با صفت‌آزاد منشی و احتراز او از خدمت شاه و قتل وی این نظر تأیید نمیگردد بهر تقدیر میرعماد در سال ۱۰۲۴ بتحریك شاه‌عباس وبدست استاد مقصودمسگر بقتل رسید و پس ازاو بازماندگانش‌هر یك بسویی سفر کردند برخی‌چون عبدالرشید خواهر زاده‌اش بهند رفتند و بعضی بخاك عثمانی پناه بردند مولانا ابراهیم‌پسر میرعماد وگوهر شاد دخترش درخط نستعلیق استاد بوده‌اند.

فرمودند و مواجبش را مسترد کردند وی هرچه داشت تنخواه نمود ویك دو سال در کاشان برد که ودکان نشسته بامرطبابت اشتغال داشت واز آنجاعزیمت زیارت مشهد مقدس و روضهٔ اقدس نمود در آنجا نیز شاه عالم آرا باو توجهی نفرمود در وقتی که نوّاب مالك رقاب متوجهٔ سفر بلخ بودند او با فرزندان متوجهٔ هندوستان گردید این مطلع ازوست :

شهید چشم مستت آنچنان کیفیتی دارد
که در روز قیامت نیز مست از خواب برخیزد

مولانا شمس‌الدین محمد: اصلش از ولایت بسطام است و در مشهد مقدس شاگردی استادی میرسیداحمد نموده وکاتب مقرر گشته ودرکتابخانهٔ اشرف بکتابت اشتغال دارد و صاحب تیول ومواجب است وبا مزه وخوش مینویسد .

مولانا سلطانحسین‌تونی:شاگردمرحومی‌میرمحمدحسین باخرزیست خط نسخ تعلیق هم خفی وهم جلی را خوب مینویسد از کاتبان مقرراست از خراسان به عراق آمد او نیز یکچندی در سلك کاتبان فرهادخان[1] انتظام داشت .

مولانا محمدامین درسلك‌خوشنویسان زمان‌منتظم است وازشاگردان سرآمد مرحومی مولانا محمدحسین تبریزی‌اند هم جلی وهم خفی راخوب مینویسد وی از اولاد عقیل[2] است و در رستمدار بوده‌اند و پدر وی بغایت عابد و متقی بوده وعمّش مولانا میرحسین عقیلی درزمان‌خاقان‌جنت مکان علیین آشیان ابوالبقا شاه‌طهماسب انارالله برهانه از جملهٔ فضلاء وصلحاء

۱ــ فرهادخان‌قرامانلو ازامرای بزرگ شاه‌عباس بود وموردعنایت‌خاص امیرالامراء خراسان گشت حکومت هرات بوی تعلق‌گرفت امیری هنردوست بود و اهل هنر مورد توجهٔ وی در سال ۱۰۰۷ بامر شاه‌عباس اللهوردیخان او راکشت. ۲ــ عقیل بن ابیطالب برادر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام.

وقت بود و او را داخل مجالس علماء نموده‌اند ووالدمشاراليه همراه نوّاب غفران‌پناه سام‌میرزا بدارالارشاد اردبیل رفته مولانا محمد امین در آن‌بلده طیّبه متولدشده و در میانهٔ شیخاوندان بزرگ شده وکسب خط نموده وپس از سن تمیز در ایام نوّاب کامیاب قمر رکاب یعنی شهید سعید سلطان‌حمزه میرزا کتابدار مرحومی اسمی‌خان شاملو[۱] گشتند و همواره منظور نظر شاهزادگی میبودند و او را صاحب‌السیف والقلم تعریف میفرمودند بعداز ارتحال ایشان پای همّت در دامن عزلت وقناعت کشیده بدرویشی و عبادت اقدام دارند و علایق و عوابق را بالکلیه برطرف نموده وکنار نهاده‌اند و وبمشق‌وکتابت اکتفا مینمایند طبعش درگفتن اشعار ترکی بغایت ملایمت دارد و سخنان خوب و مضامین مرغوب ازو سر زده این رباعی از آنجمله است :

دیلدن منی صالدی آتش هجراننك
من اوستمه‌گل‌گل‌اولا هم قربانك
گیجدن منی بوگون آتشی دریاندن
شیمدی منونك السون‌ای‌بکم‌دربانك

در تاریخ شهر محرّم‌الحرام سنه خمس عشر و الف در دارالسلطنه قزوین ملاقات افتاد .

مولانا علیرضا تبریزی سابقاً درتلوخوشنویسان ثلث و نسخ ذکر ایشان شد امّاچون درجبلّت بیعلّتش مذکوربوده که در فن خط نسخ‌تعلیق سرآمد زمان و نادرهٔ دوران‌گردد طبع شریفش بدان‌مایل وذهن منیفش‌بدان راغب گشت و شروع در مشق آن نمود و در اندك زمانی بزور و قوّت

۱ ــ اسمی‌خان‌شاملو«اسماعیل قلی بیك» پسرولی‌خلیفه شاملو ازسرداران معروف صفوی برادرمرشدقلیخان‌شاملوست که‌درسال۹۹۶ بتحریك‌مرشدقلیخان‌استاجلو بقتل‌رسید.

ام الخطوط که عبارت از ثلث است خوشنویس گشت و خط را بجای بلند رسانید وهرچه از مولانا میرعلی نقل مینمایند تفرقه‌یی چند ندارد و آنچه‌از قلم‌گوهر ریز ایشان میریزد روز بروز تفاوت بیّن ظاهر میشود وی بعد از ایّامی که در مسجدجامع دارالسلطنهٔ قزوین بکتابت و قطعه نویسی اشتغال داشتند بملازمت فرهادخان رسیدند و خان مشارالیه او را تربیت و رعایت فرمود و جهت مومی‌الیه کتابت میکرد دو سال همراه خان به خراسان و مازندران رفت چون شاه مالك رقاب سپهر رکاب از حقیقت احوال او اطلاع یافتند ایشانرا از خان‌گرفته ملازم خود ساختند اکنون ده دوازده سالست که در ملازمت رکاب ظفر انتساب شاه کام بخش کامیاب درجمیع یورشها و یساقها اقدام دارند و ازجملهٔ مقربان و مخصوصان پادشاه عالمیانند وگاهی بکتابت و قطعه نویسی اشتغال دارند و پیوسته در مجلس بهشت‌آئین و محفل خاص خلد برین در سلك مقرّبان شرف اختصاص دارند و بتفقدات و انعامات و نوازشات بیغایات سرافراز و مفتخرندو طبع سلیم ایشان بنظم اشعار نیز ملایمت بسیار دارد و این رباعیات از اشعاراوست[1] :

۱ ــ علیرضا تبریزی در نسخ شاگرد علاءالدین تبریزی و در نستعلیق تلمیذ محمد حسین تبریزی بود ابتدا در تبریز میزیست وآنگاه بقزوین‌آمد و در مسجدجامع بکتابت و قطعه نویسی اشتغال جست بعد از چندی بخدمت فرهاد خان قرامانلو سردار نامی آغاز سلطنت شاه عباس درآمد با او بخراسان و مازندران رفت حسن خط و هنر وی بگوش شاه‌عباس رسید اورا از فرهادخان خواست علیرضا در سال ۱۰۰۱ بنابقول ملا جلال منجم در سلك ندیمان مخصوص شاه انتظام یافت و بخلع فاخر سرافرازشد و نزد شاه عباس ترقی بسیار کرد در سال ۱۰۰۷ منصب کتابداری را جبراً و قهراً از صادقی‌بیك‌افشار شاعرونقاش مشهورگرفت ولی صادقی‌بیك ازکارکناره نجسته وهمواره در منصب‌کتابداری معارض علیرضا بوده چنانکه مواجب این شغل تا پایان عمر بوی پرداخته شده و درکارهای کتابخانه دخالت داشته علیرضا در دربار شاه‌عباس مصدر کارهای هنری بوددرسال ۱۰۱۰ که شاه ابنیهٔ‌آستان قدس رضوی را تعمیر کرد وی←

تا زاتش عشقت جگـرم گشت کباب
پیوسته رود ز دیده و دل نمك آب
آسودگـی و عشق تـو امریست محال
صبر و دل بیقرار نقشیست بر آب

* * *

تاخانه نشین‌شدی تـو ای درّ خـوشاب
پیوسته مراست در غمت دیده پـر آب
من خـانـهٔ دل خـراب کـردم زغمت
تو خانه نشین شدی ومن خانه خـراب

مولانا نعمت‌الله از مقری زاده‌هـای مشهد مقدس معلّی است پدرش در سلك مقرّبان آن آستان عرش سان انتظام داشت وی در اوایـل حال در مشهد مقدس پیش استادی میرزا سیداحمد مشهدی تعلیم گرفت و در آخر

→ نظارت این تعمیر را بعهده داشت وکتیبه‌های صحن مبارك و خواجه ربیع را بخط‌ثلث نگاشت و الواح زرّین دور ضریح که بـوسیلهٔ استاد مستعلی زرگر ساخته شده بخط نستعلیق وی زینت یافته در سال ۱۰۱۷ بامر شاه باتفاق شیخ بهائی ومـلاجلال منجم برای‌تجدید بنای رصدخانهٔ مراغه اقدام‌کرد و در سال ۱۰۲۰ شاه خانه‌های او را بمبلغ سیصد تومان خرید و برای بنای مسجد جامع تخصیص داد واستاد بدیع‌الزمـان تونی طرح و بنای آنرا عهده دار شد وکتیبهٔ آنرا علیرضا نگاشت کـه اکنون بمسجد شاه معروفست از علیرضا کتیبه‌های متعدد دراصفهان وقزوین باقی مانده وچنانکه ازآثار وی برمیآید تا سال ۱۰۲۵ در قید حیات بوده و از این پس نامی از او نیست و پـایان عمرش نامعلوم می‌باشد.

صاحب عرفات‌گوید علیرضا وخوشنویس‌عهد بعدد باهم موافقند وهردو ۱۱۱۱ میشوند وپـرا میرعلی ثانی میخواندند علی‌ای‌حال علیرضا وقتی که ملازم شاه عباس شد خود را بشاه منسوب کرده عباسی خواند سپس شاهنواز را لقب خـود ساخت از علیرضا دو پسر فاضل باقی ماند نخست بدیع‌الزمان نام داشت‌که در خط‌نستعلیق استاد بود دوم محمدرضا که نسخ را نیکو مینوشت..

در دارالسلطنهٔ قزوین در خدمت مولانا علیرضا تبریزی مشق میگرفت و خطش صورتی برکرد وسلیقهٔ شعرهم داردبعد از تسخیر مشهد مقدس بوطن خود رفته آنجا میباشد این ابیات ازوست :

حرام باد بران دیده ذوق دیدارت
که خواب را بخیال تو آشنا سازد

رباعی

از دیر بسوی کعبه میآیم باز
از اهل حقیقتم نه از اهل مجاز
جان در کف و دل در آستین میآیم
سویت بهزار حاجت و عجز و نیاز

فصل چهارم

در ذکر احوال نقاشان

سابقاً مذکور شد که قلم بر دو نوع است یکی نباتی و آن قلم کتابتست که شرف عرض یافت و دیگری قلم حیوانیست کـه قلم مـو باشد که سحر سازان مانوی فرهنگ و جادو طرازان ختایی و فرنگ بدستیاری آن اورنگ نشین کشور هنرونقش بندان کارخانهٔ قضا وقدر گشته‌اند وچون چهره گشایان پیکر این فن بدیع اثرنسبت هنر را نیز بقلم معجز رقم شمسه خمسه آل عبا علی المجتبی الرضی المرتضی ووصی المصطفی صلوات‌الله وسلامه‌علیه‌درست مینمایندو متمسّك بدین اند که‌درنقوش اقلام کرامت نظام آن‌حضرت که‌بتذهیب ایشان مزیّن است به رأی‌العین مشاهده نموده‌اند که قلمی فرموده‌اند کتبه و ذهبه علی‌بن‌ابیطالب و حکایتی درین معنی بحلیهٔ نظم آمده :

منظومه

شنیدم کـه صورتگران ختای / نخستین که‌گشتند صورت گشای

بخون جگر رنگـی آمیختند / مثال ازگل و لالـه انـگیختند

چومو گشته‌باریك‌ازآن‌آرزوی / پی موشکافـی قلمشان ز مـوی

زگلها یکـی صفحه آراستند / بآیین و زیبی که خود خواستند

نهادند از آن رو ختاییش نـام — که کلک ختایی از او یافت کام
چو دور نبوّت به احمد رسید — قلم بر سر دیگـر ادیـان کشید
خطا پیشگان ختایـی نـژاد — نمودنـد نقش نخستین سواد
بدعوی یکی صفحه آراستند — نظیرش ز شاه رسل خـواستند
نه از نقش آراسته یك ورق — که پر کرده از لاله و گـل طبق
ببردندش از عین کافر دلی — بدعوی سوی شاه مـردان علی
چو شاه ولایت بدید آن رقـم — بـاعجاز بگرفت در کف قلـم
رقم کـرد اسلامیی دلـربـای — که شد حیرت افزای اهل ختای
چو آن اصل افتاد در دستشان — بشد نقشهـای دگـر پستشان

پوشیده نماناد که خیالات عجیبه و انگیزهای غریبهٔ اهل این صنعت مشهور هر دیار ومنظور اولوالابصار است وقوّت مخیّله ونزاکت طبع که این طایفه راست از اهل صنعت هیچکس را نیست پیکری که درلوح خاطر نقاش چهره میگشاید درآینهٔ خیال هرکس روی ننماید .

حکایت

آورده‌اند که درخراسان نقاشی بیمانند و زرگری هنرمند باهم‌مصاحب و بصحبت هم مایل و راغب بودند ظاهراً نقاش را صورت افلاس روی داد چنانچه بهیچوجه نقش بودن در وطن مألوف با خود نمیتوانست بست بـا زرگر خیال‌بندی سفر روم درمیان نهاد وبرفاقت او ازخراسان بآن بوم رفت و رحل اقامت در بتخانه‌یی انداخت بزرق وشید عاکفان آن بتخانه رامرید ومعتقد خود ساختند سالی درآنجا بسربردند و چون محل اعتمادگشته‌بودند کلید بتخانـه در دست ایشان میبود شبی بتان را در هم شکسته زر و سیم بیشمار از آن دیـر بدر بـردند و خـود را بلطـایف‌الحیل رهـانیده

بتدریج ومرور بوطن خود رسانیدند و زر وسیم را درصندوقی ضبط کرده و در خانه نهادند و بوقت حاجت میگشادند و خرج میکردند روزی زرگر نصفی از آن زر و سیم خیانت‌کرده بموضعی دفن‌کرد چون نقاش را چشم برصندوق افتاد بفراست دریافت وهرچند زبان زرگر راکافت اعتراف‌ننمود لاجرم بصوب تدبیر شتافت و باصیّادی مصاحب شد وبعدازایصال خدمات لایقه دوخرس بچه از صیّادگرفت وبمنزل برد وپیکری از چوب تـراشیده بصورت زرگر چهره‌گشایی‌کرد وهرگاه خرس‌بچه‌ها را طعمه میداد آن‌طعمه را در جیب وبغل‌آن تمثال مینهاد تاایشان بدان عادت‌کردند روزی زرگر را با دو پسر بمهمانی برد و ایشان را شب نگاهداشته پسران را از او بـدزدید صباح زرگرهرچه‌گردید پسران را نیافت وباتفاق نقاش بسرای‌حاکم‌شتافت نقاش در حضور حاکم‌گفت صورت غریبی حادث شده پسران او را شب‌در منزل‌کرده وچون صباح درگشادم ایشان را مسخ یافتم بصورت دوخـرس بچه از ان انفعال این راز را با او در میان ننهادم وکـار بـدینجا رسید که حاضران گفتندمسخیت ازامّت حضرت نبوی‌صلی‌الله‌علیه وآله وسلم‌نمیباشد آیا چه‌صورت ازو روی نموده‌که موافق ملت حضرت نبوی‌نبوده‌کـه مهم پسران او این شکل برکرده بنابرین خرس‌بچه ها را بمجلس حاضر کردند چون دو روز از وعدهٔ طعمهٔ ایشان‌گذشته بود وخرس بچه‌ها بغایت‌گرسنه بودند چون‌نظرایشان بزرگرافتاد اورا همان تمثال‌پنداشتند وسربجیب وبغل زرگر میبردند و تملّق مینمودندهمه‌کس این رامسلّم داشتند وآن هردو از مجلس برخاستند زرگر را حکایت خیانت خود بخاطر رسید دست بتوبه و انابت برآورده بخانهٔ نقاش‌آمد و سر در قدم نقاش‌نهاده زر وسیم دزدیده‌را بـاز داد نقاش خـرس‌بچه‌هـا را ازو گـرفته بدرون خـانه برد و پسران

اورا باز آورد و پرده از روی راز برگرفت و زرگر او را دربر گرفته عذر خواست .

حکایت

گویند که بود پادشاهی | مه طلعت و آفتاب جاهی
بودش بهرخی چو لالهٔ راغ | یك نرگس نا شکفته در باغ
فرخنده مصاحبی قرین داشت | کو نقد هنر در آستین داشت
مانیرقمی که گاه تصویر | ماندی رقمش بنقش تقدیر
برسنگ چو نقش آب بستی | هرکس دیدی سبو شکستی
بر دور مه ار قلم کشیدی | مه ظلمت سلخ را ندیدی
از عین تری که در قلم داشت | آثار حیات در رقم داشت
نقش رقمش طراز چین بود | صورتگریش بلای دین بود
از عالم جان صد آفرین داشت | جانخود قلمشدرآستینداشت
خورشید لقا شه فلك خشم | میدید بمانیش بیك چشم
مانی قلمی دگر قرین داشت | کزویدردل نهفته کین داشت
میخواست که حیلهیی بسازد | با وی نقشی بمکر بازد
زد نقش کزو شه جهاندار | شد صورت خویش را طلبگار
آن نقش طراز مانوی دست | با خویش خیال نقش شه بست
برداشت صحیفهٔ دل افروز | بنگاشت برآن بطبع فیروز
شه را تیری بدست و از خشم | زد تاب سنان بگوشهٔ چشم
از تیر گه کجی ستادن | باید چشمی بهم نهادن
زین تازه خیال آن خردمند | بگشاد ز رشتهٔ هنربند
شه یافت چو فکر سحرسنجش | بخشید دو ملك دسترنجش



برقم قاسمعلی چهره گشا صفحه ۱۳۳

برهمین قدر اختصار افتاد و نی‌قلم سخن ساز ذکر بعضی از متأخرین ایشانرا آغاز نهاد .

امّا استادان مشهور ممالك خراسان مثل خواجه میرك و مولانا حاجی محمد و استاد قاسم‌علی چهره گشا و استاد بهزاد ایشان در زمان سعیدارین سلطانحسین‌میرزا زبدهٔ مصوّران روزگار و قدوهٔ نقاشان شیرین‌کار بوده‌اند مولاناقاسمعلی‌نقاشی رادر کتابخانهٔ امیرکبیرعلیشیر کسب نموده وبسبب تعلیم ایشان گوی سبقت از اقران ربوده و پیوسته در ملازمت امیر کبیر کمر خدمت بسته و خواجه میرك[1] و مولانا حاجی‌محمد[2] نیزدرآن زمان بوده‌اند با وجود مهارت در فن تذهیب و تصویر خواجه میرك درعلم کتابه نویسی نیز شبیه ونظیری نداشتندبلکه‌خطوط کتابه نویسان ما تقدّم را منسوخ‌ساختند و بیمن‌التفات امیرعلیشیر لوای انا و لاغیر باوج سپهر برین رسانیده بعد از ایشان :

استاددرویش و خلیفه حیوة شبیه و عدیل نداشتند پس ازآن .

۱ ــ میرك هروی درعلم تصویر وتذهیب وخط در عهد خود بی‌نظیر بود اکثر کتیبه‌های عمارات هرات را درآنعهد او مینوشت وفاتش در زمان استیلای محمد خان شیبانی برخراسان«۹۱۳» اتفاق‌افتاده است. ۲ــ حاجی‌محمد ذوفنون‌عهدخودبود بقلم‌اندیشه امور غریبه وصورعجیبه بر صحایف روزگار تحریر مینمود در فن‌تذهیب و تصویرمهارت تمام داشت ودرچینی‌پزی‌فغفوری استاد بود مدتی کتابدار امیرعلیشیر بود و درکتابخانهٔ امیرصندوق ساعتی ساخته بودو پیکر صورتی تعبیه‌کرده بود که چوبی در دست داشت و چون یکساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب را یکنوبت برنقاره که در پیش او بود میزد وبعد ازگذشتن ساعت دوم دو نوبت و الی‌آخر.حاجی محمد پس از مدتی‌از امیر علیشیر رنجیده از خدمت او دوری جست در سال ۹۰۴ که بدیع الزمان میرزا بمحاصرهٔ هرات پرداخت بشاهزاده پیوست‌وکتابدار اوگشت ودر اوانیکه محمدخان شیبانی بر خراسان استیلا یافت«۹۱۳» ازاینجهان درگذشت.

نادرهٔ دوران و اعجوبهٔ زمان و بهترین نقاشان استادبهزاد وی از دارالسلطنهٔ هرات است .

استاد زمانه حضرت بهزادست
کو داد هنروری بعالم دادست
کم زاد بسان مانی از مادر دهر
بالله که بهزاد ازو به زادست

استاد از طفولیت از مادر و پدر مانده و استاد میرك که کتابدار پادشاه مرحوم سلطانحسین میرزا بود او را برداشته تربیت نمود و دراندك زمانی ترقی فرمودکارش بجائی رسیدکه تاصورت نقش بسته همچواومصوّری کس در این روزگار ندیده .

مثنوی

نگار زغالش بچابك روی — بهست از قلم گیری مانوی
اگر مانی ازوی خبرداشتی — ازوطرح و اندازه برداشتی
بود صورت مرغ اودلپذیر — چومرغ‌مسیحا شده روح‌گیر

استاد از زمان عشرت نشان پادشاه کامران سلطانحسین میرزا تاچند مدت از اوایل سلطنت و پادشاهی شاه جنت‌مکان علیین‌آشیان سیدالسلاطین و افضل‌الخواقین شاه طهماسب در عرصهٔ روزگار بودند و آثار معجزنگار ایشان بسیار است فوتش‌در دارالسلطنهٔ هرات درحوالی کوه‌مختار درحظیرهٔ پرازنقش‌و نگار مدفون است[1].

۱ــ لقب استاد بهزادکمال الدین است در اواسط نیمهٔ دوم قرن نهم در هرات متولد شده و دوران‌جوانی را درآنجاگذراند بیمن تربیت و حسن رعایت‌امیرنظام‌الدین علیشیر در نقاشی بمرتبهٔ عالی ترقی‌کرد و سلطان حسین‌میرزا بآنجناب التفات وعنایت بسیار داشت بهزاد در سایهٔ توجهات استاد میرك هروی در نقاشی بمقامی عالی رسید چون سلطان حسین میرزا درسال ۹۱۱ وفات یافت وپسرهایش‌درهرجابودند دم ازــ

استاد دوست‌دیوانه اوازشاگردان‌بی‌قرینه‌استاد بهزاداست درکمال زیرکی و فطانت بوده و مدتی درخدمت شاه جمجاه رضوان بارگاه شاه

←خود سری‌میزدند بدینواسطه خراسان رانظمی‌مترتب نبود تاآنکه شیبك‌خان اوزبك خراسان‌راگرفت وشاه اسمعیل‌درسال ۹۱۶ لشکربدانجاکشید وبا وی جنگ‌کرد و اورا شکست‌داده ومقتول‌ساخت وخراسان‌راگرفت وبرخی‌ازهنرمندان رامثل‌استاد بهزاد ومیرك و حاجی‌محمد وقاسمعلی‌که در هرات میزیستند باخود به‌تبریزبرد بهزاد نخستین نقاشی است که اسلوب نقاشی مغولی را در ایران متروك ساخت وسبك و شیوه‌یی خوش مخصوص‌ایرانیان را بوجودآورد.

بهزاد پیوسته در خدمت‌شاه اسمعیل معزز ومحترم بود وبریاست‌کتابخانهٔ شاهی ارتقاء جست با توجهات شاه اسمعیل و شاه طهماسب‌که پس از وفات پدر در سال ۹۳۰ بسلطنت رسیدبهزاد در تبریز شاگرد بسیارتربیت‌کردکه خواجه عبدالعزیز واستاد مظفرعلی سرآمد آنان بودند اینکه قاضی‌میراحمد وفات‌او را درهرات‌نوشته اشتباهست استاد بهزاد در تبریز بسال ۹۴۲ وفات یافته و قبر وی درباغ شیخ‌کمال در جنب مزار شیخ واقعشده و این قطعه برسنگ مزار وی نقش بوده است:

وحید عصر بهزادآنکه چون او ز بطن مادر ایام‌کم زاد
اجل‌چون‌صورت‌عمرش‌بپرداخت قضا خاك وجودش داد برباد
زمن صورتگری تاریخ پرسید بدوگفتم جواب از جان ناشاد
اگر خواهی‌که تاریخش بدانی نظر افکن به (خاك قبربهزاد)
۹۴۲

سواد فرمان‌شاه اسمعیل برای‌کلانتری‌کتابخانهٔ همایون بنام‌بهزاد

چون ارادت‌کارخانهٔ ایجاد و تکوین ومشیّت محرّرنگارخانهٔ آسمان و زمین که برطبق کلمهٔ وصورکم فاحسن صورکم نقش وجود غرایب نمود بنی نوع بشر در احسن‌صوربرصفحهٔ امکان‌پرداختهٔ قلم‌قدرت اوست وتصویرصورت‌تفضیل‌افرادانسان بر سایر مخلوقات ربّانی بمقتضای و فضلناهم علی‌کثیر ممّن خلقنا تحریرکردهٔ انامل حکمت او منشور اناجعلناك خلیفةفی‌الارض رابرصحیفهٔ حلکاری خورشید بخامهٔ عطارد بنام همایون اتسام‌ما امضاء نموده واوراق‌سپهرلاجوردی راجهت‌کتابت روزنامچهٔ‌آثار←

طهماسب بسر بـرد. بعد از آن بجانب هند رفت ودر آنجا ترقی کرد [۱].

←فتح ونصرت ما بافشان نقره کوب کواکب وجدول شنجرف گون شفق منقّش و مزیّن فرموده لایق آن ومناسب چنان مینماید که لوح ضمیرالهام پذیر همایون که مطرح اشعهٔ انوار الهی ومظهر صور آثار خیرخواهی است بدینصورت مصوّر باشد که هر مهم از کرایم مهمّات سرکار کامرانی وهر امرازعظایم امور کارخانهٔ جهانبانی بهنرمندی دانا و کاردانی فضیلت انتماکه بطراحی ذهن بـاریك بین و رنگ‌آمیزی طبع ظرافت آئین طرح ابدع انواع کفایت و نقش اختراع اصناف فراست بر تختهٔ وجود ظاهر تـواند نمود ونقاب حجاب ازچهرهٔ مطلوب ومقصود تواندگشود و مفوّض و متعلق باشد بناءً علی‌هذا درین ولا نادرالعصر قدوةالمصوّرین و اسوةالمذهّبین استادکمال‌الدین بهزاد را که از قلم چهره‌گشایش جان مانی‌خجل شده و ازکلك صورت آرایش لوح ارتنگ منفعل گشته و پیوسته قلم وارسر برخط فرمان واجب الاذعان نهاده و پرگارمثال پای در مرکز ملازمت آستان خلافت آشیان استوارکرده مشمول الطاف خسروانه و اعطـاف پادشاهانه ساخته حکم فرمودیم که منصب استیفاء وکلانتری مردم کتابخانهٔ همایـون و کاتبان ونقاشان ومذهبان و جدول کشان و حلکاران و زرکوبان ولاجورد شویان و سایر جماعتی که بامور مذکوره منسوب باشند در ممالك محروسه مفوّض ومتعلق بدو باشد سبیل امرای روشن ضمیر و وزرای بی‌شبه و نظیر و نواب درگاه عـالم‌پناه و ایـلچیان بارگاه سپهراشتباه ومباشران امور سلطانی و متصدیان مهام دیوانی عمومـاً و اهـالـی کتابخانهٔ همایون و جماعت مذکوره خصوصاً آنکه استاد مشارالیه را مستوفی و متعهد کلانتری دانسته‌کارهای کتابخانه را باستیفا و برآورد او رسانند وآنچه برآوردکندبمهر و ثبت او معتبر دانند و از سخن و صوابدید اوکه در باب ضبط و ربط امور کتابخانهٔ همایون‌گوید عدول و تجاوز ننمایند و آنچه از لوازم امور مذکورست مخصوص بدو شناسند ومشارالیه نیز بایدکه صورت امانت وچهرهٔ دیانت برلوح خاطر وصفحهٔضمیر منیر مصوّر و مرتسم‌گردانیده بطریقهٔ راستی در این امر شروع نماید و از میل ومداهنه مجتنب و محترز بوده از جادهٔ صدق و صواب انحراف و اجتناب نکند ازجوانب برین جمله بروند وچون این‌حکم همایون بنقش توقیع وقیع اشرف اعلی منقش ومشرّف و محلّی‌گردد اعتماد نمایند تحریراً فی ۲۷ جمادی‌الاولی سنه ۹۲۸.

۱ـ مولانادوست بعدازآنکه بهندوستان رفت‌ملازم‌همایون شدهمایون پادشاه در نامه‌یی به‌رشیدخان پادشاه‌کاشغرنوشته فضائلمآب نادرة العصر مولانا دوست مصورکه→

استاد سلطان محمد از دارالسلطنهٔ تبریز است در وقتی که استاد بهزاد از هرات به عراق آمد استاد سلطان‌محمد روش قزلباش را بهتر از دیگران ساخته بود وفاتش در دارالسلطنهٔ تبریز بود[۱].

مولانا میرزا علی ولد مولانای مشارالیه است درفن نقاشی وتصویر وچهره‌گشایی نظیروعدیل‌نداشت وتصویررا بجایی رسانیده بودکه‌کم‌کسی مثل‌اوشدودرایام پدردرکتابخانهٔ شاه جمجاه‌شاه طهماسب نشوونما یافت[۲].

شاه جنت‌بارگاه ابوالبقاء سلطان شاه‌طهماسب انارالله برهانه اگر چه ترک آداب وسوءِ ادبست و گستاخی که آن‌اعلیحضرت فردوس‌منزلت را باین امر نسبت دهد امّا چون شرف عرض یافت که شجرهٔ این صفت و ثمرهٔ این صنعت بحضرت شاه ولایت پناه سلام‌الله علیه منتهی میشود و آن اعلیحضرت را چون میل و توجهٔ تمام بدین شغل معجز نظام بود و در این فن استاد روزگارومهندس معجزآثار بودند تیمناً وتشرفاً لهذه‌النسخةالشریفه وتزئیناً وتبرکاًلذا الرسالة المنیفه اسم مبارك آن جنت مکان را ذکر نمود و دربدو حال بمشق نسخ تعلیق و مشق تصویر رغبت تمام داشتند و اوقات با برکات صرف آن میفرمودند و استاد بی‌بدل گشتند و در طراحی و چهره‌گشایی‌برتمامی نقاشان فایق‌آمدند وبرکات ریزهٔ اقلام وحرکات نمونهٔ

←نسبت قدیم‌ملازمت دارد و در تصویرمانی زمان و در تذهیب نادرهٔ دوران و درخط بری و تحریر بی شبه نظیر است. و یك صفحه تصویر قلم سیاهی ازکارهای او را برای رشیدخان‌فرستاده بهرتقدیر شرح حال مولانا دوست بعد از همایون معلوم نیست ظاهراً در هندوستان وفات یافته است .

۱ــ سلطان‌محمد استادشاه طهماسب‌میباشدو پیوسته‌بااستادبهزاد ومیرك انیس‌بودو پس‌ازمرگ استادبهزاد ازاینجهان‌درگذشت وقبرش‌درباغ‌شیخ‌کمال‌پهلوی قبربهزادست.

۲ ــ میرزا علی نزد پدرش فنون نقاشی را فرا گرفت و درین هنر ترقی بسیار کرد تااواخر عهد شاه‌طهماسب در قید حیات بود .

ارقام معجز انجامش‌را صد هزار تحسین وچندین هزار آفرین لازمست.

مثنوی

تعالـی‌الله آن خـامهٔ دلفـریب / کزو یافت اورنگ افلاك زیب

چسان جان نیابد ز کلکش رقم / که جان میچکاند زنـوك قلم

بـود آفـرینش همه پست او / زده بررقم بـوسه بـردست او

چو خواهد قلم از برای رقـم / ز پـرّ فـرشته ببندد قـلـم

زشوقش صدف‌سربرآرد ز آب / که از ابر دستش شود کامیاب

قلم را از آن کار بـالاگـرفت / که اندر دوانگشت اوجاگرفت

قلـم چـون بتشعیر گیرد دبیر / از آن‌موی خیزد براندام شیر

تصویر و کار آن والاگوهر بی‌نظیر بسیاراست وچند مجلس درایوان چهل ستون دارالسلطنهٔ قزوین است از آن جملـه مجلس یوسف و زلیخا و نارنج بری خواتین مصر و زنان زیبا و درآن صفحه این بیت مسطوراست:

مصریان‌سنگ ملامت برزلیخا میزدند

حسن یوسف تیغ‌گشت ودست ایشان رابرید

و در پائین ایوان برجانب غرب چسبانیده‌اند و در آن اوان کـه شاه عالمیان نقاشان و کاتبان را مقرّب ساخته بودند اتفاقاً در بـاغچهٔ دولتخانهٔ دارالسلطنهٔ تبریزخرالاغهـای مصری سوارشده سیر میفرمودند وایام‌عروج قاضی جهان وکیل که‌قزوینی بود باآنها جمع‌گشته مولانا منوف دامغانی[۱] این بیت را فرمود :

بی‌تکلّف‌خـوش تـرقّی کـرده‌اند

کـاتب و نقاش و قـزوینی و خـر

نواب‌ابوالفتح بهرام میرزا آنحضرت را نیز میل تمام بنقاشی بود

۱ـ این بیت را به‌بوق‌العشق نام شاعری نیزنسبت داده‌اندو منوف شناخته‌نشد.



کار شاه طهماسب صفحه ۱۳۸

و مشق تصویر را باعلی مرتبه رسانیده بود و در کتابخانهٔ آن اعلیحضرت فردوس منزلت نیز کاتبان و نقاشان سرآمد بودند و همیشه بکـار مشغولی داشتند و نسخه‌ها پرداختند .

مولانا نظری‌قمی نقاش بی‌بدل بوده اوایل‌درخدمت کاتبان و نقاشان درکتابخانهٔ همایون شاه عالمیان بسر می‌برده و آخر کلید دارکتابخانهٔ عامره گشته و باشاه رضوان پناه مصاحب شده وباآن اعلیحضرت مشق تصویـر مینمود وشعر راهم‌خوب‌میگفته این‌مطلع محققانه‌حسب حال از وی‌سرزده:

عشق بت صورتگری افگند شوری درسرم
خلقی بصورت عاشق ومن‌عاشقی‌صورتگرم

آقامیرك نقاش از سادات دارالسلطنهٔ اصفهان بود در طراحی‌قرینهٔ خود نداشت آخر گرگ یراق آن خسروآفاق گشت و بیشتر در دارالسلطنهٔ تبریز بسر میبرد نقاش بی‌بـدل و هنرمند ارجمند و عاشق پیشه ولـونـد و مصاحب و مرد خردمند بود.

میرمصوّر اصل او از بـدخشانست اسمش منصور است شبیه کش و پاکیزه‌کار بود بغایت تصویـر را لطیف و رعنا میساخته نواب همایون ابن محمدبـابر پادشاه در وقتی کـه بایران آمـد عرض کـرد که اگـر سلطان وجه‌الارض یعنی خلیفةالله فی‌الارض شاه طهماسب میرمصوّر را بمن دهد هزار تومان پیشکش از هندوستان قبول دارم و میفرستم ازیـن حکایت پسرش میرسیدعلی که در هنرمندی از پدر بهتر بود پیشتر به هند شتافت پسر و پدر هر دو بجانب هند افتادند درآنجارحلت کردند چنانچه‌گفته‌اند[1].

---

۱ ــ صاحب عرفات العاشقین اصل‌این پدر و پسر را از ترمذ دانسته میرسیدعلی در شعر جدایی تخلص داشت و در شاعری نیز استاد بود پدر وپسر جامع جمیع‌فنون وخاصه درنقاشی وتذهیب‌بسیارچابك‌دست بودند اوایل‌عهد شاه طهماسب‌درکتابخانهٔ←

جانب هند میروم کانجا   کار اهل هنر نکو رفته
که سخا و کرم زاهل زمان   بزمین سیه فرو رفته

مولانا قدیمی مرد ابدال صفت بوده و شاه عالم پناه رضوان جایگاه شاه‌طهماسب‌جهت شبیه کشیدن اورا در کتابخانهٔ معموره نگاهداشت شعر را نیز نیکو میگفت[۱] این مطلع ازوست.

میخواست رقیب آید ناخوانده بمهمانت
دربان تو شد مانع ای من سگ دربانت

خواجه عبدالوهّاب و پسرش خواجه عبدالعزیز[۲] از کاشانند در امر تصویر بیقرینه بودند شاه جنت مکان رضوان آشیان عبدالعزیز را شاگرد خود میخواندند و تعلیم تصویر از آن پادشاه بی‌شبه و نظیر داشت خواجه

←پادشاه کار میکردند صادقی بیك نوشته است بواسطه رنجشی که داشتند بهند رفتند و بملازمت همایون پادشاه اختصاص یافتند غرض میر سیدعلی بسیار مورد توجه بود و بخطاب نادرالملکی سرافراز گردید و بعد از همایون جلال‌الدین اکبر برعایت و عزت میرسید علی افزود و او را ترقیات کلی دست داد چنانکه پیوسته با مولانا قاسم مذهب و عبدالصمد و دوست مصوّر ملتزم رکاب شاه بودند و جلال‌الدین اکبر نزدآن‌جناب مشق تصویر میفرمود و در خدمت‌آن پادشاه بین‌او وغزالی مشهدی مهازلات‌رکیك میشد تقی‌الدین اوحدی نوشته پس از پنج‌سال رخصت سفرمکه‌گرفته ودرآنجا وفات یافته است ظاهراً مرگ وی در حدود سال ۹۶۷ اتفاق افتاده است.

۱ــ قدیمی گیلانیست.

۲ــ خواجه‌عبدالعزیزابتدا شاگرد استادبهزاد بود درکتابخانهٔ سلطنتی کار میکرد وی در زر دوزی نیز استاد بود با مولانا علی‌اصغر کاشی پدر آقا رضا مهرشاه راتقلید میکنند فرمان قتل آنـان داده میشود در وقتیکه شاه میخواست ازکشتن آنـان بگذرد خواجه قباحت جرّاح سراسیمه از اندرون بیرون دویده میگوید شاه دستور دادکه بینی وگوشهای‌آنان را ببرید و این امر بلادرنگ اجرا گردیده اما خواجه عبدالعزیز پس از قطع‌بینی برای خودبینی ساخته وکارگذاشته بودکه ازبینی حقیقی بهتر بوده گویند این بیت را مناسب حال خود ساخته‌است :

نه میکشند ونه از دست میگذارندم   دماغ کار ندارم چـه کار دارندم

عبدالعزیز در خدمت اشرف قرب تمام یافت در آخر با جمعی از ناقصان و جاهلان همزبان شده مهرشاه رضوان پارگاه را تقلید نموده بدان سبب گوش و بینی برباد داد .

میرزا غفّارقزلباش در تصویر کار را بجائی رسانیدکه همه‌کس او را قبول داشتند و بیقرینه بود .

مولانا مظفرعلی خواهر زاده مولانا رستمعلی استکه درتلو کاتبان اسمش شرف تسطیر یافت شاگرد خوب استاد بهزاد بود آخر کار رابجائی رسانیدکه مردم او را قرینهٔ استاد بهزاد میدانستند و سوای تصویر درمثنّی برداشتن و تحریر خط اعجاز داشت خط نسخ تعلیق را نیز خوب مینوشت و افشان و تذهیب را نیکو میکرد و در رنگ و روغن کاری سرآمد روزگار بود و بجامعیّت اوکم کسی بود او نیز مرقعی ترتیب داد[1].

آقاحسن‌نقاش از هرات بود در نقاشی بی‌بدل روزگار افتاده اندرون روضهٔ مقدسه مطهرهٔ عرش منزلـه رضیّهٔ رضویه علی مُشرفِها و ساکِنِها الف الف صلوة وسلام وتحیّه‌را وی بفرمودهٔ مرحوم محمدخان شرف‌الدین

---

۱ ــ مولانا مظفرعلی‌اصلاً تربتی بود وی فرزند حیدرعلی خـواهرزادهٔ استاد بهزادست نه خواهر زادهٔ مولانا رستمعلی ، مولانا رستمعلی خود نیز خواهرزادهٔ بهزاد میباشد درین باب مؤلف اشتباه کرده‌است‌گویند مظفرعلی بسیار بی‌طالع بوده صادقی بیك درتذکرهٔ مجمع‌الخواص نوشته شاه طهماسب تصاویر کاراو را برکارهای بهزاد ترجیح میداد و خود ازشاه جنت مکان استماع کردم. اسکندربیك مینویسد تصویرهای عمارت دولتخانهٔ همایون و مجالس ایوان چهل ستون « در قـزوین » طراحی مشارالیه و اکثر نگاشتهٔ ارقام زرین فام اوست صادقی‌بیگ‌گوید بوی امر شده بود در قطعه‌های‌کار خود « نقاش شاهی » رقم نماید وفاتش اواخر نیمهٔ دوم قرن دهم و قبرش درشاهزاده‌حسین قزوین میباشد .

اوغلی تکلو[1] نقاشی نموده بود و این بیت را مناسب احوال و حسب حال در برابر ضریح مبارك بر بالای محراب نوشته است.

حسن بگرد درت گشته بر طریق طواف
تو کعبه وار همه حاجتش روا کرده

فوتش در دارالسلطنهٔ هرات ودرجنب مزار پیر هرات درخانهٔ پر نقش ونگار مدفونست .

میرحسن دهلوی شاگرد ودختر زادهٔ استادسلطان‌محمد بوددرتذهیب و تصویر و نقاشی کم‌از دیگران نبوده درکارخانهٔ شاهی در تمادی عمر بامر نقاشی و خدمتگاری از ترتیب تاج و نقاشی و سایر ضروریات مجلس پادشاهی اشتغال داشت و صاحب مواجب وانعامات بود .

مولانا شیخ‌محمد از دارالمؤمنین سبزوارست پسر مولانا شیخ‌کمال ثلث نویس میباشدکه تعریف او مذکور شد وی نقاش بی‌بدل بود شاگرد استاد دوست دیوانه بود و خط نسخ تعلیق را خوب مینوشت و قلم بر قلم ختائیان در نقاشی داشت هرچند که در صورت خطا میکرد و در مثنّی برداشتن‌خط استادان را نقل میکرد و بقلم مو اصلاح منیمود بنوعی‌که فهم نمیشد مصوّر و محرر ومذهّب خوب بود و در مشهد مقدس معلی در کتابخانهٔ شاهزاده سپهر اعتلا نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم‌میرزاکارمیکرد وملازم و صاحب انعام بود .

سرخیل سروران دنیا ابوالفتح سلطان ابراهیم‌میرزاآن اعلیحضرت

۱ــ محمدخان شرف‌الدین اوغلی ازامرای مشهور تکلو بود در آغاز سلطنت شاه طهماسب مدتی حکومت بغداد را داشت و درجنگ با عبیدخان اوزبك با سایر امرای بزرگ قزلباش‌همراه وپس ازآنکه حکومت خراسان در ۹۴۲ به‌محمد میرزا تفویض گشت وی به‌لله‌گی محمدمیرزا و امیرالامرائی خراسان منصوب شد .

درین فن نیز استاد بودند در تصویر یدبیضا داشتند بفکردقیق ورأی ثاقب و خیال عمیق تصرفات نیکو درآن مینمودند . بیت:

موی قلمش ز اوستادی جـان داده بصورت جمادی

درمشهد مقدس معلی انور مرقعی ترتیب دادند از خطوط استادان و تصویر استادبهزاد و دیگر نقاشان و آن‌مرقع بـدستیاری استادان نـادر و هنرمندان قـادر و خط شناسان بی‌بدل و خوشنویسان بی‌مثل اتمام یـافت فی‌الواقع ترتیبی روی نمود و مرقعی چهره‌گشود که هـرصفحه‌اش سزاوار صد تحسین بلکه هر قطعه‌اش لایق صد هزار آفرین مع‌هـذا اگـر صحایف روزگار صرف تعلیق اوصاف حسن خطش شود هنوز ثلثی از خامهٔ دوران به‌بیاض بیان نیامده باشد اگر صفایح فلك دوّار مملو ازتعریف صور واشکال غریبه‌اش گردد هنوز عشری از اعشار محسناتش برآینهٔ ظهور جلوه‌گرنشده باشد وصور پاکیزه‌اش نمی‌نماید . مثنوی:

کـه از روی پـاکیزگـی و تمیز
بجز جان نگنجد در او هیچ چیز
ز اشکـال گـلها و نقش طیور
بهشتی ز بـاد خـزان بـی‌قصور
هزاران گل و لاله‌اش شاخ و برگ
همه امن از آسیب بـاد و تگرگ
مصوّر جـوانـان خـورشید روی
لب از شرم هـم بسته درگفتگوی
بهم یکجهت جمله در صلح وجنگ
نه‌چون اهل عالم دو روی ودورنگ

شب و روز با یکدیگر هم وثاق
به همصحبتی مردم بی نفاق

بعد از رحلت آن شاهزادهٔ کثیرالافاده که شاه اسمعیل آن فعل قبیح نمود حلیلهٔ جلیلهٔ آن اعلیحضرت گوهرسلطان‌خانم بنت شاه جمجاه جنت بارگاه آن مرقع را بآب کشید که بنظر شاه‌اسمعیل نرسد قیمتش بخراج اقلیمی برابری مینمود .

القصّه که کارهای‌تصویر آن شاهزادهٔ سعید شهید بسیار و درهراقلیمی بیشمار است

مولانا علی مشهور به کله‌کوش او نیز گوش در معاملهٔ تقلید مهر شاه عالم پناه همراه یاران بباد داده بود کاشانیست در مشهد مقدس در کتابخانهٔ نواب میرزایی بود و کار میکرد و مواجب و انعام‌داشت .

مولانایاری مذهّب از هرات و معاصر استادبهزاد بود و ادراك زمان سعید دارین سلطان حسین میرزا کرده و درخدمت مولانا سلطانعلی مشهدی کمالات و حیثیات بسیار داشته ومذهّب بیقرینه بود شعررا نیزنیکو میگفته این غزل ازوست[1] .

۱ــ مولانا یاری‌نقاش ومذهّب وخطاط وشاعربود برخی اورا هروی نوشته‌اند امیر علیشیر نوشته ازشیراز بخراسان‌آمده بنده اورا به‌نقاشان‌سفارش کردم تا استادشد و الحق این ملاّ یاری عجب نقشها بر روی کار آورد در وادی تحریر و تذهیب‌از بی‌مثلان روزگار بود صاحب عرفات نوشته بخیالات فاسد مهر پادشاه وامراء ووزراء را تقلیدکرد پروانجات و نشانها نوشت وبولایات فرستاد بعد از وقوف اورا بخشیدند و مثل اومذهّب و محرّر توان‌گفت‌که هرگزنبوده در تذکره‌ها یاری دیگر نیز آمده که یزدیست و شعر میسروده است مولانا یاری نقاش تا زمان شاه طهماسب در قید حیات بوده است .

غزل

پربرخی که بود عـزم رفتن از وطنش
هنوز نـا شده دارم امید آمـدنش
ز بوستان گل رویش اگرچه رفت نماند
خیال‌قامت‌چون سرو وروی‌چون‌سمنش
مرا نه قوّت رفتن نـه طاقت مـانـدن
تو ای رفیق بـگوشه‌یـی ز حال منش
سفیدگشت مرا چشم انتظـار کجاست
صبا کـه سوی من آرد نسیم پیرهنش
مـرا کـه قوّت گفتار نیست پنهانـی
چگونه شرح کنم حال خود درانجمنش
بود که رحم کند یار بـا مـن ای همدم
بگوی قصّهٔ مجنون و حال کوهکنش
مگر زوصل تو یابد حیات خـود یاری
وگرنه بیتو مساویست مرگ و زیستنش

مولانا غیاث‌الدین محمد مذهّب‌مشهدی واضع افشان اوست و در تذهیب بیقرینه‌بوده معاصر مرحومی مولانا سلطانعلی مشهدیست در تاریخ سلخ‌جمادی‌الاول سنهٔ اثنی و اربعین و تسعمائه در مشهد مقدس‌معلی مزکّی فوت شده در جنب مولانا سلطانعلی مدفون‌گشت .

استادحسن[1] مذهّب بغدادی‌الاصل میباشداما درتبریز نشوونمایافته و در تذهیب بی‌بدل زمان خود بوده و زینت آستانه مقدسه امـام همام خامس

۱ ــ سواد پروانچهٔ مولانا حسن مذهب انشاء قاضی‌عبدالله خویی که اواخرعهد شاه طهماسب نگارش یافته و در حقیقت فرمان ریاست وکلانتری او برجماعت‌مذهبان و نقاشان و صحافان وطلاکوبان وکاغذ فروشان دارالسلطنهٔ تبریز میباشد.ــه

آل‌عبا سیدالشهداء اباعبدالله‌الحسین صلواةالله سلام‌علیه نموده فی‌الواقع درآن‌کاریدبیضا نموده الی‌انقراض الزمان و ایام ظهور مظهر موعود منظور عالمیان خواهد بود .

←چون لوح پرداز صحایف ابداع و صفحه طراز صحایف ایجاد و اختراع‌که خامهٔ صنعش بزنجیر کهکشان برحاشیهٔ چرخ زرفشان ترتیب نموده و قلـم قدرتش اوراق‌نه رواق لاجوردی را با زر ورق‌ثوابت وسیّارات‌که سپهر جدول خطوط شعاعی مهر تذهیب فرموده شمسهٔ ایوان سلطنت وپادشاهی ما را زینت مجلدات افلاك‌گردانیده ودیباچهٔ خلافت و شاهنشهی ما را از دوات سیمین ماه و مداد شب‌سیاه بر صفحات روز بفلك ثبات و استمرار تحریر کرده چنانچه دبیر خـرد موشکاف مضمون ایـن قطعه را درین باب رقم زده‌که قطعه

از کتب خانه‌اش اوراق فلك دیوانیست کـه بـرو ثبت شده از کـرم یزدانی
از شهاب و خور و قوس قزح سیّاره جدول وشمسه و شیرازه و زرافشانی

مابرسایهٔ چتر مکرمت ورشحهٔ ابر مرحمت بر ساحت حال و ریاض آمال جمعی‌که در طـریق هنروری بـر اقران سابق و در وادی صنعت گستری از دیگران راجح دقـایق باشندافگنده درین‌ولاکه تقوی شعارنادر العصری مولاناحسن‌مذهّب بغدادی‌که باوجود اتصاف ومحبت ارثی و جبلی خاندان نبوت و ولایت سمت اخلاص و دعاگوئی ایـن دولت ابدی‌الغایه در فن تذهیب بی‌بدل زمان و در دقایق آن حیثیت عجیب بی‌نظیر و عدیل دورانست بعد از آنکـه بیاری تـوفیق و ادراك سعادت تقبل آستان سدره‌نشان حضرت امام همام معصوم مظلوم ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌من‌الصلواة افضلها ومن‌التسلیمات اکملها من بیان‌الائمة من‌ذریة مصدوق مقال‌الدعا مستجابته تحت قبة امـام‌الثقلین و قبلة الخافقین مشرف شده مضمون این بیت مصداق حال او شده‌بود نظم:

حسن بگرد درت گشته از طریق طواف تو کعبه‌وار همـه حاجتش روا کرده

بخدمت‌نقاشی قبّهٔ منوّره وروضهٔ مطهرهٔ آنحضرت صلوات‌الله وسلامه علیه‌فایز گردیده چنانچه این قطعه مشتمله بر تاریخ که از نتایج طبع صافی اوست ودرآن روضه مقدسه مرقوم ساخته شاهد این‌معنی‌است:

بـود چـون تـوفیق نقاش ازل شد تمام اینطرح و نقش ازکلك من
خواستم از هاتفی تـاریخ گفت «نقش کـرد ایـن قبهٔ زیبا حسن»←
۹۸۰

مولانا عبدالصمد مشهدی او نیز معاصر مولانا سلطانعلی مشهدیست در افشانگری بی‌بدل بوده و شعر را نیز نیکو میگفته این رباعی ازوست.

← نامه بخت خود را بطغرای غرّای سَعد مَن تأسّی بنا ومنشور عمل خود را بمهر مهرآثار انّ لهم‌اجراً حسناًمزین وموشح‌ساخته بعز بساط بوسی‌مجلس‌بهشت‌آئین‌مشرف و سرافراز گشت و بعضی ازکارهای خودکه فی‌الواقع بمقتضای کریمهٔ قل کل یعمل علی شاکلة کارنامهٔ مهندسان روزگار و در سلك صنایع استادان غرایب‌نگار است بنظر همایون رسانید و باوجود این حالات سیمای صلاح ازچهرهٔ حالش ظاهروعکس‌انوار غبار آن عتبهٔ مقدسه از جبههٔ آمالش باهر بود مشمول عنایت بیغایت شاهانه و عاطفت بینهایت خسروانه فرموده تقدّم وریاست جماعت مذهّبان وکاتبان و مجلدان و نقاشان وطلاکوبان وکاغذ فروشان دارالسلطنهٔ تبریز را بدو تفویض فرمودیم که بحقیقت‌حال هر یك از ایشان باز رسیده جمعی که صحایف احوال و جرایدآمالشان بطغراء دلکش لایمسّه الاالمطهرّون موشّح ومزین نگشته باشد ازآیات قرآنی‌وکلام مجید سبحانی ممنوع‌گردانیده مقرر داردکه بعد از اکتساب آداب طهارت مرتکب این‌امر جلیل‌القدر شوند وکسانی‌راکـه طرح تقوی و پرهیزگاری برلوح افعالشان منقّش باشد مرخص و ممکن‌گردانندکه بشغل‌مذکورقیام نمایند ونگذاردکه آلات ومصالح مجلدی ومذهّبی وکتابت‌که دغدغهٔ نجاست دروباشد درجلد واجزا و اوراق مصاحف وتفاسیر واحادیث و امثال آن صرف‌کند و ازهرکس از جماعت مذکوره بطریقی بی‌ادبی سرزند منع و تأدیب نماید و جماعت مذکوره نـادرالعصر مشارالیه را رئیس و مقدّم خود دانسته اطاعت و انقیاد بجای آورند و از سخن و صلاح او تجاوز ننمایند. و چون بتوقیع رفیع اشرف اعلی مزیّـن و محلّـی‌گردد اعتماد نمایند.

مولاناحسن فرزندقوام‌الدین بغدادی میباشد مولاناصادقی‌بیگ‌درمجمع‌الخواص نوشته با اینکه پدرش‌محسّنات زیاد داشت وی برعکس پدر آنچه از دستش برمی‌آمد اذیّت و آزار درحق مردم دریغ نمیکرد قدی کوتاه داشت و کارهـای عجیب از وی سرمیزد وقتی مهـر شاه اسمعیل ثانی را ساخته بود رسواشد مورد عفو واقـع گشت صادقی‌بیك‌گوید سنگ سماقی ازپشت بام بلندی بر سر پدرش افکندکه اگر بر سرش خورده بود او را با مردگان‌هزار ساله برابر میساخت مـن این ماجرا از زبان پدرش شنیدم مولاناقوام‌الدین بخط ومهربزرگان بغداد نوشته‌یی بعراق فرستاده بودکه‌هرکس حسن مذهب رابکشد در دنیا وآخرت من جواب آن رامیدهم غرض مولاناحسن با این هنرکـه درزمان خویش نظیرنداشته مردی فتنه‌انگیز بـوده و ظاهراً تا آغـاز سلطنت شاه‌عباس حیات داشته است.

سیمین بدنت چو مغز بادام تـرست
بادام دو چشم تو از آن خوبترست
دندان و لب تـو در تکلّم گـویـی
با یکدگر آمیخته شیر و شکرست

مولانا محمدامین جدول‌کش مشهدیست در تذهیب و جدول کشیدن قرینهٔ خسود نداشت استاد فقیر است و در وّصالی و افشانگری خواه لینه و خواه میانه و خواه غبار وخواه حل‌کرده قرینه‌نداشت ودرکاغذ رنگ‌کردن و ابـریهای مختلف نادر عصر بود هفتاد رنگ‌کاغـذ رنگ‌مینمود مجملاً که در این فنون نظیر خود نداشت وکمال درویشی وآدمی گری و استعداد و اهلیت و قابلیت وکمالات و حیثیات داشت در مشهد مقدس معلّی رحلت نمود علیه‌الرحمة من‌الله‌الودود .

مولانا عبدالله‌شیرازی در تذهیب و ترتیب سرلوحها وشمسه‌هایدبیضا داشت رنگ و روغن راکسی بهتر از اوکار نمیکـرد وی مدت بیست سال تمام درکتابخانهٔ شاهزادهٔ بهرام مقام سلطان ابراهیم‌میرزا خدمت نموده و ازمخصوصان‌ومعتمدان‌آن شاهزادهٔعالمیان‌گردید بعدازرحلت‌آن‌اعلیحضرت ترك ملازمت‌کرد به مشهد مقدس رفته ساکن‌گردید وآخر فرّاش‌حرم‌محترم آن امام عالم وهادی تمامی امور وکافهٔ بنی‌آدم شد وخدمت سرقبرشاهزاده مشارالیه مینمود .

سیاوش‌بیك مملوك شاه رضوان بـارگاه شاه‌طهماسب ازگرجستان بود شاه جمجاه او را از طفولیت بنقاشخانــه داده بـود پیش مولانا مظفرعلی شاگردی میکـرد در تصویر سرآمددوران گردید و در آن امر نادرهٔ جهان شد بغایت قادراست‌اکنون ازآن‌کار بازمانده و درسلك غلامان شاهی‌همراه همشهریان خود درشیراز ودرخدمت یساقها اقدام‌مینماید وبدان‌کار مشغولی

نمیکند امّا استاد فن خود است[۱].

ابوالمعصوم میرزا ولد موسی‌سلطان موصلوخالوزادۀ نواب سلطان محمد پادشاست درتصویر دست بامزه دارد ودرطراحی قرینه ندارد همیشه اوقاتش صرف هنروکارها می‌شود ولحظه‌یی ازفکردقایق کارها ونقش‌بندی غافل نیست در نقاشی و نقّاری و وصّالی و فصّالی و افشانگری و صحافی و مقواسازی وحکاکی و خوان تراشی و قاشق تراشی و لاجورد شویی و سندروس تراشی و سایرخورده‌کاری و دیگر صنایع عدیل ونظیر ندارد وهمیشه منظور نظری داشته و عمر شریف را صرف ساده رخان و گلعذاران نموده و ایام شباب را دراین کاربشیب رسانیده‌وهمواره بهنرمندی اقدام داشت تا آنکه درشهور سنه خمس و الف در قم رحلت‌نمود درصحن آستانه مقدسه منوّره معصومه سلام‌الله علیها مدفونست خالی ازهمتّی و از دنیاگذشتنی نبوده همیشه در صحبت اواهل هنر و استعداد و فقرا ونامرادان جمع بودند و ازخوان احسان او تمتع میبافتند.

آقارضا ولد مولانا علی‌اصغر کاشانی است اگر زمانه‌بوجود باوجود او افتخار نماید میشاید چون در تصویر و چهره‌گشایی و شبیه‌کشی نظیر و عدیل ندارد و اگر مانی زنده بودی واستاد بهزاد حیات یافتی روزی یکی

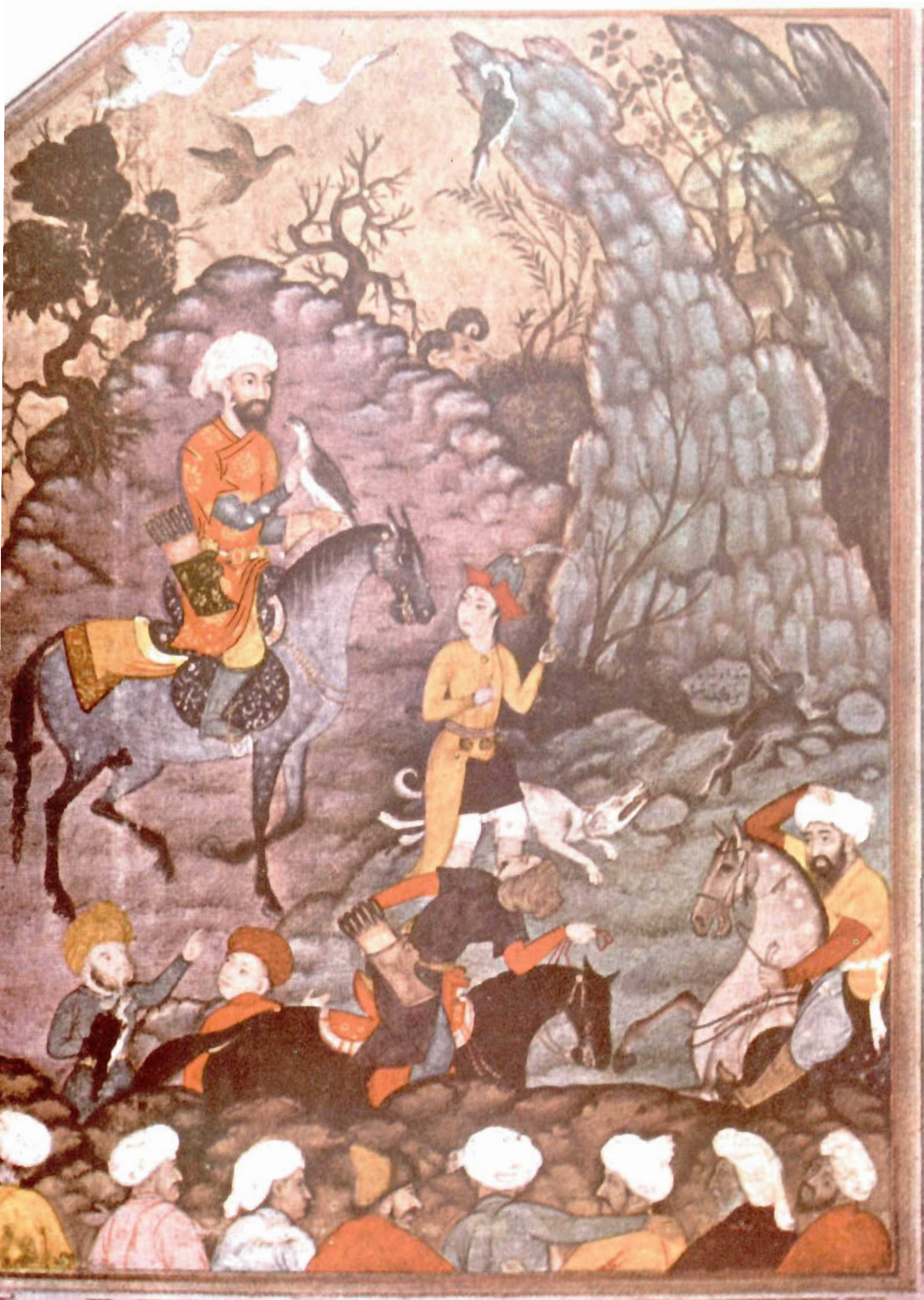
۱ـ اسکندربیک منشی‌اورا شاگرداستاد علی‌مصوّر دانسته وگوید چون نزاکت قلمش خاطرنشان اشرف‌گردید بنفس نفیس متوجهٔ تعلیم اوگشته درشاگردی‌آنحضرت ترقی عظیم‌کرد بسیار نازك قلم بود سیاهی قلم وکوه پردازی اورا هیچ استادی بدست نمی‌توانست گرفت و مجلس سازی او بی‌عیب بود سیاوش بیگ در زمان شاه اسمعیل ثانی (۹۸۴ ــ ۹۸۵) از اصحاب کتابخانهٔ همایون شد و در عهد سلطان محمد (۹۸۵ ــ ۹۹۵) با برادرش فرخ بیك در سلك معتمدان و مقربان سلطان حمزه‌میرزا انتظام یافتند و در زمان شاه عباس افتخار ملازمت داشته وتا حدود سال ۱۰۱۵ حیات داشته است.

صد آفرین بروی نمودی و دیگری بوسه بردست وی نهادی همگی استادان ومصوّران نادرهٔ زمان او راباستادی مسلّم دارند وهنوز ایام‌ترقی وجوانی او باقیست وی درخدمت اشرف شاه کامیاب مالك رقاب سپهر رکاب‌سلطان شاه‌عباس خلدالله ملکه میباشد امّا بغایت کـاهـل طبیعت افتاده و اختلاط نا مرادان ولوندان اوقات اورا ضایع میسازد ومیل تمام‌بتماشای کشتی گیران و وقوف در تعلیمات آن دارد[1] یکمرتبه صورتی ساخته و پرداخته بود که

۱ـ ولادت آقارضا درحدود سال ۹۷۰میباشد وی فن‌تصویروچهره‌گشایی را نزد پدرش که درآنعهد مصوّری معروف بود آموخت در طراحی قلم سیاهی از پدرسبقت جست ابتدا مورد توجه و عواطف شاه عباس قرارگرفت و رعایتهای زیاد یافت اما از اطوار ناهنجار صاحب اعتبار نشد و بنا بقول اسکندربیك همیشه مفلس و پریشان حال بود بالاخره بار سفر بسته بهندوستان رفت وبخدمت جلال‌الدیـن اکبر پیوست و پس از سالی چندکه اکبر وفات یافت جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷) ویرا مشمول عنایت والتفات فرمود واو و پسرش ابوالحسن که درنقاشی ترقیات‌بسیار کرد درخدمت این پادشاه نوازش بسیار یافتند .

جهانگیر در تزوك خود نوشته است (درین تاریخ « سال ۱۰۲۷ » ابوالحسن مصوّر بخطاب نادرالزمانی سرافرازگشت مجلس جلوس مرا در دیباچهٔ جهانگیر نامه کشیده بنظر در آورد چون سزاوار تحسین و آفرین بود مورد الطاف بیکـران گشت کارش بعیار کامل رسیده و تصویر او از کارنامههای روزگـارست درین عصر نظیر و عدیل خود ندارد و اگر درین روز اوستاد عبدالحی واستاد بهـزاد در صفحهٔ روزگار میبودند انصاف کار او میدادند پدرش آقـارضای مروی (جهانگیر اشتباهاً اورا مروی نوشته) در زمان شاهزادگی من بخدمت پیوسته اورا نسبت خانزادی باین درگاهست غایةً اورا هیچ‌آشنائی و مناسبتی بکار پدرش نیست بلکه از یك عالم نمیتوان گفت و مرا نسبت باو حقوق تربیت بسیارست از صغرسن تا حال خاطر همیشه متوجهٔ تربیت‌او بوده‌تاکارش بدین درجه رسیده الحق نادرهٔزمان خود بوده) آقارضا خود را بجهانگیر منسوب ساخته آقا رضا جهانگیر پادشاهی خواند .

و هم در هندوستان این پدر و پسر وفات یافته‌اند مصوّر کاشی نقاش وشاعرکه درآن زمان از هنرمندان معروف بوده داماد اوست و چنانکه نوشته‌اند وی در خـدمتــ←



کار آقا رضا مصور صفحه ۱۵۰

شاه عالمیان بجایزه آن بوسه بردست او نهادند .

مولانا حبیب‌الله از ساوه است بغایت آدمی صفت و درویش است و در تصویر وشبیه‌کشی‌نظیر ندارد از ساوه بقم آمده مدتی در قم‌بکارمشغول بود از چرب دستی و چابکی‌انگشت نمای جهان‌شده و درنقش بندی‌مقبول اهل زمان‌گشته روز بروز در ترقی است نواب حسینخان‌شاملو[1] حاکم

۱ ـ حسینخان شاملو از امرای مشهور عهد شاه‌طهماسب بود در سال ۹۳۷ از شیراز آمده در اصفهان بخدمت شاه رسید وموردنوازش قرارگرفت بعد ازمرگ‌برادرش درمیش خان حاکم هرات شد در جنگ با عبیدخان دلاوری بسیارکرد وایالت ودارائی هرات‌باو تفویض‌گردید حسینخان تا اوائل عهد شاه عباس بیگربیگی خراسان بود.

→ اعتمادالدوله ساروتقی وزیر مازندران بود وپس ازکشته شدن او در ۱۰۵۵ ازاینجهان درگذشته است درالله‌آباد هندوستان درسردر باغ خسرو از باغهای قدیم سلطنتی کتیبه‌یی بخط نستعلیق عبدالله مشکین‌قلم خطاط مشهور بدین‌مضمون‌میباشد حسب‌الحکم حضرت شاهنشاه جهان پناهی ظل‌اللهی نورالدین محمدجهانگیر پادشاه غازی باهتمام مرید باخلاص آقارضا مصور این بناء عالی صورت اتمام پذیرفت . از این کتیبه بر می‌آید که آقا رضا در خدمت جهانگیر مصدر همه‌گونه کارهای هنری بوده است .

برخی از معاصرین آقا رضا مصور کاشانی را وآقا رضا جهانگیر پادشاهی را دونفر دانسته‌اند لکن اشتباه‌کرده‌اند .

اما مولانا علی‌اصغر پدر آقارضا که استاد بی نظیر بوده و در پرداخت و رنگ‌آمیزی وکوه پردازی و درخت سازی از اقران پیش بود ابتدا نزد سلطان ابراهیم میرزا مقرّب ودر زمان شاه اسمعیل ثانی در کتابخانهٔ سلطنتی‌کارمیکرد چنانکه درشرح حال خواجه عبدالعزیز نوشته شد بسبب خیانتی که از مولانای مشارالیه و خواجه عبدالعزیز سرزده ومهر شاه را تقلیدکرده ساخته بودند حکم قتل آنان صادر شده بود وآنگاه بخشوده و بینی وگوش آنانرا بریدند .

سوادفرمان شاه‌عباس برای آقارضا

چون مصوّرکارخانهٔ انه مصور الاشیاء و قادر علی مایشاء بمخص قدرت ازلی بقلم لم یزلی نقش نواب فلکجناب ما را بمقتضای آیهٔ احسن صورکم درصفحهٔ جهان ←

دارالمؤمنین قم او را ملازم ساخته به هرات برد نواب کامیاب سپهرر کاب او را از خان گرفته حالا در دارالسلطنهٔ اصفهان بخدمت سرکارهمایون اشتغال دارد و در سلك نقاشان خاصهٔ شریفه منخرط است .

صادق‌بیك از اویماق افشارست و در فن نقاشی و تصویر بیعدیل و نظیرست والحال منصب کتابداری پادشاه صاحبقرانی گیتی‌ستانی ظل سبحانی بدو مرجوعست و شعر را بسیار خوب میگوید و قصاید و غزلیات وقطعه‌و رباعی بسیار دارد ودر تصویر ورنگ آمیزی‌وچهره‌گشایی بغایت استادست و تکسیر را بجایی رسانیده‌که دیده اولوالابصار درنظارهٔ آن‌خیره و حیران میگردد[1] و در جلادت و شجاعت نیز خود را کمتر از دلاوران

→و لوح خواطر بنی نوع انسان کالنقش فی‌الحجر تحریر و تصویر فرمود وپرگاروار کرهٔ خاك و دوائر افلاك را در تحت تصرف مکان ما آورد لاجرم هرنقش مرادی که در صفحهٔ اندیشه طرح و هم نگاشته قلم مانی رقم وبسان خط رخسار خوبان ومثال صفحهٔ حلکاری خورشید پر زینت و زیب بروفق مقاصد و مطالب ماچهره‌گشا میگردد وبشکر این مواهب عظمی همواره ما را نیز در صفحهٔ خاطر خطیر این صورت نقش پذیر گشته که جمعی از هنرمندان نادره کار ونقاشان بدایع‌نگار که درزمان دولت روزافزون در ظل عواطف تربیت ما نشو ونما یافته‌اند بروجهی رعایت و تربیت فرمائیم که‌پیکر فراغت و رفاهیت ایشان به‌رنگ حصول امانی و آمال مصور بوده مرفه‌الحال و فارغ‌البال روزگار گذرانند لهذا شمه‌ئی ازمراحم بیغایت شاهانه را دربارهٔ سعادت‌آثار نادرةالزمانی وحید دورانی آقارضای مصور خاصه که از عنفوان شباب آثار قلم معجز نگارش دستورالعمل نقاشان نادره کار و مورد تربیت نواب همایون ماست فرموده ...
بقیهٔ این فرمان بدست نیامد

۱ــ صادق‌بیك درشعرصادقی تخلص داشت واز بزرگان ایل خدابنده‌لوی افشار بود پدر صادقی‌بیك در زمان شاه اسمعیل با ایل افشار ازشام به ایران‌آمد و صادقی در سال ۹۴۰ و بقولی در ۹۳۳ ولادت یافت از آغاز جوانی ملازمت شبانروزی استاد مظفرعلی را اختیار نمود واستاد چون‌آثار قابلیت وترقی درناصیه‌اش ملاحظه‌کرد همت بتربیت وی مصروف داشت وصادقی درشاگردی مظفرعلی ترقیات بسیار نمود ودر فن نقاشی بغایت ماهر شد اما بسبب کسادی بازار وعدم رواج اینکار چون زمانه برحسب←



رقم صادقی بیگ صفحه ۱۵۲

روزگار نمیشمارد .

میریحیی از سادات صحیح‌النسب دارالسلطنهٔ تبریز و مذهّب بیقرینه است اصلش از حلّه بوده استاد عصر وبغایت آدمی صفت ودرویش

← آرزویش نبود ترك نقاشی کرد ودر لباس قلندری سیاحت میکرد امیرخان موصلوی که درآنوقت حاکم همدان بود از حال او خبریافت او را از لباس قلندری بیرون‌آورد و ملازم خود ساخت و او نزد امیرخان بعزت واحترام میزیست درزمان‌شاه سلطان محمد (۹۸۵ ــ ۹۹۵) ملازمت بدرخان و اسکندرخان افشار که از امراءمشهور بودنداختیار نمود و در جنگ ترکمانان استراباد بنابقول اسکندر بیك جلادتهای بی‌عقلانه از او بظهور رسید اما هیچوقت از نقاشی غافل نبود و در اواخر ترقی بسیارکرد و طراح و مصوری بی‌نظیر شد و درانواع نقاشی بغایت استاد بود صادقی مرد متهوّر و شجاع و درشیوهٔ قزلباشی دعوی جلادت و شجاعت میکرد.

وی در عهد شاه اسمعیل ثانی (۹۸۴ - ۹۸۵) داخل کتابخانهٔ سلطنتی شد و در زمان پادشاهی شاه سلطان‌محمد بمنصب کتابداری (رئیس کتابخانه) سرافراز گشت و مورد شفقت وعنایت گردید در آغاز سلطنت شاه عباس همچنان این منصب و مقام را داشت ودر خدمت شاه عباس کمال قرب ومنزلت یافت تا آنکه علیرضای‌عباسی در حدود سال ۱۰۰۷ جبراً و قهراً این منصب را ازوگرفت لیکن تاآخر ایام حیات مواجب کتابداری از دیوان اعلی میگرفت .

چنانکه نوشته‌اند اوبدمزاج وتندخو وتنگ‌حوصله بود همیشه بایاران‌بدسلوکی را از حد اعتدال میگذرانید ودر درشت‌خویی با همه‌کس افراط میکرد صادقی بیگ در نثر و نظم فارسی و ترکی استاد بود و سلیس و روان شعر میگفت و بغیر از دیوان فارسی وترکی و منشات و فتوحات شاه عباس ببحر متقارب و تذکرةالشعرای مجمع الخواص ومثنوی سعد وسعید منظومه‌یی در فن‌نقاشی ورنگ‌سازی وآداب این‌هنر دارد بنام قانون‌الصور که درینجا نقل میگردد .

صادقی در سال ۱۰۱۷ از این جهان رفته و تاریخ فوت او را میرالهی همدانی در این مصراع یافته دگر عجب که دمد صبح صادق از شب ما

قانون‌الصور

سلاطین را در آغاز جوانی بخدمت صرف کردم زندگانی ←

و نامراد است همیشه بکسب اشتغال داردبعد ازفترت رومیهٔ شومیه وخرابی دارالسلطنهٔ تبریز به عراق افتاد ومدتی در قزوین ساکن بود واکنون‌چون دارالسلطنه اصفهان شد در آن بلده طیبه ساکن است .

→شمردم عار آئین دگر را | فرو نگذاشتم رسم پدر را
ولی گاهی ز طبع نکته زایم | بگوش دل رسیدی این ندایم
که از قرب سلاطین دوری اولی | ازین بزم هوس مهجوری اولی
مکن این نکته را از من فراموش | که تا باشی پی‌کسب هنر کوش
بدست آور هنر تا میتوانی | که باشد بی‌هنر کم زندگانی
چو شد ذوق طلب بادل هم‌آغوش | بکلّی کردم از خدمت فراموش
دلم را بخت و دولت رهنمون شد | پی کسب هنر رغبت فزون شد
ولی شهبا ز طبع چرخ پرواز | بهر صیدی نمیشد چنگل انداز
بهرکاری که‌رغبت میفزودش | به‌پیش دیده آسان مینمودش
تمنّای دلم این بود پیوست | که گیرد همت بهزادیم دست
کشم رخت هوس درکوی صورت | شوم معنی طلب از روی صورت
دلم را کز فن صورت خبر بود | بخود در راه معنی پی سپر بود
بود ظاهر به پیش مرد هشیار | که بی‌استاد گردد کار دشوار
بدینسان کرد پیر عقلم ارشاد | که باید برد اوّل ره باستاد
بآیین هوس میشد ز هر سو | دلم استاد بهزادی نسب جو
برغبت هرکرا جویندگی هست | دهد جوینده را یابندگی دست
شد آخر هادیم روشن ضمیری | چراغ افروز رایم دستگیری
مروت پیشه‌یی نیکو نهادی | فرید عصر نادر اوستادی
یکی از وارثان کلك بهزاد | ز شاگردی او بهزاد دلشاد
در ایوان قلم بالا نشینی | بآیین بصارت دوربینی
بچشمی‌گرمه و خورشید دیدی | بمویی هر دو عالم را کشیدی
خردمندی‌که چون گشتی قلمزن | عطارد را زبان گشتی باحسن
شدی‌گر صورتی را چهره پرداز | توانستی شمردی سحر و اعجاز
بتمثال کسی کردی چو رغبت | چنانش ساختی کز اصل صورت←

مولانا خدرعلی قاطع از بدخشان است به مشهد مقدس آمد درلباس نمد پوشی و درویشی میگشت بغایت پیر نورانی با صفا بود خط مولانا میرعلی را در نظـر مینهاد و آنچنان میبرید که هیچ فرقی و مزیّتی میانهٔ

→نیارستی کسی فـرقـی نهـادن | مـگــــر از جنبش و از ایستادن
ز رعنایی چـوگشتی صورت آرای | هوس را پای لغزیدی بصد جای
بنقاشی چــو سردادی قـلـم را | نمودی نـوبت دیـگـر ارم را
دلیری را چــو دادی صورت ازنقل | تهوّر مـومیایـی جسته از عقل
برنگ و روغنش هرگه نظـر بـود | صفا را از حیا خون درجگر بود
بآیین غـلامـی مـدتــی چند | شدم در شیوهٔ خـدمت کمـربند
ره صورتـگــری چندان سپردم | کـه از صورت بمعنی راه بـردم
چـو نـام نـامی آن پیر سرور[۱] | شدم بـرکشور ایـن فـن مظفر
زلطف حق چو گـردد شادروحش | منور بـاد روح پــر فتوحش
ز تقصیرات دنیایـی جـدا بـاد | غـریـق رحمت فیض بقا بـاد

سبب نظم این رساله

یـکی از دوستان آدمـی خـوی | کـه بـر راه وفایش داشتم روی
دلش را ذوق نقـاشی زره بـرد | عنانش را بــدست شوق بسپرد
شب و روز از خیال نقش وصورت | نیفزودی کـدورت بـر کدورت
نه‌شب آرام و نـه روزش قـراری | نه جـز نقش وصور مشغول‌کاری
شبی نیکوتـر از روز جـوانـی | در آمد از درم آن یـار جـانـی
دلــم را مـرهـم داغ نهـان شد | ز درج دُر چنین گوهر فشان شد
کـه ای مشهور علـم ذوفنونـی | خـرد را کـرده رایت رهنمونـی
مـرا شمع طلب شد رغبت افـروز | کـه ذوقـم میفزاید روز بر روز
مـرا زینگونه بـاشدکـار دشوار | تـرا زینسان تغافـل شیوهٔ کـار
پـی پـاداش منّت داری مــن | مرتب ساز قانونـی دریـن فـن
اگر این کار بـی قـانـون نباشد | که باشد کـز شما ممنون نباشد
کسی احـوال فردا را نـدانـد | (غرض نقشیست کـز ما باز ماند)←

۱ ــ مقصود استاد مظفرعلی نقاش مشهورست .

آن بریده و آن قطعه نبود هرچه از آن بیرون میآمد قطعه میشد و آن بریده خود قطعه‌یی دیگر بود درمشهد مقدس معلّی رحلت کرد مردم بسیار شاگردی او کردند و تتبع او نمودند و باو نرسیدند.

→چو بر ترتیب کارم ساخت مأمور | بعذر این که المأمور معذور
بدین قانون نوشتم صفحه‌یی چند | بقانون الصور کردم نشانمند
الهی این عروس حجلهٔ ناز | که کرد از خلوت خود جلوه آغاز
دهی قرب قبول خاص و عامش | کنی توقیع مقبولی بنامش

نصیحت فرزند

مجو تعلیم زاستادان تصویر | که از فرزند خود دارند تقصیر
اگر فهمت کند سستی درین فن | بشاگردی گرایی تا بمردن
وگر کردی بآسانیش تفهیم | حسد گردد حجاب راه تعلیم
بود مردی نه مرد ریش و دستار | که در قید حسد باشد گرفتار
نمیگویم که خود سر رهسپر باش | ولی جویای مرد راهبر باش
اگر زان گونه استادی نیابی | ز قانون الصور رو برنتابی
که آوردم بهر آیین و دادی | ترا بی‌مزد و منّت اوستادی
نباشد صادقی را غیر ازین کام | که گه گاهش به‌نیکویی بری نام
همین دارم ز تو چشم دعایی | که هستی را نمی‌بینم بقایی

در صفت نقاشی و بستن قلم موی

شود چون شوق نقاشیت غالب | قلم بستن بود اصل مطالب
مخوان حرف هوس از نامهٔ کس | مکن عادت بطور خامهٔ کس
زکاتب این صفت نیکو نباشد | که کلکش را کسی دیگر تراشد
قلم را مو ٔدم سنجاب باید | ولی آن موکه با نرمی گراید
بمقدار قلم از وی جدا کن | ز یکدیگر بزور شانه واکن
بچین پهلوی هم زانگونه نیکو | که نبود زیر و بالا یکسر مو
درست آندم شود آن خامه بسته | که نگذاری درو موئی شکسته
چو دادی از شکست مو امانش | سه جا بایدکه بر بندی میانش←

مولانا کپك از هرات بود عکس را خوب میساخت و درمشهد مقدس معطّر معتکف بود ودر مدرسهٔ شاهرخیه بسر میبرد اختراعات و تصرّفات در آنفن نموده بغایت نقشهای غریب وطرحهای عجیب و رنگ آمیزی طرفه

→مشو در عقد اول سخت تدبیر   مبادا خامه‌ات گردد گلوگیر
مکن در عقد سیم سست کاری   که از پرغاز آسانش براری
چو برکف خامه آید غنچه وارت   دمد گلهای امیدی ز خارت

در گرفتن قلم

قلم گاه گره گیری مکن مشت   قلم را جایگه ساز از دو انگشت
سهٔ دیگر ستون آن دو باید   که تحریر قلم سنجیده آید
بگاه کار میباید دلیری   نمیباید قلم را سخت گیری
ز نقاشی چو خواهی کام یابی   گشایم بر تو از هر سوی بابی
اگر امداد طبعت کار سازست   تصوّف را درو دست درازست
ولی جز مفت نبود اصل این کار   چگویم زانکه دارد فرع بسیار
چنین کرد اوستادم رهنمائی   که هست اسلامی و دیگر ختائی
ز ابر و واق اگر آگاه باشی   چو نیلوفر فرنگی خواه باشی
مکن از بند رومی هم فراموش   کنی‌چون اسم هریك‌جای‌درگوش
چو اصل کار دانستی درین کار   نگردد برتو فرع کار دشوار
رقم سازی چو از هر اصل معلوم   مساوی بایدت هم برگ و هم بوم
بگلهای مدوّر باش سر راست   که پرگاریش‌سازی‌بی‌کم‌وکاست
بود با ازك بیجان بسته آنها   ز بیچك کن قیاس ریسمانها
بطرح کار مستعجل نباشی   ز جوش ریسمان غافل نباشی

در رنگ آمیزی

برنگ آمیز چون گردی هوسناك   بباید رنگهای شستهٔ پاك
بنه گر بیش خواهی ساخت ور کم   دو رنگ عاشق و معشوق با هم←

ابداع نموده عکسهای او مردم را ازافشان فارغ ساخت .

مولانا قاسم بیك تبریزی صحّاف بی‌بدل ومجلّد بیعوض بودوچنان درآن امر نادر و قادربودکه اوراق فلك را شیرازه بستی و ایّام روزگار را



در صفت شستمان

کنون پـویـم طریـق شستمان را — نمایـم بر تـو این راز نهان را
دو طـور شستمان نغزست و نیکو — یکی دم شوی دان دیگر میان شو
کنی گـر نقش پـُر رنگ شکفته — مـدار آئین دم شورا نـهفته
بود برعکس آن گر بـوم کارت — بیایـد از میان شو دستیارت
ازآن پس قید روغن کن بـاحسن — چو آوردی برون از قید روغـن
بگیر از خشت بغدادی جـلایش — بده از شست و شو آنگه صفایش
بحل‌کاری بود زان بس مـدارت — که حل کاریست اصل کاروبارت
زحل کاری چـو فارغبال گـردی — بیایدکز جـلا خـوشحال گردی

درحل‌طلا ونقره

اگر از سیم و زر خواهد دلت حل — بـدینموال کـردم مشکلت حـل
که بستان از سریشم پاك و بیغش — بخیسان وپس آنگـه نـه‌بر آتش
بصحنی کرده از چـربی تمیزش — چو بگدازد بدان گـرمی بریزش
ولی از بیش و کم بودن بیندیش — مکن هر قطره‌یی را یك ورق بیش
ز مـلح نیم سوده دانـه‌یـی چند — درو انداز و میمال ای خـردمند
بخشکی دست مـالیدن نشایـد — چو از تر‌ی سوی خشکی گرآید
سر انگشتان بآب گـرم تـرکـن — برو افشان و از سردی حـذرکـن
زمـان مـالش او ساعتی بیش — نبایـد بـود ای مـرد هنرکیش
ز صحنش چون بشستن شد حواله — سرآبش را بـگیرانـدر پیالـه
گرفتی چون سرآب ای مردآگـه — ازو تـانیم ساعت دست کـوتـه
بیایـد داشت تـا بـرتـه نشیند — کـزو مـرد هنرور کـام بیند
بـکلـّی چـون نشیند سیم بـازر — نمانـد غیر آب صاف بـر سر←

شـغره کشیدی کُـنجهای کارش مانند انجم بودی و ترنج کارهایش چون خورشید نمودی بسیار درویش و فـانی بود بعد از فترت رومیهٔ شومیه و تخـریب دارالسلطنهٔ تبریز بعراق آمده در دارالسلطنهٔ قزوین سـاکن شد و بصحـّافی

→بریـز آبش اگـر بسیار بـاشد / وگرنه آب هـم درکـار بـاشد
زیکسو اندك انـدك کـارگـر شو / بملك کـامیابـی راهبر شو

تعریف صورتگری

اگـر صورتگـری باشد مـرادت / بـود پس آفـرینش اوستادت
دریـن وادی تتبع سست رائیست / در زحمت بروی خـود گشائیست
کـسی از قید غـلط آزاد بـاشد / اگـر مـانـی وگـر بهزاد باشد

درصفت جانورسازی

کنی گـر جـانـور سازی اراده / ز گـلـگـون تصرف شو پیاده
بیکسو از طریق بیش و کـم باش / بـراه پیروی ثـابت قـدم بـاش
ز راه و رسم استادان مکش پـای / بـآئین تتبع راه پیمـای
مدان صاحب روش از صد یکی را / بجـو آئین آقـا میرکـی را
مبادا ای دُر دریـای حیرت / ندانی جـانور سازی ز صورت
بگویم جانور سازی کـدامست / چه سان وچند وهریك راچه‌نامست
یکی سیمرغ دیـگـر هست اژ در / هژبر و گاو و گنج است ای برادر
ولی معلوم این فن برسه قسمست / گرفت وگیر حملش نام واسمست
شوی چون برگرفت و گیر راغب / درین وادی سه چیزت هست‌واجب
ز سستی جـانورهـا دور بـایـد / ستون دست و پا پر زور بـایـد
شوی گر از دو جنگی نقش پرداز / نبایـد بـرتـن هـم پنجه انـداز
مبادا پنجـه‌یـی بیکار بـاشد / در آن صورت مگر نـاچار باشد
مکرر ساختن هم نیست مـرغوب / ولـی غیر مکـرر هست مطلوب
مکـرر گـرچـه سحر آمیز باشد / طبیعت را مـلال انـگیز بـاشد←

اشتغال داشت و آخر ارادهٔ توطّن دارالارشاد اردبیل کرد قاید توفیق رفیق نگشت و بمصدوقهٔ و ماذا تدری بایّ ارض تموت درسنهٔ الف در دارالسلطنهٔ قزوین بهجوم طاعون رحلت نمود علیه الرحمة من الله الودود .

دربیان رنگ وروغن

شوی گر رنگ و روغن را طلبگار — ترا پاکیزگی باید بناچار
بود این هم دو اصل ای یار جانی — بگویم تا بفکرت در نمانی
یکی جسمی و دیگر نقره پوشست — ولی این کار نیش پر ز نوشست
ازینها خواهی ارکامت برآید — یکایک با توگویم آنچه باید
بباید بوم کارت را رسانی — بآیین بطانه تا بدانی
بطانه آستر کاریست دریاب — سریشست و سریشم گچ بدوساب
ز بعد آسترکاری درین فن — علاجت از سفیدابست و روغن
مکرر بایدت کردن سفیداب — که تا گردد زمین کار نایاب
برو اکنون بهر راهی که خواهی — بکن هررنگ دلخواهی که خواهی

طریق رنگ جسمی

مرادت گر بود جسمی درین کار — بدل از نقره کاری یاد مگذار
بغیر از لاجوردی رنگها را — بروغن گیر و رونق ده صفا را
برای لاجوردی بر رخ کار — کشی روغن ولی نه کم نه بسیار
زنی کف تا شود هموار و یکدست — گذاری تا بلند او شود پست
برنگ آستر روغن هم آغوش — شود چون ریزیش باپای خرگوش
میان باب دگر روز دگر کن — ولی از گرد و از باران حذر کن
بروز سیم از روکش صفا ده — بچارم روز از روغن جلا ده
ز کاغذ لق مشو غافل که یاریست — پی رفع کدورت سازگاریست
و گر روز توبی گرد وغبارست — ترا با قید کاغذ لق چه کاریست

درآداب نقره پوش

وگر از نقره پوشت کام جوییست — مدار بوم کارت برنکوییست

خاتمهٔ کتاب

در باب جدول و تذهیب و رنگهای الوان و ساختن مرکب و سایر لوازم کتابخانه و شستن لاجورد.

قاعدهٔ جدول مرصع بطریق نظم

کش سه خط را قریب یکدیـگر
وز طلا حـل و آخـریـن برتـر

→بـکش روغــن بنه بــر آفتابش
ولـی خشکی مبر از حـد بتابش
چوگـردد نیم خشك آور بهنجار
بچسبان نقره‌اش یـکدست هموار
چو چسباندی وکردی خشك نیکو
ز پیش دست و پابگذار یـکسو
کنون از رنگهای پـاك بـی‌عیب
کشم بـر صفحهٔ تقـریـر لاریب

در قاعدهٔ رنگ زنگار

بود چون لاجوردی رنگ زنگار
ولـی اورا بایـد ریخت یـکبار
مکن زنگـار ریزی بـی تـأمـل
بکن از صبح تـا پیشین تحمّل
بریز آنگه بـروی کـار یکدست
بمالش پاچهٔ خـرگـوش پیوست
چوگردد خشك از روغن جلاکـن
صفای کار خود را بر مـلاکـن

روش رنگهای سریشمی

زگلهایی کـه‌آیـد رنـگ بیرون
بنفش و ارغـوانی زرد و گلگون
بگیر آبش بهر طوری که دانـی
شود ظـاهـر تـرا راز نهانـی
کنی گر بستمان ز انـدازه بیرون
ولـی شرینیش بـایـد بقانـون
چو در رنگ تو باشد چاشنی کـم
جدا گردد بگـاه خشکی از هـم
وگر بسیار شد جـوشش نمایـد
بریـن تقدیر بـا انـدازه بایـد←

گوشه‌ها کـن نشان بچـار درست
تا کشی روبرو و پشت بـه پشت
آنچه مـابین ایـن دو خط شایـد
کمتر از پشت کار وی بـایـد

ـرسد گردست چربی بـر رخ کـار — بشو بـا انـدروت آبش بهنجار
بکش بر روی هم آن رنگ پیوست — که گردد رنگ تو هموار و یکدست
منه زافـزونـی وقلّت بـدل بـار — که گردد آخر کـار تـو هموار
چو گردد خشك روغن کاریش کن — ز کاغذ لق ولی غمخواریش کـن
درین وادی کـه نبود از خطر بـاك — تـرا بـا یـاری طبع هـوسناك

در ساختن سفیداب وسرنج

بـود مشکـل بمنزل راه بـردن — بخـود سر راه هـر منزل سپردن
کنم چـون با تودارم حق یـاری — ز تعلیمت رفیقی سازگـاری
بگیر از سرب هر چندان که بـاید — بدیگی از سفالین کـن کـه شاید
بنه بـر دیـگـدان دیـگ مقـرر — بکـن آتش کـه گردد آب یکسر
بـآهن کفچه‌اش یـکسان بیاشور — چو خاکستر از سیـالـی شود دور
بسان سرمه گردد تیره خـاکـی — فتد آتش درو از تـابناکـی
بنه سرپوش و محکم دار پیونـد — گشوده راه آتشگـاه مپسند
چو گردد سرمه بایـد پختن خوب — بـآب ملح شستن پاك و مـرغوب
سه بارش چون بشستی ای نکورای — بنه نوشادر و با سرکـه مـی‌سای
بعدب از وی نشادر پـاك بستان — بکن خشك و دگر میسای با آب
چو کردی شستن و سحقش مکرر — بپرداز از خـلاصش بـار دیـگر
ز بعدآن خلاص او را بشو پـاك — که گـردی از صفای او فـرحناك
بری گر بـار دیگـر در خلاصش — بیفزایـی خـلاصی در خـلاصش
چـو فارغبال گـردی از دواتش — بـرون آیـد سرنج پـاك بیغش

در زنگار ساختن

بکن چاهی دوگـز در جای نمناك — صفایح کن تنك لیك از مس پاكـ

در میان هم دو خط بود اولی
تا نگردد بیاضها همه جا
بعد از آن مهره کش مکن تقصیر
تا توانی کشیدنش تحریر
کش دو تحریر دو خط اولی
پس سه تحریر کش خط اخری
چون میان را کنی مثنّی هم
چار تحریر باید آنرا هم

→ بریز از سرکهٔ تا صاف چندان — که گردد صفحه‌ها درسرکه پنهان
درآن چاهش بنه یکمه کم و بیش — بپوشان از کم و بیشش مینديش
پس از یکماه بنگر کان تمامی — شود زنگار خاطر خواه نامی

در شنجرف پختن

بدست آور گریزنده سه و چار — سه مثقال دگر کبریت کن یار
بسای اندر صلایه ساعتی بیش — شود خاکستر تیره مینديش
بنه در شیشهٔ مطیّن دلکش — بیفروز از پسین تا شام آتش
چوگردد سرد بیرون آرو بنگر — که شنگرفی شود نیکو و احمر

درساختن لعلی

ز رنگ لاك بستان نغز و خوبش — بنیکویی جدا گردان ز چوبش
بگیر از آب اشنان پاك و بیغش — بکن در دیگ و آنگه نه برآتش
درو میریز رنگ لاك کم کم — بزن با چوبکی هرلحظه برهم
چو خالی گشت لاك از رنگ بیشك — زلتر سوده در وی ریزاندك
پس از ده جوش دیگر صاف کن پاك — که دل از دیدنش گردد فرحناك
ز صاف او شود لعلی پدیدار — زمر باشد ز دُرد او نگهدار

درپختن روغن کمان

بگیر از سند روس پاك یکمن — بضرب تیشه فندق وار بشکن ←

کنجها مگذران ز یکدیگر
جهد کن تا نهند سر بر سر
در میانه دو خط اوّل کش
لاجوردی که نبودش مرغش
هست پیوسته آن دو خطّ میان
در میان نیز لاجورد بران
باز پایین آن دو خط دگر
خط سیلو بکش وزین مگذر

جدول دوله: اول خط باریك بکش بعد از آن در پس آن خط گنده‌تر میان هر دو خط آخر را چهار تحریر بکش دو از پیش ودو از پس آنگهی لاجورد بروش بکش.

←بدیگی نو که دروی گنجد آن بار
بگیر از چار جانب درگل آن دیگ
کنار دیگ را از خشت و ازسنگ
ز بعد آن بیفروز آتش تیز
بتفسان دیگ را زانسان که حدّ اد
درون دیگ گردد پر شراره
دگر با کفچهٔ آهن بیاشور
چو گردد سند روست آب یکسر
دو وزن سندروس اما بهنجار
وگر طغیان کند روغن ز آتش
چوجوش چند دادی قطره‌یی زان
بود پخته وگرنه همچنانش
ولی این کار در منزل نشاید

بکن بر دیگدان آن دیگ را بار
که تا گردن بگل گردد نهان دیگ
برآور کز همه جانب شود تنگ
ز تند و تیزی آتش مپرهیز
درون کوره آهن را و فولاد
بیفکن سند روس و کن کناره
مرو نزدیك وخودرا دار ازان دور
بریز از روغن بزر ای برادر
که در روغن فتد آتش بیکبار
دمی از دیگدان آتش برون کش
چکان در آب اگر شد منعقد آن
بجوشان تا شود ظاهر نشانش
مقامی دورتر از شهر باید

پایان

جدول مثنّی: اول دو خط طلابکش‌دربرابرهم بعداز آن طلا رامهره بکش و هرخطی را دو تحریر بکش بعد از آن گرد اولاجورد بکش.

جدول سه تحریر: اول خطی از طلا بکش‌ومهره بکش بعد ازآن‌دو تحریر یکی از پیش و یکی از پس بکش و در آخر لاجورد بکش.

در صفت مالیدن لاجورد: می‌باید لاجورد رادرظرفی ریزی وقطرهٔ دوئی صمغ برو ریخته خمیر باید کرد بعد ازآن قطره قطره آب بروی‌باید ریخت و مالید وملاحظه‌کرد اگر غلیظ است قطره‌یی چندآب‌می‌بایدریخت و اگر رنگ می‌ریزد قطره دویی صمغ می‌باید اضافه‌کرد وبعد ازآن‌گفته‌اند که صمغ در رنگها خطاست و خوب نیست الّا سرخی که درو زیاده می‌باید.

در صفت لاجورد شستن: بدانکه بهترین سنگها لاجورد بحق باشد و بعد او برتبه ودیگر بار جسم و بعد از اینها دیولامی و نیکوترین سنگها آنست‌که خوشرنگ باشد و درفشان و کیفیت صلایه‌کردن آنست‌که سنگ را ریزه ریزه سازند و خوشرنگ را ازکم رنگ جدا سازند وهریك ازین قسمها را درهاون جداگانه نرم سازند و بعد از آن ازآرد بیز بگذرانند بعد ازآن اول با صابون عراقی بشویند، طریق شستن با آب صابون آنست‌که پارهٔ آب صافی درظرفی‌کنند و صابون مذکور راکف‌زنند چندانکه تیزاب تند شود و سنگ بیخته را درآب ریزند و برهم زنند و ساعتی صبر کنند چندانکه آب درحرکت بسکون آید بعد ازآن آبرا بقدح دیگرریزندهرچه ته نشسته باشد و درشت باشدآنرا جمع‌کرده بار دیگرصلایه‌کنند به تیزآب بشویند و در ظرف دیگر نقل‌کنند آنچه ته‌نشین شده باشد آنرا جمع کنند و بشویند و بمالند بآب صابون مذکور و آب شیرگرم نیز میتوان شست مکرر چندانکه لاجورد بتمامی مستخلص از آن بیرون آید بعد ازآن آنرا

خشک‌کرده درکاغذکنند.

قاعدۀ طلا حل کردن : هر ورق طلا زیاده از چهار قطره صمغ نمیبایدکرد درته‌کاسه میباید مالید نه درکنار البته زود بکنار کاسه نمی‌باید آورد و طلا را بسه انگشت یا چهار انگشت آنقدر باید مالیدکه اصلاً درو خورده نماند چون دست خشک شود اندك اندك بآب‌تر بایدکردن طلا را از اول مالش تاآخر دوسه ساعت زیاده نمی‌باید مالیدکه پوچ‌می‌شود وچون نرم مالیده شودکه اصلاً درو رشته نماند چهار دانگ پیاله را آب می‌باید کرد و طلا را از دست وکنار کاسه می‌باید شست تا همه بندآید بعد از آن سرکاسه را باکاغذمیبایدپوشید والبته سرکاسه را بازنگذارند ویکدوساعت بگذارند بعد از آن آب را از روی طلا بگذرانند و کاسه را بالای آتش میباید نهاد تا خشك شود زود میباید برداشت بسیار در بالای آتش نمیباید گذاشتن بعد ازآن سریشم سیاه را اندك برو ریخته واکنند و قطره‌یی چند برطلا ریزند و دیگر بمالند تا نیم روز بعد ازآن قدری آب برو ریزند بگذارند اندك زمانی‌که بته بنشیند چنانکه اگر نگاه‌کنی عکس روی نماید بعد ازآن اندکی باقلم موی بردارد وبکار بردفی‌الحال مهرۀ جزع بروبکش اگر بستیمان طلاکمست دیگر بستیمان‌کن و اگر رنگ طلا سیاه است پارۀ آب نیز برو بریز .

در صفت رنگهای الوان وآمیختن‌آن بهم : بدانکه رنگهاکه بکار دارند اول آنرا بآب صمغ عربی بباید آمیخت و اگر مدهون بود یعنی‌ازجهت‌آلت چوب آنرا به‌زرده تخم‌مرغ بایدآمیخت زنگاریرا سرکه در وی‌کنند و چون سرمه بسایند وبآب صمغ عربی بیامیزد و آب بروی افزاید بدان مقدارکه باشد .

شنگرف : شنگرف را چون سرمه بساید پس از آن بشوید وشستن

وی چنان بود که آنرا در کاسهٔ رنـگین کند و آب در وی کند وبجنبانـد و ساعتی رها کند تا آب صافی شود بعد از آن آبرا بریزد و دیگر صلایه کند و دونوبت دیگرچنین کند البته سه کرّت باید شستن وچون شسته باشد ازخاك وغبارش نگاهدارد و دیگرباره بساید و آب صمغ عربی دروی کند تا سطبر شود واگر برای قلم بکار برد تنك باید کرد تا قلم برود .

رنگ‌لاجورد: لاجورد را بساید بسنگ وبسر که وآب صمغ عربی باوی بیامیزد تا سطبر شود و شستن وی چون شستن شنگـرف بـود همه رنگها شسته بهتر بود .

رنگ‌زرنیخی: اگر کسی خواهد که زرنیخ‌زردابه واربآب صلایه کند پس آب صمـغ عربی باوی بسر شد تا روان‌گردد .

رنگ‌سرخی: اگرخواهد زرنیخ سرخ آید نخست وی را بساید نیك هرچند که خشك بباید سرخ‌تر گردد .

رنگ‌سفیدی: سفیداب راآب باید کردن وبه‌رکوی تنك مـالیدن تا پاك و روشن‌گردد بعد از آن‌آب صمـغ در وی بیامیزد و بکار برد .

رنگ‌آسمانی: که لاجوردی مرکب است اگرخواهد که لاجورد را سفید سازد برنگ‌آسمان‌گون نیل وسفیدآب را بهم‌بساید نیك‌چندانکه‌خواهد و با سفیدآب ولاجورد خوبتر آید .

رنگ‌گلگون: اگر خواهد که‌گلگونه‌کند زنگار راباسفیدآب بیامیزد و باآب صمـغ عربی یا با زردهٔ تخم مرغ چنانچه‌گذشت بکار برد اگر چوب بود اگر کاغذ بود بصمـغ عربی‌بکار برد اگر نقش خواهدکرد نوعی دیگـر لاجورد را باشنگرف بیامیزد جمله را باآب صمـغ عربی‌حل کند نیك بود.

در صفت ساختن انواع مرکب

هـمسنگ دوده زاجست   همسنگ هـر دو مـازو

هـم وزن هرسه صمغست آنـگـــاه زور بـــازو

دوده را در ته سفالینه باید گرفت بهتر آنست که از روغن بزرك بگیرند ودر کاغذی کردن و آن کاغذ را در خمیری گرفتن ودر تنور گرم برسر خشت پخته نهادن چندانکه خمیر پخته شود آنگاه روغن ازو رفته باشد پس دوده را ازکاغذ بیرون آورده صمغ عربی پاکیزه بریزد و برظرفی کند و آب بر آن ریزد این مقدار که دانه از آن آب بقوام عسل می آید وبگذارد که چون عسل شود پس دوده در هاون کند و قدری از آن صمغ خیس خورده چون عسل بقوام آمده باشد و بر سر دوده ریزد تاخمیر شود و بسیار بکوبـد بعد از آن مازوج خورد کرده را در ظرفی کند و ده چندان آب دروکند و برگ حنا و برگ مورد از هر یك درمـی ونیم درم وسه ونیم درم افتیمون برسر مازوج ریخته و یك شبانه روز بگذارد و بعد از آن بجوشاند چندانکه مازوج بر کاغذ نشو نکند پس آنرا بکشد و بکرباس نو بپالاید و صاف نموده آب مازوج را نگاهدارد بعدازآن زاج قبرسی را در آب حل کند تا حـل شود وصاف نموده بآب مازوج ملحق سازد و یکروز بگـذارد و بعد از آن صاف آب مازوج و زاج را دیگر باره صاف کند چنانکه اصلادرو دُردی نماند وقدری ازآن در هاون بر سر دوده وصمـغ ریزد و این مقدار که سحق تـوان کرد سحق کندبعد از آن پاره‌یی نیل سر آب با اندکی صبر در هاون اندازد وسحق کند تا صد ساعت که تخمیناً پنج شبانـروز خواهـد بود بعد از آن تمام باشد و ازین کمتر سحق ناتمام باشد آنگاه قدری نمك هندی با نبات مصری در هاون ریزدوهمه آب زاج ومازوج را اندك اندك درهاون میریزد ومی ساید وتجربه می کندتابحدمطوّسی رسدبعدازآن ازهاون بیرون آورده بپالایدبحریر و نیم درم مشگ تبتّی ویك مثقال زعفران درده درم گلاب حل کند بغایت صاف شود وصاف مشگ وزعفران را درمرکب ریزد و کتابت کند که بغایت

خوب و روان ومسطوّس باشد .

نوعی‌دیگر بستاند نشاستج‌گندم را در دیگ مسین‌کند و بآتش نرم بریان‌کند تا سیاه‌گردد و نگاهدارد تا نسوزد پس بساید و قدری مازوج در آب‌کند تا نرم شود و بگذارد تا صاف شود در میان نشاستج ریزد و بروی افگند و در آتش نهد تا بجوشد پس بپالاید و قدری زاج در وی کند پس بکار برد و این نوع مرکب را نشاستجی‌گویند ونوع را صمغی و این‌نوع که مذکور میشود نیز صمغی است .

نوعی دیگر بستاند دودهٔ چراغ و در هاون کند وبساید که سخت سائیده شود پس‌آب صمغ عربی صاف‌کرده بگیرد چنانکه نه سطبر شود و نه تنك و اندك اندك در هاون ریزد و نیك بساید تا قوی گردد پس لختی نبات و طبرزد و نمك‌بگلاب بگذارد و اندکی باوی بیامیزد و این جمله را بامداد دیگر بساید نیك در شیشه‌کند و دروقت حاجت بکاربرد اگر خواهد که مگس بروی ننشیند اندکی زهرهٔ‌گاو در دوات اندازد .

نوعی دیگر قلعی : بگیرد قلع و سیماب هریکی را برابریکدیگر و قلعی را بگدازد و سیماب بر وی ریزد وصلایه کند چنانچه نرم شود وآب صمغ عربی در وی ریزد وکتابت‌کند وبرپشت مهره بمالد .

طریقهٔ نوشته از کاغذ بردن : بستاند سفیدآب ارزیز وبآب صمغ آنرا بساید و برنوشته مالد چون خشك شود مهره بزند نوشته زایل گردد امید ازناظران این‌نسخهٔ منیفه آنست که بمؤدای مَنْ صَنَّفَ قَدْ اِسْتَهدَفَ عمل نموده هرکس‌که امرار نظری براین اوراق نماید آنچه بخاطر فیض مآثر ایشان‌رسد و ترك شده باشد داخل فرمایند و هرچه زاید و ناپسند طبع بلند ایشان باشد بقلم اصلاح درآورند مثنوی :

کار بسیارست در پیش قلم — گشته لیکن قوّت تحریر کم
باد الطاف الهی رهبرم — خامهٔ تحریر بادا یاورم
تا دهم این داستانرا اختتام — رو نهم‌سوی دگرحسب المرام

والحمدلله ربالعالمین والصلوة والسلم علی خیر خلقه سیّد ـ الانبیاء و خاتم‌الاوصیاء وآله‌المعصومین برحمتك یا ارحم الراحمین.

فهرست نام کسان

فهرست نام شهرها رجایها

فرهنگ لغات

آئین‌آقامیرکی ۱۵۹ روش نقش تشعیردر روی جلد معرق که آقامیرك ابداع کرده بود.

آردبیز ۱۶۵ غربال که بدان آرد بیزند

آز ۷۶ خواهش با برام و بمعنی حرص میباشد

آل‌پوش ۹ سرخ‌پوش

ابداع ۱۳۶ نوآوردن

أبرار ۱۱۶ نیکوکاران

آبر ۱۷۵،۱۳۲ نقش ابر درنقاشی قدیم که صورت خاصی دارد.

أثیر ۸ کرهٔ آتشین که کرهٔ اعلی باشد ازعناصرچهارگانه

احاطه ۱ گرد چیزی درآمدن وهمه رادانستن

احصاء ۱۳۲ شمردن وضبط کردن و دریافتن

احصار ۱۳۲ شمردن و در حصار کردن

أحمر ۱۶۳ سرخ

أحول ۷۱ کج‌چشم که یکی را دوبیند

ارتحال ۱۱۸ کوچ کردن و رفتن به‌سفردور

أرزیز ۱۶۹ قلع باشد

ارتسام ۵ نقش بستن

استیفاء ۱۳۶ تمام را فروگرفتن

اسلامی (اسلیمی)۱۲۹و۱۳۲و۱۵۷ نقش خاصی درنقاشی وتذهیب

اُشنان۱۶۳	گیاهی است شور که درزمین شور روید
اصبع ۷۱	انگشت دست
اعراض ۱۱۶	روی ازچیزی گردانیدن
آفتیمون ۱۶۸	شکوفهٔ نباتی که ازآن دارویی گـرم و خشك سازند و بعضی گویند زیرهٔ رومیست
افشان ۱۴۸	آنچه بر کاغذ وجز آن‌ازطلا ونقرهٔمحلول افشانند (قلم مخصوص دارد).
آفشانگران ۷	افشان‌کاران‌آنـانکه طلا و نقرهٔ محلول بر کاغذ افشان کنند.
افشان غبار ۱۴۸	نوعی افشان ریز
افشان لینه ۱۴۸	نوعی افشان خاص
افشان میانه ۱۴۸	افشان درشت‌تر ازغبار شبیه چشم موزی
افشان حل‌کرده ۱۴۸	نوعی افشان از طلای حل‌کرده
افشان نقره‌کوب ۱۳۶	نوعی افشان نقرهٔ محلولست‌که بصورت نقره‌کوبست
التیاف ۱۴	قطعاً تحریف شده چه در زبان عرب این لغت نیست.
اُمّی ۱	آن‌کسیکه پدرش در طفولیت مرده باشد و از تـربیت پدر محروم مانده و در دامن مادر یا دایه پرورش یابد و ازخواندن ونوشتن بازمانده باشد
انابت۱۳۰	توبه‌کردن وبازگردیدن بسوی خدا و بازگشتن ازکار- های بد.
آنام ۵	مخلوقات
انتما ۱۳۶	بکسی نسبت‌یافتن و افزون شدن وبالیدگی
آنجم ۲	جمع نجم ستاره‌ها
اَنزَروت ۱۶۲	نوعی صمغ سقزیست
آنگیزها ۱۲۹	سبب وباعث وچیزهای برآمده شده
باهر ۹۸و۱۴۷	روشن وظاهر
پاچه خرگوش ۱۶۱	تصغیرپای‌است وپاچهٔ خرگوش درساختن رنگ زنگار «سبز» بکارآید.

بَرایا ۱۱۶و۱۱۸ خلایق

برگ فرنگی ۱۳۲ «اصطلاح» نام نقشی درتذهیب

بستمان ۱۶۱ «اصطلاح»مرکب از بستومان که‌مانندست‌میباشدامروز بست‌گویند صمغ و سریشم باندازه‌که در رنگ و طلا هنگام‌کار ومصرف‌استعمال کنند.

بَطانه ۱۶۰ آستر وپوشش پشت هرچیز و پوشاندن و استر با گل مخصوص درکارهای هنری

بند رومی ۱۵۷ اصطلاح خاص نقشی در اصول نقاشی

بَهله ۱۱۵ (دستانه) دستکش چرمی بازداران و میرشکاران

بیاشور ۱۶۴ امر بشورانیدن یعنی درهم‌آمیختن و شوریدن و برهمزدن.

بیاض ۱۳و۱۴۳ سپیدی وکتابچهٔ سپید نانوشته و دفترشعر بالاخص دفترچه‌ییکه عطف آن از یك طرف عرض باشد

پَرغاز۱۵۷ پرغاز وپرغازه و پرغزه بیخ و بن پر پرندگان. «اصطلاح»

تحریر۱۴۱و۱۶۳ در تذهیب اصطلاحست برخط سیاه یا رنگی دیگر بر دورخط نوشته یا نقش کشیده شده و یا خطی‌که بر دوطرف جدول طلایی مشکی کشند.

تذهیب ۷ زر اندودکردن طلاکاری نمودن

ترتیب تاج ۱۴۲ اصطلاح تاج‌سازی

تَری ۱۳۱ مقابل خشکی وکنایه از درشتی وسختی و بی‌دماغی و ناخوشی.

تیزاب ۱۶۵ جوهرشوره و اسید نیتریك اصطلاح‌کیمیائی

تشحیذ ۶۰ تیز کردن

تَشعیر۱۳۸ اصطلاح درنقاشی و تذهیب از شعرکه بمعنی گیاه و درخت وهرچه چون آنها باشد گرفته چه تشعیر فقط

بچنین نقشها درنقاشی توان گفت لاغیر.

تَکسیر ۱۵۲ تقسیم کردن اعداد، اعداد اسم برابرخانه‌های تعویذ باصطلاح تعویذنویسان

تَغلّب ۱۳ و۷۶ بچیرگی تمام دست‌یافتن برچیزی وغلبه کردن

تفَتیح ۶۰ گشادن

تفسَان ۱۶۴ گرم

تَمادی ۱۱۷ درازشدن‌است دراینجا طول مدت مقصود است

توز۹ درختی است که پوست‌آنرا برکمان پیچند ونیز پارچهٔ منسوب بتوزخوزستان

تَوزُّع ۶۰ پراکندگی و پریشانی

تَمودی ۲۲ منسوب بتوران

ثَعبان ۷۵ مار بزرگ و اژدها

حد ۱۷ نهایت، جانب، طرف، حا بن میان دوچیز

حَجری ۱۲ منسوب به‌حجر که سنگ باشد «اصطلاح نام خطی که معلوم نیست بچه‌مناسبت این نام برآن نهاده شده»

حَمیری۱۲ منسوب به‌حمیرموضع غربی صنعای یمن

حَمل ۱۵۹ مخفف حمله که هجوم و تاخت باشد بسوی کسی یا چیزی.

حَلکاران ۱۳۶ «اصطلاح» درنقاشی وتذهیب کسانیکه بکارگدازوذوب وآب کردن طلا و بمایع بدل کردن آن مبادرت و ورزند.

حلکاری۶۰و۱۳۵و۱۵۸ «اصطلاح» تذهیبی نقوشی که با طلای حل کرده بر حاشیه کتب مینگارند بغیراز تشعیر.

حیطه ۱۳۲ هرجای احاطه کرده شده

جَدول دوله «اصطلاح» برای نوعی جدول

جَدول‌کشان ۱۳۶ «اصطلاح» برای آنانکه فقط‌درکارتذهیب‌بجدول کشی

	اشتغال میورزند
جَدول مثّنی ۱۶۵	«اصطلاح» نوعی جدول که دوخط طلا برابر هم کشند آنگاه بعد ازآن خط لاجورد کشند.
جَدول مرصع ۱۶۱	طریق آن بنظم
جعفری ۱۲	منسوب بموضعی
جَلا ۱۳	آشکار وجلی وسپیدی روز
جَلی ۱۰	روشن وآشکار واصطلاح خطاطی برای خطی که سطبر ودرشت نویسند.
جَوارح ۱۱	دست و پا و زبان و دیگر اعضای آدمی و جانـوران شکاری.
جُوارشات ۱۱۵	جمع جوارش ترکیبی ازبیخ گیاه که خوش‌مزه وهاضم باشد ومعرب گوارش است. وانواع و اقسام دارد
خَتایی ۲۳۲و۱۵۷	نقش خاص درتذهیب درمقابل اسلیمی
خشت بغدادی ۱۵۸	؟
خَفی ۱۰	«اصطلاح» درمقابل جلی ریز
خَلاص ۱۶۲	خالص
خُلّان ۶	دوستان
خوان تراشی ۱۴۹	طبق تراشی، خوانچه‌تراشی
دانگ ۱۳	«اصطلاح» درخطاطی مأخوذازدانگ شش یک مثقال برای تعیین مقدار درشتی و ریزی خط
دُرُخش ۱۱۷	برق و فروغ و روشنی و تابندگی
دَغدَغه ۱۴۷	وسوسه و واهمه و تشویش
دُم سنجاب ۲۵۶	قلم‌مو را درقدیم ازموی دم سنجاب میساختند که بسیار ظریف ولطیف است.
دَم شوی ۱۵۸	«اصطلاح» امـروز متروکست دم طرف است و شوی شستن و تمیز کردن

دیولای ۱۶۵	«اصطلاح» برای لاجورد
راغ ۱۳۱	دامن‌کوه بجانب صحرا
رَخش ۱۱۷	اسپ
رشحه ۱۴۶	آبی که ازجایی تراوش‌کند وبجایی چکد
رَواق ۱۴۶	سقف
روغن بزر۱۶۴	روغن تخم نبات
رُوغن‌کمان ۲۶۳	روغنی‌که ازسندروس حاصل گردد و سندروس را عوام کهربا خوانند پختن آن‌آسان نیست و بـرای پختن آن از روغن سرشف وکنجد نیز استفاده می‌کنند سرشف غله‌ییست شبیه خردل‌که ازآن روغن تلخی‌گیرند.
رَومال ۲۰	پارچه‌ییکه بدان رویرا ازغبار وجزان پاك‌کنند.
رنك‌آمیز۱۵۷	«اصطلاح» ترکیب رنگ، وکنایه از نقاش هم هست
رنك زرنیخی ۱۶۷	«اصطلاح» رنگهایـی که بـا زرنیخ ساخته میشودکه داروئیست و اقسام‌آن زرد و سپید و سرخ و سبز وسیاه میباشد و ازسموماتست.
رنك‌وروغن‌کاری ۱۴۱	«اصطلاح» آمیختن‌رنگ با روغن‌برای‌کار روی دیوار و پارچه
رنك‌سازی۱۵۳	«اصطلاح» ساختن رنگ
زاك (زاج) ۶۹و۱۶۷	جوهری باشد معدنی شبیه به‌نمك
زَرق ۲۲۹	ریا و نفاق و دروغ
زرکوبان ۱۳۶	«اصطلاح»کسیکه طلا و نقره‌کـوبیده ورق سازد
زمر۱۶۳	درشت و سخت
زَمَه ۶۹	زاج سفید بعضی نوشته‌اند سنگیست شبیه زاج سفید
زَنگار ۱۶۱و۱۶۲	زنگ سبزی که از مس حاصل‌کنند و در رنگهای سبز مصرف نمایند ساختن‌آن طرزی خاص دارد.
ساحری ۹	افسونگری وجادوگری

سَبّابَه ۲۰	انگشتی که بعد از شست باشد.
سَحق ۱۶۸	سودن و کوفتن و ریزه‌ریزه کردن
سِطَبر ۶۹و۱۶۷	معـرب ستبرگنده
سعدا ۱۱۶	جمع سعید
سندروس‌تراشی ۱۴۹	اصطلاح «کار»
سنگ بیخته ۱۶۵	سنگ غربال‌کرده، ریزه سنگی کـه از غربال گـذشته باشد.
سَیّال ۱۶۲	روان و رقیق وجاری شونده
سیلو ۱۶۳	رنگ سبز درنقاشی قدیم
سیماب ۱۶۹	جیوه
شترغو ۸۵	نام سازیست‌که امروز در ایران متروك میباشد.
شُستمان ۱۵۸	اصطلاح مرکب ازشست «شستن وتمیزکردن» ومان‌که مانند ست میباشد.
شَفَره ۱۵۹	کاردیکه صحافان بدان تیماج بتراشند و نازك کنند و درمتن وحاشیه‌کردن ازآن استفاده میکنند.
شَمسه ۱۲۸	قرص زر اندود و نیز ترنج را گویند
شَمامه ۹	بوی خوش
شِهاب۱۴۶	ستارهٔ روشن وآتش بلندیکه برفلك دوان میشود.
شیرازه ۲	آنچه صحافان بعد از جزوه بندی کتـاب در اطراف اجزا بعد از ته‌دوزی بانخ ابریشمی رنگین ببافند.
شیَب ۱۴۹	پیری و سپیدی موی
شَید ۱۲۹	مکروفریب
شَیمه ۱۱۶	خوی
صُکوك ۳۹	جمع صك معرب چك
صَلایَه ۶۹و۱۶۳	سنگی که بدست گیرند وبا آن دارو سایند (سائیدن)

صِینی ۱۲ منسوب بموضعی در کوفه و اسکندریه و گروهی از اولاد صین بن یافث بن نوح

ضَمّ ۶۹ پیوستن و فراهم آوردن چیزی را بچیزی

ضَمیر ۵ راز ونهانی و آن چیز که در دل گذرد و اندیشه و خاطر

ضِیاء ۱۳ روشنی

طَاری ۸ ظاهرشونده بر کسی ناگاه

طَبَرزَد ۱۶۹ نبات

عاکِفان ۱۲۹ جمع عاکف درجایی مقیم شونده و در مسجد برای عبادت نشسته

عبرات ۱۱۷ جمع عبر اشك

عَدّ ۱۷ شمردن، شمار

عُدول ۱۳۶ برگشتن از راه و اعراض کردن

عظایم ۱۳۶ جمع عظام وعظیم بزرگان

عُقُوق ۴۳ نافرمانی پدر و مادر کردن

غَائله ۱۱۸ کینهٔ پوشیده وبدی وعیب وشر

فَاتِر ۶ سست وزبون

فرات ۱۳۰ آب خوش وشیرین نام رود معروف در عراق

فرنگی ۱۳۲ اصطلاح نام نقشی درتذهیب

فصّالی ۱۳۲ و ۱۴۹ اصطلاح خاص، (درلغت بمعنای جدا کننده است) دو پوست کردن

فلُونیا ۱۱۶ معجونی کیف دهنده ومسکر ترکیبی خاص دارد.

فَمّ‌الاسد ۷۵ دهان شیر

قاطِعان ۷ اصطلاح، قطع کنندگان

قَاید ۱۶۹ سردار و لشکرکش

قُصوی ۷۹ انتها ونهایت

قِطمیر ۷۷ پوست دانهٔ خرما

قَلَم سیاهی	اصطلاح، امروز سیاه قلم میگویند
قَلَم‌بَستن	اصطلاح، برای قلم‌مو بستن
قِوَام ۶۹	نظام و آرایش
قَرااُلُوس ۵۳	ترکیبست مرکب از دو کلمه قرا که بمعنی سیاه والوس که بمعنی طایفه وقوم باشد.
قُدوه ۱۱۶	پیشوا
قَصَب ۹	نی
کاغذ لق ۱۶۰	اصطلاح، نوعی جا کاغذی
کافَّه ۵	همه
کافت ۱۳۰	شکافتن و کاویدن وجستجو کردن
کبریت ۱۶۳	گوگرد
کَد ۹	شانه
کَماهی ۶	چنانچه هست
کَلانتَری ۱۳۶	بزرگ هرصنف راکلانتر خوانند و بزرگ هرشهر و سمت ریاست فرقه
گِره ۱۳۲	اصطلاح تذهیبی نقوش مختلف که بصورت گره در میآورند.
گیر ۱۵۹	اصطلاح نقاشی
گِرفت و گیر ۱۵۹	اصطلاح نقاشی دوحیوان درنده که درحال حمله همدیگر را گرفته باشند
گزلك ۷۱	کارد کوچك ونوعی از کارد قلمتراش که سر آن برگشته و دنباله‌اش باریك باشد.
گنده ۱۶۴	ضد باریك بزرگ و زمخت
گُلگون ۱۵۹	مراد اسپ است.
لَاك ۱۶۳	رنگ قرمزیست که ازشبنم درخت کنار و چند درخت دیگر درهند بدست آید آنرا کوفته بپزند وازان رنگ

لاك پدید آید.

لاجوردشویان ۱۳۶ اصطلاح کسانیکه لاجورد شویند

لَایح ۱۴ درخشان و پیدا شونده

لَعلی ۱۶۳ سرخ وسرخی

ماءالعسل ۶۹ ترکیبی دارویی

مَایقرأء ۶۸ آنچه که خوانده میشود

مَازو ۶۹و۱۶۷ میوهٔ درختی

مُتحتَّم ۶۱ واجب

مُتغلِّب ۱۹ بچیرگی تمام دست برچیزی یافتن

مُتمسِّك ۱۲۸ چنگ زننده درچیزی وباز ایستنده

مُتمشّی ۹ جاری و روان شونده و سرانجام گرفتن کار

مثنّی ۹و۱۹و۱۴۱و۱۴۲ اصطلاح، دوباره کرده شده و دوم‌بازگردانیده شده

مجتنب ۱۳۶ ازچیزی دورشونده و پرهیزکننده

مُحَرِّر۱۴۲ نویسنده، اصطلاح درتذهیب آنکه دور خطوط ونقوش را تحریر کند.

مُحَرِّف ۷۱ کج‌کننده وقط محرف زنندهٔ قلم‌را اصطلاح قلمتراشی وقط زدن.

محوَر ۱۱۷ گردگشتن

مُخَیِّلَه۱۲۹ محل تخیل‌که دماغ باشد

مُداهَنه ۱۳۶ ظاهرکردن بخلاف‌آنچه دردل‌باشد، نفاق ودروغ‌گفتن وچرب زبانی وخوشامد

مَدهُون ۱۶۶ پوست دباغی‌کرده شده وچرب‌کرده بروغن پرورده

مِرآت ۳ آئینه، اسباب دیدن

مرَفّع ۱ بلند

مَرفوع ۱۱۷ بلند داشته شد.

مَرقش ۱۶۴ سنگیست که مذهبان ومجلدان کو بیده با آن جلد مرقش سازند آنرا باغین هم نوشته‌اند

مُرَقّع ۱ خرقه و دلق صوفیان که رقعه رقعه وپاره‌پاره‌باهم جمع شده وهر کتاب خط وتصویرقطعه‌قطعه

مَری ۷۳ منکرشدن ومری جدل ولجاج

مَسخ ۱۳۰ زشت وبرگردانیده شده صورت برگردانیدن و بدتـر کردن.

مَسَطر ۷۳ صفحهٔ کاغـذ و آلتی کـه سطر بندی و نخ کشی شده باشد.

مَشیّت ۶۰ اراده و خواست خداوند

مقتصی ۹ بنهایت رسنده

مُصَحَف ۹ چیزیکه درصحیفه‌هـا و رساله‌هـا جمع شود و بمعنی قرآن مجید

مورُد ۱۶۸ درختی است که برگ آن بغایت سبز باشد.

مُطَوَس ۱۶۸ نیك و زیبا از هرچیزی وتشبیه به‌طاووس

مطین ۱۶۳ گل اندود

معقلی ۱۲و۱۳ منسوب بمحلی

مقواسازی ۱۴۹ اصطلاح

مُنیف ۱۲۴ پاك و بزرگ و بلند و زیاده

مَنّی ۷۳ تکبر وخودبینی

مُنخَرِط ۱۵۲ درمیان چیزی درآینده درکشیده شونده در رشته

موی شکاف ۹ کنایه از صورتگری ونقش نگاریست

مُهرهٔ جزع ۱۶۶ سنگ صاف صیقلی‌شده‌که گاهی سرآن کج تعبیه شده که بهتر بتوان جدول را مهره زد و اکثربرسرچوبی چون مداد بسته شده است وجزع مهره و سنگ سلیمانی که سفید وسیاه باشد.

میان‌شو ۱۵۸	اصطلاح، شستن وتمیز کردن متوسط
ناصیه۱۵۲	پیشانی
نامتُناهی۱۱۷	بی‌پایان و بی‌انتها
نافرَجام ۱۱۷	کسیکه نکویی آخر کار نداشته باشد.
نَزاکَت ۱۳و۱۲۹	فارسیان ازمادهٔ نازك ساخته‌اند بمعنی نازك مزاجی
نَقاری ۳۶ و۱۴۹	کنده کاری صور مختلف برروی عاج و مس و نقره و غیره
نُقره‌پوش ۱۶۰	اصطلاح، چیزیکه نقره صلایه کرده و یا ورق بر آن پوشانیده یا زده باشند مانند طلاپوش
نَقش‌بندی ۱۴۹	اصطلاح نقاشی ومصوری
نَقیر۷۷	حقیر و اندك خستهٔ خرما
نَواهی ۱۲	آنچه‌که درشرع ممنوع باشد.
وَاق ۱۳۲و۱۵۷	اصطلاح، بیشه و جنگل و درخت مخصوصی و نام پرنده‌یی
وَبَال ۱۱۷	سنگینی و دشواری وعذاب
وَثاق ۱۴۴	بند وقید وخانه وحرم‌سرای
وَتیرَه ۳۴	روش ونهاد و راه
هَایله ۱۱۷و۱۱۸	ترسناك وترساننده
هَنجَار ۱۴۱	راه وروش قاعده وقانون
یدبیضا ۱۴۳	کرامات وخرق عادت
یَساق ۱۴۸	دیوان و دربار وآیین ترکان
یمین ۹	مبارك و سوی راست

فهرست خوشنویسان

فهرست نقاشان و صحافان و قطاعان

تصحیحات

صفحه	سطر	خطا	صواب
دوازده	۱	نوعی خطی	نوعی خط
پانزده	۵	ابن‌حوزی	ابن‌جوزی
بیست وهفت	۱	جام مفرعی	جام مفرغی
چهل ونه	۱۲	اختلافات‌سنوات	اخهلاف سنه
پنجاه ودو	۳	اقا مصطفی‌شیرازی	باید حذف شود
» »	۸	بهرام‌قلی افشار	» » »
۱۹	۲۲	المستضر	المستنصر
۲۰	۱۳	بمغازه‌یی	بمناره‌یی
۲۳	۱۳	احمدرومی‌وپیر بحق	احمد رومی پیریحیی
۳۲	۳	آزادیست	آزاده‌بیست
۳۲	۷	عبدالحی	عبدالحق
۳۶	۴	تجوید	تجرید
۳۶	۱۱	وتیره	ووتیره
۳۸	۱	امیر	میر
۳۸	۷	عبدالحی	عبدالحق
۳۹	۱۱	موگنا	مولانا
۴۳	۲۲	ابوالحسن میرزا	ابوالمحسن‌میرزا
۴۵	۳	شابیگ‌خان	شاهی‌بیگ‌خان

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۶	۲۳	۸۳۶	۸۳۴
۴۷	۴	موگنا	مولانا
۶۱	۱۷	جرجی‌خان	جوجی‌خان
۷۲	۹	نسبتش	نسبش
۷۷	۶	سخن گفتن	سخن‌گفتی
۷۷	۶	کهن گفتن	کهن گفتی
۷۹	۱۳	درچین	برچین
۸۱	۷	شعرست	مشعرست
۸۲	۲۳	۴۷۶	۹۴۶
۸۵	۳	میدفیلا	میلافد
۱۰۱	۸	بودبود	بود
۱۳۶	۷	ابدع	ابداع
۱۴۶	۱۴	دقایق	وفایق
۱۴۶	۱۸	تقیل	تقبیل
۱۴۸	۶	خسود	خود
۱۵۷	۱۱	تصوف	تصرف



صدق الله العظيم العلي القيوم الحي
لا إله إلا هو وبلغت الرسل ونحن
على ما قال ربنا ومولانا من الشاهدين
وصلى الله على سيدنا نبيه محمد
وعترته الطاهرين وسلم عليهم
أجمعين ولا قوة إلا بالله رب العالمين

كتب هذا الجامع علي بن هلال بمدينة السلام
سنة إحدى وتسعين وثلثمائة حامدا لله
تعالى على نعمه ومصليا على نبيه محمد وآله
ومسلم تسليما

علی بن هلال صفحهٔ ۱۸

وأُعجلن عن شدّ المآزر ولهها مفجعة الأصوات

وأسمح جار البيت مما ينوبه وأكرم أضيافاً فأقراهم

طروقها

الوله ها هنا جمع والهة وهي التي عيتت من الفزع

وأعجلن عن شد المآزر من فزع الغارة يقول اني أشرب

على هذه الحالة والحفيظة الغضب وهي ههنا الحافظة

على شرب الخمر وقال وأحاط وقفها أي قيامها

عند طروقها الطروق الاتيان ليلاً

تم شعر أعشى باهلة والحمد لله وحده

كتبه ياقوت المستعصمي في شوال سنة احدى وثمانين وستمائة

حامداً الله تعالى على نعمه ومصلياً على نبيه محمد وآله ومسلماً

یاقوت مستعصمی صفحه ۱۹

بالبشير اللهم صل على محمد إذا

صلع بما كان يحسن النبي اللهم صل على محمد إذا ذكر

الأبرار وصل على محمد ما اختلف الليل والنهار صلاة

دائمة لا ينقطع مددها ولا يحصى عددها والحمد لله تعالى وحده

مبارکشاه صفحه ۲۱

أما بعد فإنما أهلك من كان قبلكم أنهم منعوا الناس
الحق فاشتروه وأخذوهم بالباطل فاقتدوه
خدم بكتبه العبد الفقير المستغفر من ذنبه الراجي
رحمة ربه أحمد بن يحيى بن محمد بن عمر بن محمد السهروردي
ووفق الله على يده نجازه ضاحي نهار الجمعة سادس عشري شوال
من سنة ثمان وعشرين وسبعمائة حامداً الله تعالى
على نعمه السابغة ومننه السابقة ومصلياً على سيدنا
ومولانا نبي الرحمة وشفيع الأمة وسيد الأئمة وآله
الطيبين الطاهرين الغر الميامين ومسلماً تسليماً كثيراً

(شيخزاده) **احمد** سهروردی صفحهٔ ۲۱



صدق الله العظیم وصدق رسوله الکریم
ونحن علی ما قال ربنا وسیدنا وخالقنا ورازقنا
ومصورنا ومرجعنا ومولانا من الشاهدین
کتبه الفقیر الی الله تعالی ارغون الکاملی
فی شهور سنة خمس واربعین وسبع مائة

ارغون کاملی صفحهٔ ۲۱

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی سیدنا و مولانا

یا اکرم الخلق ما لی من الوذ به سواک عند حلول الحادث العمم

نبی الرحمة و شفیع الامة و امام

تقدمت جمیع الانبیاء بها والرسل تقدیم مخدوم علی خدم

الائمة محمد و علی آله و سلم و کرم

عبدالله صیرفی صفحهٔ ۲۴

تمت المفردات بحمد الله تعالى ومنه

وكتبه العبد الله الهروى فى العشر الاول

من شهر ذى الحجة الحرام سنة خمس وسبعين وثمانمائة

كفى بالله بيني وبينكم شهيدا يعلم ما

في السموات والارض والذين امنوا بالباطل و

كفروا بالله اولئك هم الخاسرون ويستعجلونك

بالعذاب ولولا اجل مسمى لجاءهم العذاب

وليأتينهم بغتة وهم لا يشعرون يستعجلونك

بالعذاب وان جهنم لمحيطة بالكافرين

يوم يغشيهم العذاب من فوقهم ومن تحت

له كن فيكون فسبحان الذی

بيده ملكوت كل شیء واليه ترجعون



بسم الله الرحمن الرحيم

انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ويتم نعمته عليك

ويهديك صراطا مستقيما وينصرك

سلطان ابراهیم میرزا صفحه ۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم وبه العصمة

قال النبي صلوات الله عليه وسلامه
من استطاع منكم ان يكون له خبئة من عمل
صالح فليفعل من فتح له باب خير فلينتهزه فانه لا
يدري متى يغلق عنه من كظم غيظا وهو يقدر
على انفاذه ملأ الله قلبه امنا وايمانا
كتبه الفقير الى الله تعالى احمد بن السهروردي حامدا لله
عز وجل على نعمه ومصليا على نبي الرحمة وشفيع الامة
محمد وآله الطيبين الطاهرين وسلم تسليما كثيرا كثيرا

حاجی مقصود صفحه ۳۸

یا کاشف الکروب

اسئول التوفیق

یا غافر الذنوب

قولا وفعلا فقد جمعتهما الآن جمعا و

قال النبی علیه السلام نیة المؤمن خیر من عمله

سنه خمس والف

فغان‌الدین بلبل صفحه ۴۱



خواجه اختیار صفحه ۴۹

الله ولي التوفيق ومنه الهداية

قال النبي صلى الله عليه وسلم على أمتي [illegible] الأربعة في الفردوس

قال علي عليه السلام من كثر كلامه كثر ملاله

قال أمير المؤمنين وإمام المتقين عليه التحية والسلام خليل المرء دليل عقله

وقال عليه السلام إخوان الزمان جواسيس العيوب وقال عليه التحية والسلام

استراحة النفس في اليأس وقال عليه السلام بركة المال في أداء الزكاة

يسعد الرجل بمصاحبة السعيد وقال ما ندم من

قال بعض الحكماء لا ملك إلا بالرجال ولا رجال إلا بالمال ولا مال إلا بالعمارة ولا عمارة إلا

بأمر [illegible] السلطنة [illegible]

المسمى [illegible]

الفتوح نصير [illegible]

[illegible]

[illegible]

مشقه العبد المذنب

لامیر محمود بن یمین علیه الرحمه

اگر هنرمند بست در خرد کسی

ز نور صحبت و رسم و ره چو یکی بستی

که صحبت نفاقیست یا اتفاقی

وزین دو دل مرد عاقل بلرزد

اگر خود نفاقیست جان را بکاهد

وگر اتفاقیست هجران بسوزد

میرعلی تبریزی صفحه ۵۷

اظهر صفحه ۵۷

هذه مواعظ من كلمات سيد الأبرار وسند

الأخيار عليه صلوات الله الملك الجبار

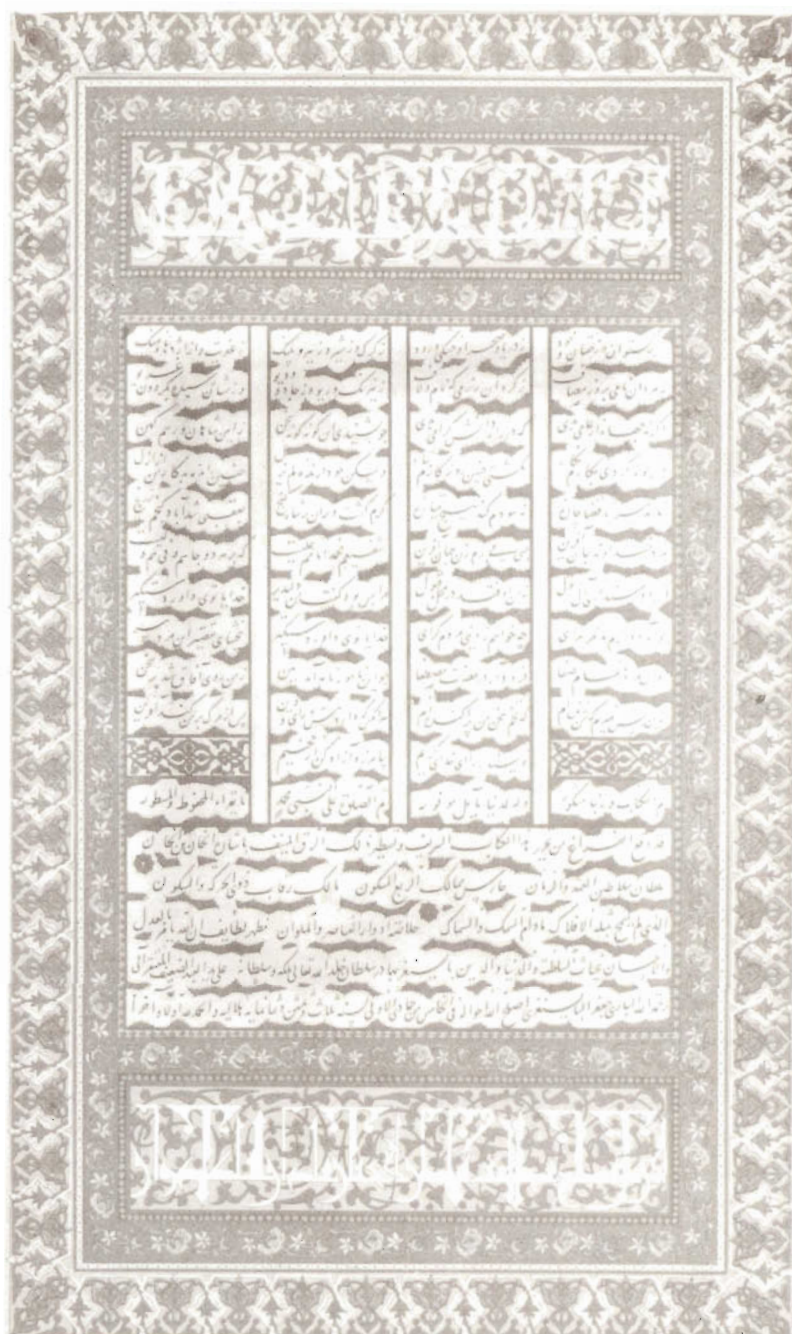
أصدقاؤك ثلثة وأعداؤك ثلثة فأصدقاؤك

صديقك وصديق صديقك وعدو عدوك

وأعداؤك عدوك وعدو صديقك وصديق عدوك

مشقه علاء الدين ۹۸۶

علاءالدین تبریزی صفحه ۴۰



جعفر بایسنغری صفحهٔ ۵۷

حضرت ابو اسمعیل خواجه عبد الله

انصاری علیه الرحمه و المغفره میفرماید

الهی بدرگاه آمدم بنده وار اگر خواهی

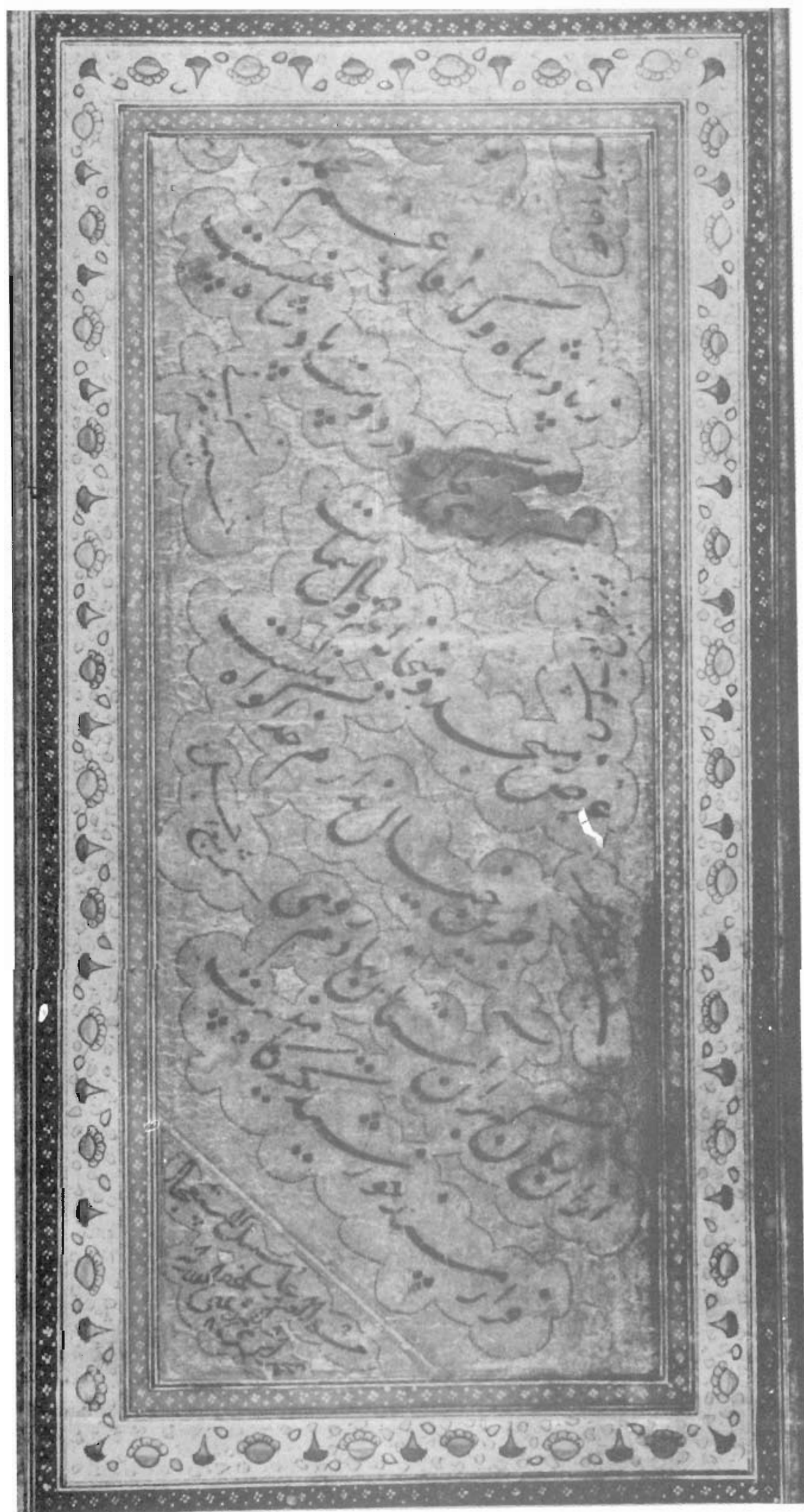
عزیز دار و اگر خواهی بدار الهی همه را از تو

ترسند و من از خود زیرا که از تو همه

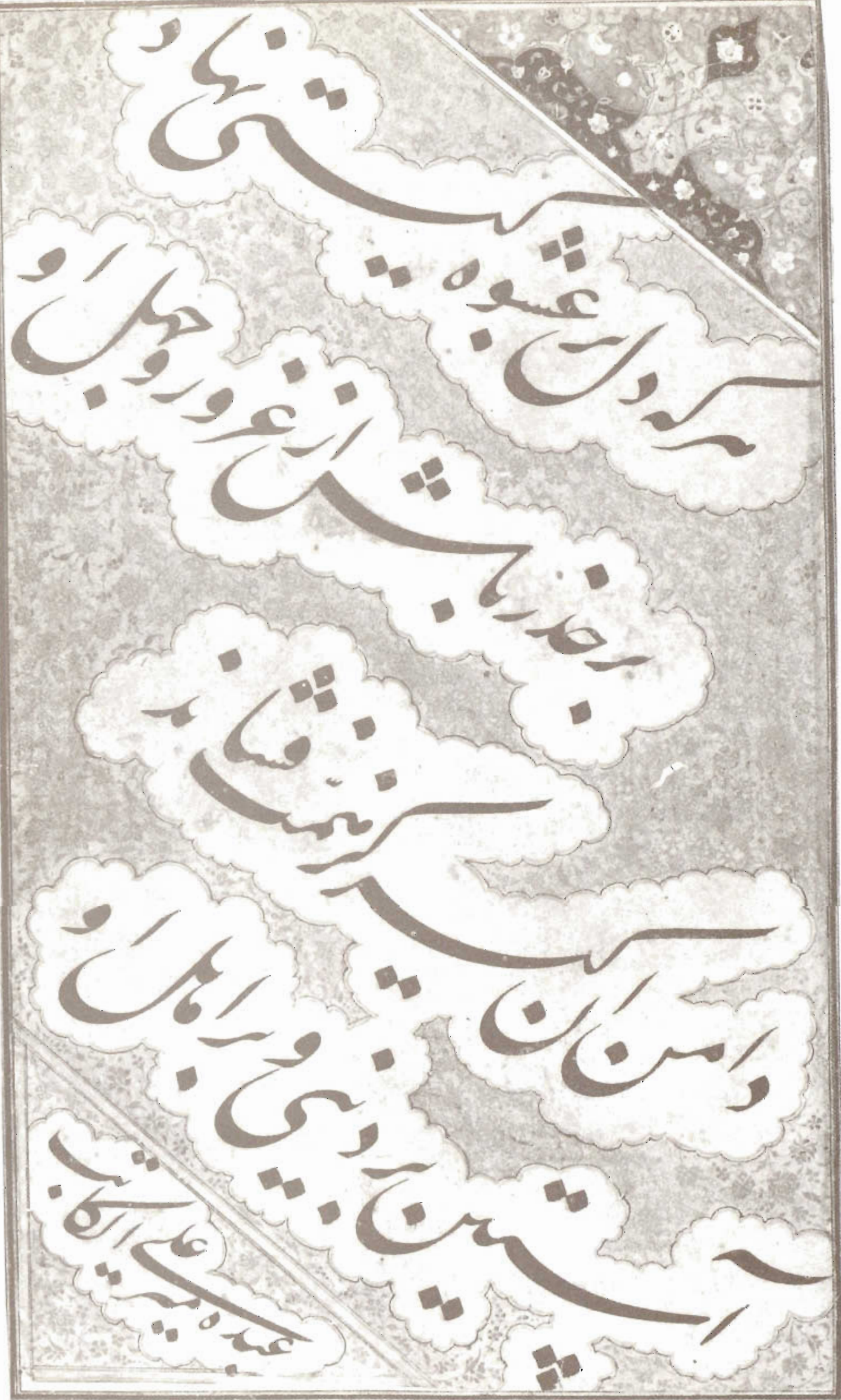
نیک آید و از من همه بد والسلام

عبده سلطان علی المشهدی

سلطانعلی مشهدی صفحه۵۹۵



محمد ابریشمی صفحه ۶۲



میرعلی هروی صفحهٔ ۷۸

محمودبن اسحق صفحه ۸۴

هو المعز

با لعبتان بگو که دل غنچه خون چراست
خواندن نمی‌توان ورق ناگشوده را

دل برد و برده بر سر زلفت بجور کند
نتوان بکوی عقل کشید آن ربوده را

ای که ... می‌کنی و از آب چشم من
بیدار کن ز گریه بخت غنوده را

بخشی به وصل صبر دل غم فرسوده را
نتوان چشید داروی ناآزموده را

کتبه سلطان محمد خندان عفی عنه

مشاطه زلف یار بگشت می‌کشد
نتوان قصاص کرد گناه نبوده را

زان رو که نیستی بقلم بست دوده را
شاهی خیال خاص بگو از دهان دوست

ناگفته از دهان تو رمزی مرا مکش
چون نیست لذتی سخنان شنوده را

سلطان محمد خندان صفحه ۸۶

معيشتنا ووسيلة إليك وجنتك اللهم ما كان

منا في قرآنه من تقصير أو نسيان أو زيادة أو

نقصان أو لحن أو خطاء أو مد أو تشديد في غير

موضعه أو ارتكاب نهي أو قلة رغبة فتجاوز

منا وتفضل علينا بمنك يا عظيم المنة اللهم

تقبل منا صلاتنا وصيامنا وقيامنا وقراءتنا

وركوعنا وسجودنا وتضرعنا وتخشعنا

برحمتك يا ارحم الراحمين

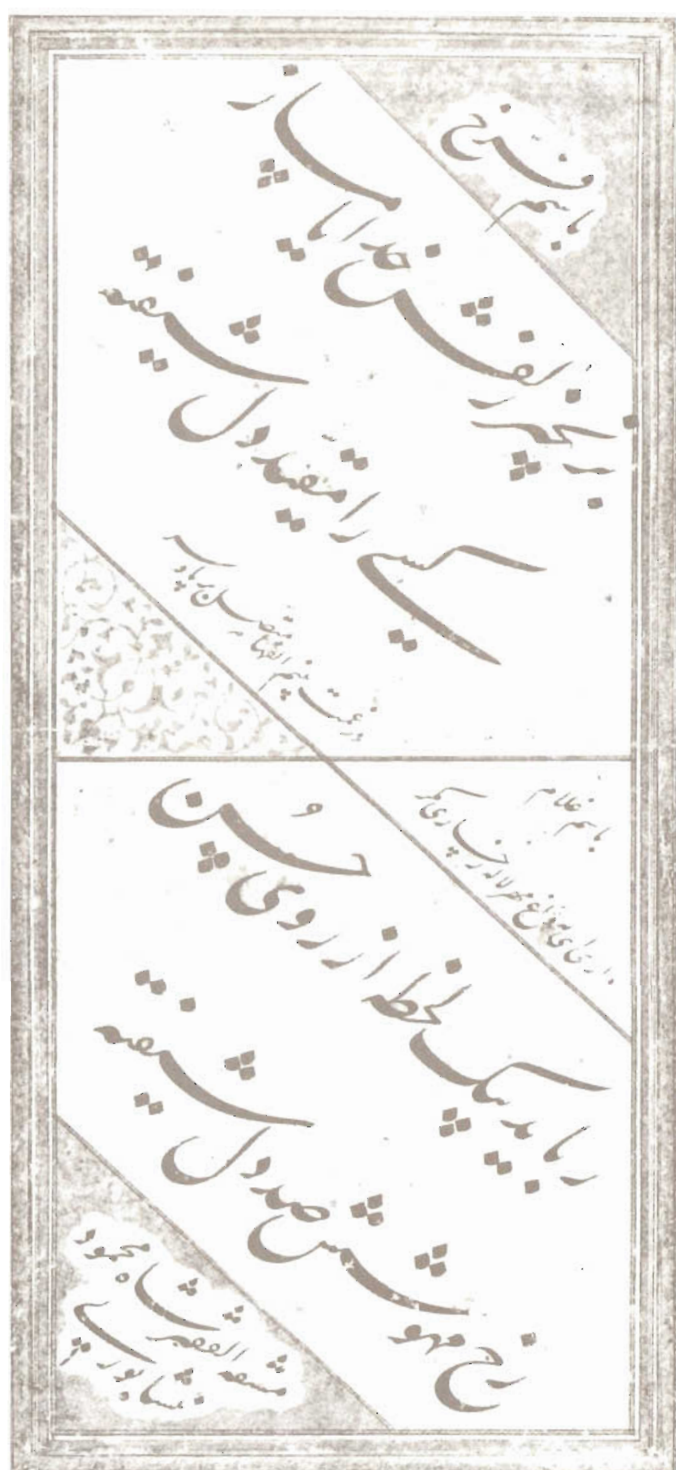
وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو

السميع العليم ۞ صدق الله العلي العظيم ۞ وصدق

رسوله النبي الكريم ونحن على ذلك من الشاهدين

والحمد لله رب العالمين برحمتك يا ارحم الراحمين

عبدی نیشابوری صفحه ۸۷

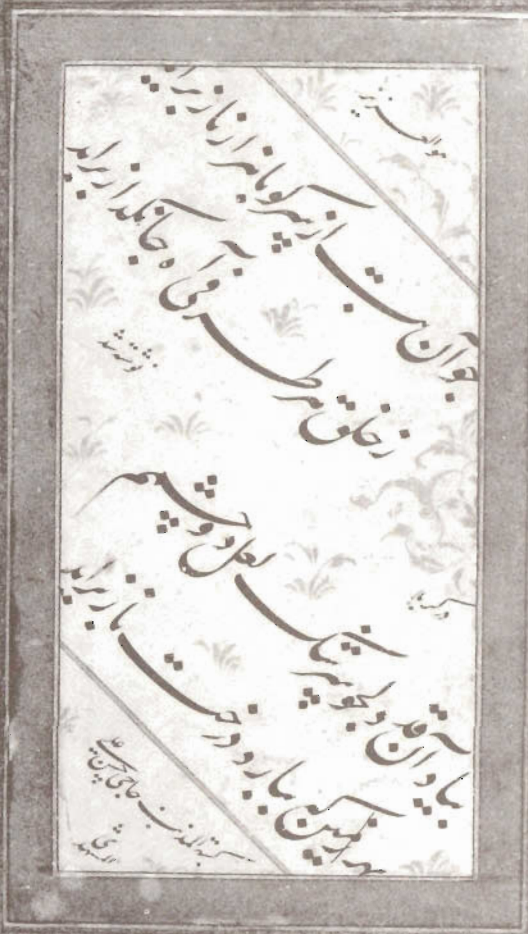


شاه محمود نیشابوری صفحه ۸۷ از مجموعه مصحح



محمد قاسم شادیشاه صفحه ۸۹







حاجی حسنعلی صفحه ۹۱

مالك دیلمی صفحه ۹۳

خواب کرده چشمان پر خمار توام

داد من آن بت طراز نداد

پاسخم یار دلنواز نداد

خواب ما را ببست و باز نگرد

دل ما را ببرد و باز نداد

بهم برآمده زلف تابدار توام

رستمعلی هروی صفحه ۱۰۰

چه حاجت که گویند با آفتاب

که بر فرق بر دیک یا دور باب

چو خورشید تابنده بنمود نور

نه بر دیک محروم ماند نه دور

مشقه بهرام

بهرام میرزا صفوی صفحه ۱۰۰

میرخلیل حسینی صفحه ۱۰۲

لعل لبت چون شکر افشان کند
کشور جان را شکرستان کند

طوطی طبعم که شکرخوان تست
در هوس یک شکر افشان تست

سلیم نیشابوری صفحه ۱۰۲



شاه محمد مشهدی صفحه ۱۰۴

عیشی صفحه ۱۰۵

یاری هروی صفحه ۱۰۶



ابراهیم میرزاجاهی صفحه ۱۰۶

محمدحسین تبریزی صفحه ۱۱۹

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست
در حضرت کریم تمنا چه حاجت است

معزالدین محمد کاشانی صفحه ۱۱۹

گر زان لب چه میخواهی فغانی زین غزل گفتن

ترا بس نیست این درها که در تحسین فرو ریزد

حرره العبد المذنب باباشاه الاصفهانی

غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه

باباشاه اصفهانی صفحه ۱۱۹

محمدزمان کرمانی صفحه ۱۲۰



میرعماد قزوینی صفحه ۱۲۱



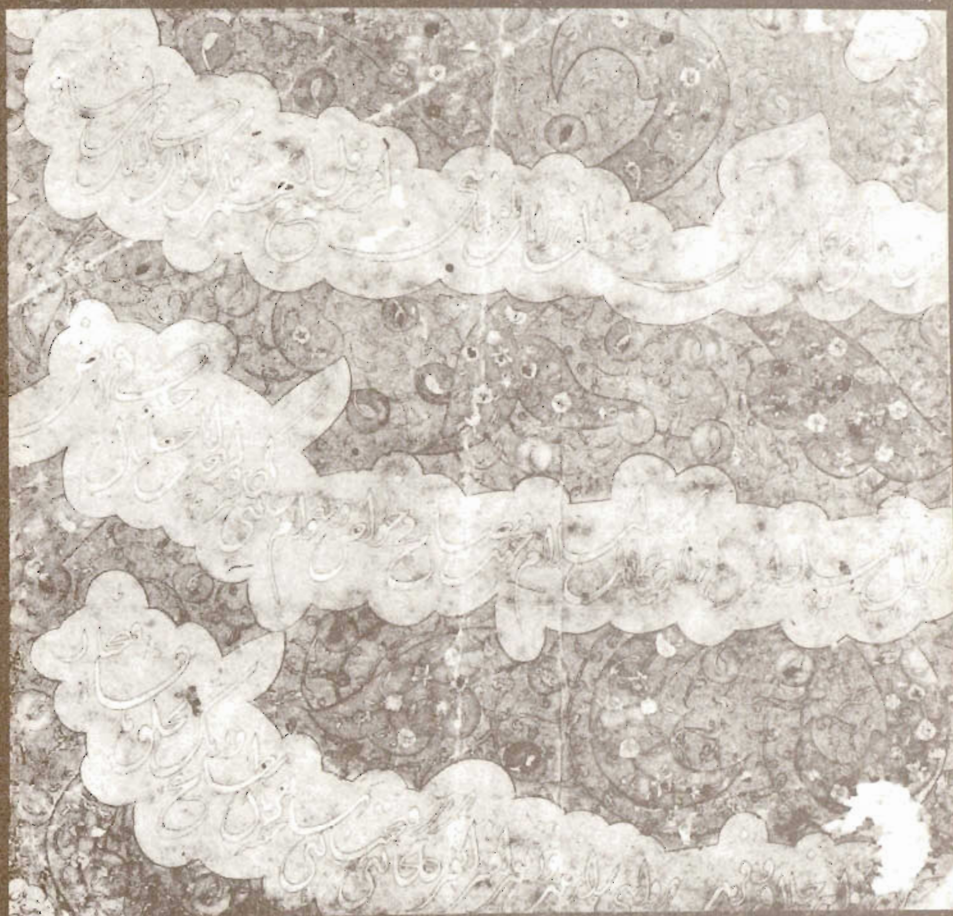
علیرضا عباسی صفحه ۱۲۴



شاه‌طهماسب صفوی صفحهٔ ۱۳۷



عبدالله درویش صفحه ۱۴۴



خط وتذهیب وتحریر یاری مذهب صفحه ۱۴۴

حسین فخار صفحه ۳۴

قایله و کاتبه سلطان محمد نور

سلطان محمد نور صفحه ۸۶

العبد المذنب احمد الحسینی غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه

میر سید احمد مشهدی صفحه ۹۰